



در مورد منشور سرنگونی

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی

همین خاکی: در سال گذشته ایران به واسطه اعتراضات تحت فشارترین لایه های جامعه به لرزه درآمد، این زلزله نه فقط کرمانشاه زلزله زده را بلکه ۸۰ شهر ایران را به لرزه درآورد. درجه ریشتر این زلزله چنان بالا بود که به یکباره تمامی آنچه را که حاکمان در چند دهه گذشته بر سر این حاکمان آورده بودند را تکان داد. زلزله روی عمیق ترین گسل اجتماعی اتفاق افتاد طول این گسل به وسعت جامعه ایران بود و این زلزله در هر موقعیت جغرافیایی به میزان توانش لایه های متفاوت اجتماعی را تکان داد و تاثیر متفاوتی از خود برجای گذاشت. برای مثال فوقانی ترین لایه ها را به فکر انداخت که راه مقابله ای بیابند و میانی ترین لایه ها را ابتدا به سکون و سپس با جهشی بیشتر به حرکت درآورد و سرانجام تحتانی ترین لایه ها فشرده و فشرده تر شدند.

ما شاهد بودیم وقتی اعتراضات در دی ماه سال ۱۳۹۶ یعنی دو ماه قبل در جریان بود و در حین وقوع اعتراضات بحث در مورد اینکه این اعتراضات رهبری ندارد و یکی از مهم ترین مباحث بود، همه حول این پدیده که مهر خود را به این اعتراضات بزنند به تکاپو افتادند. در دو هفته گذشته شما به عنوان دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست خط رسمی، فراخوانی به مردم دادید که "حول منشور سرنگونی، اتحاد و سازماندهی" شکل بگیرد. اول می خواهم کمی در مورد خود منشور سرنگونی حرف بزنیم و بعد می خواهم در مورد اینکه چرا شما فراخوان حول منشور سرنگونی را دادید و چه ضرورت عینی برای این فراخوان وجود دارد؟

صفحه ۳



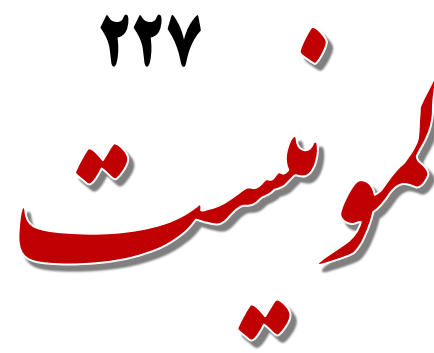
سرنگونی و انقلاب

مظفر محمدی

۱- جنبش سرنگونی

خیزش دیماه ۹۶ نقطه عطفی بود که به قول خود بورژوازی از جناح های رژیم عبور کرد و مساله سرنگونی را روی میز جامعه آورد. خیزش دیماه یادآور روز و ماه های قبل از قیام ۵۷ است. روزهایی که اوایلش هیجان انگیز بود. اما به تدریج اوضاع از دست ما در رفت. اسلامی ها با سازمان و تبلیغات و ده ها هزار مبلغ علنی که در مساجد و در میان مردم داشتند به قطب اصلی و در راس انقلاب مردم قرار می گرفتند. خمینی از فرانسه می توانست مردم را به خیابان بیاورد و یا به خانه بفرستد. رشته امور از دست ما در رفته بود. قیام مردم نسیمی تازه بود برای طبقه کارگر و چپ و ازادخواهان جامعه ولی توان حفظ دستاوردهای قیام را نداشت و اسلاميون صاحب نتیجه اش شدند.

صفحه ۵



ماهانه منتشر میشود آوریل ۲۰۱۸ - فروردین ۱۳۹۷

www.hekmatist.com

جنگ در کردستان سوریه؛

واقعیت چیست؟



محمد فتاحی

با جنگ غفرین توصیف نیروهای مدافع این منطقه از دو طرف به اوج خود رسید؛ یگان های مدافع خلق به عنوان نیروی مدافع این منطقه از طرفی در کنار بقیه نیروهایی اسم برده میشود که هدف شان همه چیز جز جان انسان است. از طرف دیگر، همین نیرو با کموناردهای پاریس مقایسه میشود. واقعیت در این وسط گم شده است. نه فقط این بلکه در این وسط ماهیت جنگ در سوریه هم همان عنوان را دارد که ژورنالیسم غربی از روز اول بدست داد؛ جنگ داخلی سوریه! در هشتمین سال جنگ در سوریه ضمن نگاهی مجدد و مختصر به آن، وقایع کردستان این کشور را آنطور که هست و نه آنطور که در موردش گفته میشود، می شکافیم.

علل شروع جنگ در سوریه؛

تعریف ژورنالیسم هوادار قدرتهای غرب از روز اول فرمولی بدست داده که توسط اکثریت غالب قلم بدستان و "صاحب نظران" در اینمورد تکرار میشود؛ داستان ساده چنین است که در سوریه همزمان با بقیه کشورهای منطقه شروع انقلاب در بهار عربی، مردم به میدان آمدند و با سرکوب دولت این کشور مواجه شدند. در ادامه اعتراض مردم و سرکوب خونین دولتی، گروههای مسلح ضد دولتی هم مقاومت مسلحانه سازمان دادند و جنگ داخلی شروع شد.

طبق این داستان، دخالت کشورها و قدرت های بزرگ به بعد از این مرحله برمیگردد...

آنها که داستان شروع "جنگ داخلی" در لیبی را پیگیری کرده باشند، متوجه این واقعیت میشوند که تصویر مدیای غربی تقریباً چیزی مشابه است؛ آنجا هم به دنبال اعتراضات مردمی کشتار وسیع دولتی رخ میدهد و نهایتاً نیروهای مخالف دولت دست به اسلحه می برند و جنگ دوطرفه میشود!...

ژورنالیسم رسمی غرب بطور اتوماتیک سیاست قدرت های غالب غربی را تعقیب و تبلیغ میکند. نتیجتاً لازم به گرفتن ایراد به کار آنها نیست، چون اینها برای همین کار استخدام شده و ایجاد شده اند. اینکه گویا فقط در ایران اسلامی صدا و سیمای دولتی، ولایت فقیه است، لطف بالایی هم هست نسبت به بقیه صدا و سیماهای جهان و منجمله "جهان آزاد"، که گویا نه فقط ولایت فقیه نیستند که صدا و سیمای عین وقایع جهان اند. چیزی که کل این مدیای رسمی مخفی میکند، واقعیت بزرگتری است نه در سوریه و لیبی، که در سرتاسر جهان امروز.

شروع اعتراضات مردمی در سوریه و لیبی و خیلی کشورهای دیگر، همه جا بدون چون و چرا با سرکوب روبرو شد. در تمام تاریخ هم چنین

کمونیست ها و انقلاب:

منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت

صفحه ۱۰

کوروش مدرسی

تعیین حداقل دستمزد

سال ۱۳۹۷

گفتگو رادیو نینا با خالد حاج محمدی

صفحه ۷

کوروش مدرسی

اطلاعیه کنگره حزب

جهت اطلاع علاقمندان شرکت در کنگره نهم حزب

صفحه ۱۴

در این شماره می خوانید:

منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران (صفحه ۴)

چرا پراکنده ایم، چگونه متحد شویم! / مظفر محمدی (صفحه ۱۳)

دولت کردی؛ چیزی که آرزو بود و حالا باید سرنگون شود! / محمد فتاحی (صفحه ۱۵)

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی درباره انقلاب و کردستان (صفحه ۱۵)

دولت قوم پرست و جنایتکار اسرائیل را باید به زیر کشید! (صفحه ۱۷)

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جنگ در کردستان ...

بوده و هر تعرض مردمی برای سرنگونی حاکمان با سرکوب خونین پاسخ گرفته است. تفاوت تقریبا همه آنها با اعتراضات و انقلابات خاورمیانه در این بوده و هست که این یکی ها در دوره تقسیم مجدد جهان توسط قدرت های قلدر جهان رخ میدهند و این قدرت ها، همان روز و به دنبال هر اعتراضی، توسط دار و دسته های هم جنس خود، نیروی حاضر در صحنه اند. غرب و ناتو در مورد انقلاب همزمان مصر و تونس غافلگیر شدند، اما فرصت کردند برای لیبی و سوریه نقشه ریخته و برایش پول خرج کنند. در سوریه، طبق حتی اطلاعات قابل دریافت از ویکی پدیا، طرح رژیم پنج در سوریه در سال ۲۰۰۵ توسط امریکا به نقشه عمل روز تبدیل شده بوده است. این یعنی دولت و دستگاههای جاسوسی امریکا از بدو اتخاذ سیاست رژیم پنج سراغ یارگیری و سازماندهی گروهها و باندهای تبهکار هم جنس خویش رفته و اقدامات لازم را به عمل آورده اند. بیخودی نیست که در شهر محافظه کار و مذهبی مرزی "درعا" در سوریه که ظاهرا مرکز شروع انقلاب در سوریه عنوان میشود، طبق گزارشات مستند مدیای محلی، تعداد کشته های پلیس در همان تظاهرات های اولیه از تعداد کشته های مردم حاضر در تظاهرات بیشتر است. کشیش کلیسای حمص گواهی میدهد که گروههای اسلامی از بدو شروع اعتراضات مردمی، به هدف خونین کردن وقایع و قطبی کردن جامعه حول اهداف خویش، در درون تظاهرات ها، مردم و سربازان و پلیس را به رگبار بسته و کشتار کرده اند. تقریبا چیزی از نوع آتش زدن سینما رکس آبادان توسط تبهکاران اسلامی، به هدف قطبی کردن جامعه حول اهداف سیاسی خویش.

قدرت های غربی، در هر دو کشور لیبی و سوریه، دقیقا سراغ خونخوارترین های موجودات در اپوزیسیون آن کشورها رفتند و کارشان را پیش بردند. از لیبی که پیروزمند عبور کردند، در سوریه هم آماده تر و با نقشه تر شروع کردند. چیزی که سناریوی سوریه را متفاوت کرد، نقش روسیه و ایست آن به امریکا و ناتو بود، که نقطه شروع عروج آن به عنوان قطب رقیب این دوره است.

در دنیای واقعی اوضاع این دو کشور اخیر، برعکس مصر و تونس، محصول تناسب قوای نیروهای داخل در درون آن کشورها نیست، بلکه محصول دخالت ویرانگر همین قدرت هایی است که در دل بحران جهانی امروز، مشغول تقسیم مجدد جهان اند. نتیجتا جنگ در سوریه مطلقا نه یک جنگ داخلی، که جنگ قدرت های رقیب جهانی در داخل خاک سوریه است. به همین دلیل عنوان "جنگ داخلی" برای وقایع این کشور بسیار گمراه کننده است.

واقعیات جنگ در کردستان سوریه

شکل گیری حزب اتحاد دمکراتیک و حکومت کردستان سوریه؛

به دنبال هجوم وسیع نیروهای سناریوی سیاه هوادار غرب در سوریه، رژیم بشار اسد مطمئن بود که توانایی رویارویی با چنین هجومی را ندارد. لذا با مشاورت متحدین اولیه اش یعنی روسیه و جمهوری اسلامی، وارد نقشه ای برای سنگربندی در مقابل اوضاع بحرانی افتاد. تحویل منطقه کردستان آن کشور به پ ک ک یکی از راههای آزاد کردن نیروی خود از آن مناطق و تمرکز در مناطق استراتژیک سیاسی نظامی بود. پ ک ک که قبلا سالها در سوریه مستقر و جنگ با ترکیه را از همانجا سازمان میداد، در متن رابطه تنگاتنگ با خانواده اسد، یک نیروی مورد اعتماد رژیم سوریه بود. شرط این معامله دور کردن آن بخش از سوریه از پیوستن به نیروهای هوادار غرب علیه رژیم حاکم بود.

پ ک ک همانطوریکه در مقطع حضور علنی و قانونی نیروهایش در شهرهای ایران زمینه های شکل گیری یک جریان طرفدار خود در کردستان ایران را فراهم آورده بود، که بعدها به اسم پژاک اعلام موجودیت کرد، در مقطع حضور در سوریه نیز همین زمینه را فراهم آورده بود، که محصول تشکیلاتی آن، بعدها حزب اتحاد دمکراتیک سوریه شد.

رژیم سوریه در آن دوره، با سیاست باز گذاشتن دست پ ک ک در جذب نیرو در کردستان آن کشور، سه هدف را تعقیب میکرد؛ از طرفی پ ک ک یک نیروی فشار سوریه به دولت ترکیه در متن اختلافات این دو کشور بود، از طرفی هم نیرویی بود که در دایره بلوک شرق که سوریه در آن حضور داشت، علیه دولتی از بلوک غرب یعنی ترکیه اقدام نظامی میکرد. یک نقش دیگر پ ک ک برای رژیم سوریه، امن کردن کردستان آن کشور برای رژیم حاکم بود. حضور پ ک ک و جنگ با ترکیه، با شعار کردستان بزرگ در آن مقطع، هر جوان ناسیونالیست کرد سوری را جذب واحدهای نظامی خود برای عملیات در ترکیه میکرد. به همین دلیل، در کردستان سوریه، علیرغم تمام بی حقوقی ها و ستم های رژیم حاکم و حتی خودداری از ثبت بخش زیادی از مردمان کردستان به عنوان شهروندان سوری و خودداری از صدور حتی شناسنامه، هیچ تحرک و جنبش سیاسی معترضی به رژیم حافظ اسد شکل نگرفت. در عوض، هر کس هوای کردایتی و پیوستن به جنبش ناسیونالیستی کرد را داشت، مستقیما جذب پ ک ک و در خدمت جنگ این سازمان با ترکیه، راهی واحدهای نظامی پ ک ک برای عملیات در خارج کشور سوریه می شد.

نتیجتا پ ک ک در مقطع تحویل گرفتن کردستان سوریه از بشار اسد، خمیرمایه و اسکلت لازم برای سازماندهی اداره امور در همه شهرهای کردنشین این کشور را داشت. اگر کسی در تاریخ پ ک ک سراغ نقطه مثبتی باشد، آن نقطه اتخاذ تصمیم دور کردن کردستان سوریه از جنگ وحوش متحد غرب با رژیم حاکم و تامین امنیت آن بخش از آن کشور است. علت چنین تصمیمی ابراز وجود این سازمان نه فقط به عنوان یک نیروی خارجی که در شکل حزب اتحاد دمکراتیک سوریه و در **موقعیت نمایندگی طبقه حاکم در آن منطقه** است. در هیچ جای این جهان نمیشود دولت و دم و دستگاه حاکم بر مملکتی را یافت که با سناریوی سیاه در آن کشور توافق کند. به این دلیل ساده که برای طبقه سرمایه دار هم لازم است جامعه ای باشد تا بر آن حاکمیت کند.

پ ک ک می توانست فریب قول های دولت اردوغان را در متن مذاکرات آن دوره بخورد و در کردستان سوریه به عنوان متحد غرب و ناتو ظاهر شده و آن مناطق هم سرنوشتی مثل بقیه مناطق آن کشور پیدا کنند. خوشبختانه پ ک ک منطقه نقد کردستان سوریه را در ترازوی معامله با قول دولت ترکیه نگذاشت. تصمیم به دفاع از امنیت و زندگی در کردستان سوریه، در متن سناریوی سیاه در کشوری که یک نقطه سالم در جغرافیای آن یافتنی نیست، سیاستی است که مثل مروارید در عمق این باطلاق می درخشد. تسلیح عمومی و مقاومت در مقابل داعش و بقیه حوش غرب، که محصول این سیاست درخشان است، به درست و به حق مورد حمایت بشریت آزاده در چهارگوشه جهان است. این سیاست به بشریت امکانی داد تا در دل ویرانی و کشتار میلیونی یک کشور، نقطه روشنی را از دور ببیند و برای حفظ آن تقلا کند.

انتقادات از پ ک ک

اولین انتقادات زمانی شروع شد که این سازمان منطقه کردستان سوریه را نه از طریق "قیام" که با پیشنهاد دولت مرکزی و به اصطلاح آن زمان مخالفین و منتقدین، از طریق معامله با رژیم بشار اسد در اختیار گرفته بود. پیشرفت های سریع در تسلیح عمومی و دفاع از امنیت و زندگی در آن منطقه، امکان بروز علنی بیشتری به این انتقاد ضداجتماعی و پروناتویی نداد.

این انتقاد جبهه هوادار غرب و متحدین آن بویژه حزب مسعود بارزانی و بخشی از ناسیونالیست های کرد ایرانی بود که اساسا به دلیل عدم پیوستن پ ک ک به جبهه وحوش هوادار ناتو و امریکا در سوریه شکل گرفت. انتقاد بعدی این جبهه از سرکوبگری پ ک ک در مقابل مخالفینش در کردستان سوریه بود که هوادار پیوستن به جبهه ناتو و غرب بوده و توسط مسعود بارزانی مسلح شده بودند. پ ک ک اجازه حضور مسلح اینها در کردستان سوریه را نداد، اساسا به این دلیل که سیاست اینها کشیدن جنگ به کردستان سوریه بود و بعلاوه حزب بارزانی در جنبش ناسیونالیسم کرد به عنوان حریف پ ک ک قرار دارد.

انتقادات اخیر از پ ک ک و حزب اتحاد

دمکراتیک ظاهرا تحت عنوان سکوت آنها در مقابل جمهوری اسلامی و یا کنار آمدن پ ک ک با جمهوری اسلامی در منطقه است. این ادعا کاملا درست است که پ ک ک موقعیت خود را در همراهی با هلال شیعه ترسیم کرده است، اما خود صاحبین این انتقاد جزو دایره ترکیه و عربستان و امریکا در منطقه اند و فراموش میکنند که کل اردوی ناسیونالیسم کرد بین قطب های درگیر در خاورمیانه تقسیم شده و آرزوی قلبی شان پیروزی ترکیه در کردستان سوریه و نابودی نیروی یگان های مدافع خلق در کردستان سوریه اند.

برای ما کمونیست ها، ارزش کار پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک سوریه در اتخاذ سیاست کارت سفید در دل سناریوی سیاه سوریه است، که در خدمت حفظ امنیت و مدنیت و زیرساخت های جامعه در مناطق تحت کنترل شان است. در کنار اتخاذ چنین سیاستی، البته آنها سیاست خویش را برای چند و چون اداره جامعه در پیش گرفته اند و با دولت های مختلفی هم در ارتباط و هماهنگی به سر می برند. اینها به خودشان مربوط است و میتواند مورد نقد هر طرفی قرار بگیرد. سیاست ما در مورد نقش پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک در سوریه، ماورای ماهیت ایدئولوژیک و یا سیاست ساخت و پاخت شان با این و آن به عنوان احزاب ناسیونالیست در این منطقه است. برای ما در این مقطع که سوریه در دل یک سناریوی سیاه کاملا ویران شده و امکان زندگی از تمام آحاد جامعه گرفته شده، مسئله مهم حفظ امنیت و مدنیت و امکان زندگی برای مردم در هر جای ممکن در چهارچوب آن جهنم است. به همین دلیل، صرفنظر از ماهیت سیاسی طبقاتی آنها، و صرفنظر از تعلق آنها به این و آن قطب امپریالیستی در منطقه، مادام که حافظ امنیت و مدنیت مناطق زیر کنترل خویش اند، از سیاست مسئولانه آنها دفاع کرده و دفاع شان در مقابل حمله وحوش اسلامی و جنایتکاران ترکیه را انسانی، برحق و شایسته دفاع از طرف تمام بشریت ازاده میدانیم.

انتقاد از ما!

در یک مورد از ما انتقاد شده که دفاع بی قیدوشرط ما از سیاست یک حزب ناسیونالیست و معامله گر و حاضر در جمع یک قطب ارتجاع منطقه ای در کنار جمهوری اسلامی، توهم پراکنی نسبت به ماهیت سیاسی ایدئولوژیک شاخه ای از ناسیونالیسم کرد است.

راستش چنین انتقادی از جنس انتقاد به سیاست ما در دفاع از رفرانوم کردستان عراق به بهانه قرار گرفتن شخصیت مرتجعی مانند مسعود بارزانی در راس آن بود. اگر چنین نقدی را کش بدهیم، لابد حمایت ما از کشور مستقل فلسطین به این دلیل که به حاکمیت دولتی دستگاه اداری خودمختار فاسد فعلی ناسیونالیست ها و اسلامیون فلسطینی می انجامد، قابل نكوهش و محکوم است. با چنین سیاستی چرا می بایست کمونیست ها از جنبش بورژواپی افریقای جنوبی علیه آپارتاید نژادی حمایت کنند، مگر نه این است که به دنبال پیروزی آن جنبش، امروز کارگر سیاه پوست افریقایی بدست پلیس بورژوازی سبهاپوست کشتار میشوند؟ چنین نقدی از سر ایدئولوژیک، مانع روئیت نقش سیاسی یک نیروی معین در یک شرایط سیاسی اجتماعی مشخص است. در کردستان سوریه، سیاست ما دفاع از یک سیاست معین است که به دفاع از مدنیت و امنیت انجامیده است، نه دفاع از یک نیروی سیاسی. نقدی که نگاهش نه از زاویه منافع آنی و آتی یک جامعه چندین میلیونی، که از سوراخ ایدئولوژی خود میگذرد، صرفنظر از هر ماهیت و نیتی، نمیتواند مسئولانه و اجتماعی باشد. نظیر چنین نقدی در جریان بحث احتمال سناریوی سیاه در ایران به منصور حکمت هم گرفته شد، چون گفته بود در دل سناریوی سیاه یک جامعه، آنچه قبل از هر چیزی اهمیت دارد، حفظ جامعه و مدنیت و امنیت است، که برای تامین آن هم کمونیست ها و هم بورژوازی میتوانند به موازات هم نقش ایفا کنند. در غیبت اینها جامعه ای هم وجود ندارد تا در آن، طبقات اجتماعی مبارزه و کشمکش طبقاتی خود را یکسره کنند. امروز مورد نقد کمونیست ها و چپ های فرقه ای و نامسنول قرار گرفتیم که گویا در دل سناریوی سیاه چرا فکری به "مبارزه طبقاتی" نکرده و "فاصله

کمونیست ۲۲۷

طبقاتی" را فراموش کرده ایم!

در عراق دیروز، در غیبت یک نیروی مسئول حافظ امنیت، مردم ناچار بودند به نزدیک ترین کانگسترها و تبهکاران محلی پناه ببرند. امروز در سوریه نه از محلات و نه از امنیت و نه از زندگی خبری نیست؛ همه جا و وجب به وجب آن کشور را دستجات به اندازه کافی جنایتکار ویران کرده اند. در دل چنین اوضاعی، نیرویی که سیاست حفظ امنیت و جان مردم و زیرساخت های جامعه را در پیش گرفته باشد، تنها نیرویی است که برای انسان محروم در آن جهنم یک چتر امنیتی برافراشته است. ما از این چطر، صرفنظر از ماهیت سیاسی ایدئولوژیک نیروی اتخاذکننده آن سیاست، دفاع بی قیدوشرط مان را از روز اول اعلام کرده ایم. و روز اول، تمام ناسیونالیست های چپ و راست ایرانی و کرد هوادار امریکا و ناتو، خواهان پیوستن نیروهای کردستان سوریه به "ارتش آزاد سوریه" بودند و برای شروع آن سناریو در ایران هم روزشماری میکردند. به همین دلیل هم، تمام ناسیونالیست های کردی که امروز "روژآوا" را قبله خود کرده و در حمایت از آن صف جلوتر از ما را هم اشغال کرده اند، آنروزهای اول، شرمنده موضع مسئولانه در سیاست حزب اتحاد دمکراتیک، در بارگاه اردوی وحشی دنیای دمکراسی و "جهان آزاد" بودند.

تعاریف غیر واقعی از پ ک ک و یگان های مدافع خلق

توصیف نیروهای ی پ گ به عنوان نیروهای آزادیخواه و برابری طلب، مقایسه آنها با کموناردهای پاریس، دادن پیشوند و پسوندهای اغراقی در تعریف نقش و فعالیت و هویت سیاسی شان، توصیف نیروهای چپ ناسیونالیست از این سازمان است. در حالیکه هیچکدام از این دو نیرو، یعنی نه پ ک ک و نه حزب اتحاد دمکراتیک سوریه، حتی در ادعای صوری و تبلیغاتی، جایگاهی برای خود به عنوان سوسیالیست و کمونیست و چپ تعریف نکرده اند، چسپاندن این عناوین به آنها، بیش از اینکه چیزی در مورد آنها در سوریه بگوید، گویای هویت ناسیونالیستی خود مدعیان این تعاریف و توصیفات است. به لحاظ سیاسی، پ ک ک نیرویی است که برای پذیرش در همین ساختار سیاسی زیر رهبری همین اردوغان ناسیونال فاشیست ترک می جنگد. در مقطع مذاکرات پ ک ک و اردوغان، سرتاسر ترکیه را اعتراضات توده ای فراگرفته بود، اما در مناطق تحت نفوذ پ ک ک در کردستان ترکیه، یک سکوت غیرقابل تصور به نفع همین حاکمین جانی حاکم بود. اگر دولت وقت ترکیه امروز این سازمان را پذیرفته بود، امروز پ ک ک جزو حاکمیت همین دولت فعلی ترکیه بود. در تمام سالهای قبل تر زندگی پ ک ک در سوریه دوران حافظ اسد، به یمن نقش سیاسی آن در آرام کردن کردستان آن کشور، دولت سوریه حتی از دادن شناسنامه هم به مردمان مناطق کردنشین پرهیز کرده بود. در مقطع حضور علنی و رسمی پ ک ک در ایران هم، حتی مردمانی که در اعتراض به ر بوده شدن عبدالله اوجلان به خیابان آمده بوده و هزینه اعتراض شان در سندنج را با خون داده بودند را به عنوان عوامل صهیونیسم نام برده و کارشان را محکوم کرد. صرفنظر از همه اینها، سیاست رسمی این حزب در تمام مناطق کردنشین چهار کشور منطقه، مدارا و کنار آمدن با دولت و حکومت های حاکم بر آن کشورهاست. در حالیکه تک تک این حاکمیت ها جزو جنایتکارترین های منطقه خاورمیانه اند. مانیفست اوجلان تحویل دست بسته تمام اپوزیسیون در کردستان های مختلف به دولت های حاکم است. اسم بردن از چنین حزب و صاحب چنین برنامه و نقشه ای به عنوان های افراطی مثبت، نه فقط غیرواقعی که حقیقتا نشان ناسیونالیست عریان بودن تمام عیار مدعیان آن است.

اینها مقاومت جانانه این نیرو در مقابل داعش و ترکیه در سوریه را نشان کنار دست شان میدهند و شاهد می آورند که آزادیخواه ترین های زمان اند. هیچ آدم منصفی منکر نقش بالای ی پ گ در مقاومت و دفاع از مناطق خویش نیست، به همین دلیل هم این مقاومت مورد حمایت بشریت آزاده هست. اما کسی که جایگاه ایدئولوژیک و طبقاتی یک نیروی نظامی را با اشاره به کیفیت جنگی اش

جنگ در کردستان ...

تعیین میکند، فراموش میکند که تاریخ پراست از نیروهای فاشیست و ناسیونالیست و سوسیالیست و کمونیست و مذهبی و اسلامی و مسیحی، که نقش نظامی بالایی ایفا کرده و کیفیت نبردهای شان از مهارت و توانایی های جدی برخوردار بوده است. مگر همین داعشی ها در جنبش خویش کم مقاوم و فداکار و از جان گذشته و سازش ناپذیرند؟
خلبانان فدایی ژاپنی در جنگ جهانی فداکاری ها و عملیات های انتحاری کمی برای حفظ قدرت ژاپن آن روز داشتند؟ سربازان ارتش سرخ و امریکا و انگلیس در مقابل آلمان هیتلری بد جنگیدند؟ و در همین ایران مگر میدان های مین ارتش عراق توسط قوه ایمان بسیجی و پاسدار خمینی پاک نشدند؟ این نیروها همه ایدئولوژیک و فداکار بودند، ولی فداکاری و قهرمانی تک تک شان در جهت منافع دولت و حزب و قدرت و جنبش خودشان بود. پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران مگر واحد، واحد، فداکارانه برای عملی کردن پروژه عربستان در جنگ نیابتی با ایران به مناطق عملیاتی در کردستان نرفتند و جان شان را فدای آن سیاست نکردند؟ آیا آنها در میان همقطاران شان کم قهرمان و فداکار بودند؟ حالا چطوری کسی میتواند درجه فداکاری این قربانیان را نشان ایدئولوژی و باور مثبت و انسانی شان ارزیابی کند؟ کسی فدایی ناسیونالیست و اسلامی فلسطینی در مقابل وحوش اسرائیل را به دلیل ملیت‌انسی اش سوسیالیستی و کمونیستی ارزیابی میکند؟ معلوم است که نه! اما ظاهرا وقتی به فداکاری و ملیت‌انسی از نوع کردی میرسد، قضیه متفاوت میشود! آیا در این استاندارد دوگانه به جز دلایل قومی و ملی و یا "خونی" معیار دیگری نهفته است؟

طبقه کارگر،

برخلاف کلیه

طبقات فرودست

در تاریخ پیشین

جامعه بشری،

نمیتواند آزاد

شود بی آنکه کل

بشریت را آزاد

کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب

کمونیست کارگری –

حکمیست

در مورد منشور ...

آثر مدرسی: همانطور که خودتان گفتید زلزله دی ماه همه لایه ها، اقشار و بخشهای آن جامعه را به چنان تکانی وا داشت که هیچ کس نتوانست چنین زلزله بزرگی را نادیده بگیرد.
زمانیکه اقشار پایینی جامعه به خیابانها آمدند و اعتراض خود را به شکافهای طبقاتی، به فقر و فلاکت و خفقانی که در آن جامعه است اعلام کردند و به جنگ کلیت سیستم موجود از نظام سیاسی و اقتصادی تا سیستم حاکمیت آن رفتند، این سوال دوباره در مقابل همه قرار گرفت که آینده جامعه و آینده جمهوری اسلامی چه میشود.

از این مقطع بار دیگر سرنگونی جمهوری اسلامی در دستور همه قرارگرفت، از پایینی که آمده بود که پیام خود را به حاکمیت بدهد تا بالایی (حاکمیت) که پیام "پائین دیگر حاکمیت بالا را قبول ندارد و میخواهد آن را به زیر بکشد" را گرفته بود. ما در برنامه های قبلی هم صحبت کردیم که این جنبش برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی این بار شاید بیشتر از همیشه بی رهبر و بی سازمان است، اما از نظر پتانسیل، ظرفیت و خصلت کاملا طبقاتی و متعلق به اقشار محروم و محرومترین آن جامعه است. هر جریان و نیروی سیاسی تلاش کرد در مقابل این جنبش رادیکال برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و درجواب به این مسئله که "ادامه حیات جمهوری اسلامی دیگرممکن نیست"، بگوید رفتن جمهوری اسلامی یعنی چی؟! سرنگونی جمهوری اسلامی یعنی چی؟! در خود حاکمیت تحرکاتی شروع شد و شکافها عمیقتر شد. اینکه کم شدن قدرت اصولگرایان یعنی رفتن بخش به اصطلاح مضر و مخرب جمهوری اسلامی و جناح "خوش خیم" آن میتواند جامعه را به درجه ای از آزادی و رفاه و بهبود برساند، در خود حاکمیت شروع شد. شخصیتهای جریان اصلاح طلب تلاش میکنند تصویر جمهوری اسلامی خوش خیم و سازگار با زندگی و رفاه مردم بدون اِصواکرایان ممکن است را نشان بدهند و اصولگرایان تلاش میکنند نشان دهند که بدون آنها حاکمیتی موجود نخواهد بود که اصلاح طلبان بتوانند در آن ادامه حیات بدهند. نیروهای دیگر، نیروهای سیاسی در اپوزیسیون هم تصویر خود از رفتن جمهوری اسلامی و پیروزی را در مقابل مردم قرار میدهند.
اَلترناتیو های جریانات راست مانند "انتخابات آزاد" و "فراندم"، رفراندم با وجود جمهوی اسلامی و رفرندام بدون جمهوری اسلامی، و سایر اَلترناتیوهای شان در یک نقطه یعنی دست بدست شدن قدرت بدون دخالت مردم، مشترک اند. اینها سعی میکنند دست به دست کردن قدرت در بالا را به عنوان پیروزی مردم جا بزنند و تصویری از پیروزی میدهند که مردم در آن پیروزی کمترین دخالت و کمترین نقش را دارند. سعی میکنند دست نخوردن سیستم اقتصادی، نگه داشتن دستگاه سرکوب و پایه های حاکمیت را به عنوان پیروزی مردم بقبولانند، رفراندم و انتخابات آزاد به طور واقعی پرچم این سیاست است. همانطور که در دوره انقلاب ۵۷ ارتجاع و ضد انقلاب آندوره، با در نطفه خفه کردن قیام 57، و با دست به دست کردن قدرت اعلام کرد که جامعه پیروز شده است. امروز جریان راست همان سناریو را دوباره در مقابل جامعه قرار میدهد.

منشور سرنگونی همانطور که در خود سند گفته ایم پرچم پیروزی است که ما در دست داریم. پرچم پیروزی مردمی است که جمهوری اسلامی را با قدرت خود از پایین، از طریق یک قیام انقلابی به زیر کشیده اند و نه فقط ولایت فقیه و اصولگرایان، نه فقط اصلاح طلب و روحانی بلکه کل سیستم و کل دستگاه حاکمیت را از سپاه پاسداران تا ارتش، از مجلس تا بیت امام، از قوه قضاییه تا مجریه و همه و همه را به عنوان یک موجودیت کامل به زیر میکشند و حاکمیت خود را اعلام میکنند. منشور سرنگونی پرچم جنبش پیروزی ما در مقابل جریانات راستی است که تلاش میکنند این جنبش را عقیم کنند و آنرا دستمایه سهیم شدن خود در قدرت و یا حفظ پایه های نظام حاکم در ایران تبدیل کنند. تلاش ما این است که اولامردم را نسبت به سیاستهای که جریانات راست و ارتجاعی در مقابلشان قرار میدهند، آگاه کنیم و ثائیا منشور را به مبنای متحد شدن امروز و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی تبدیل کنیم. منشور سرنگونی پرچم پیروزی ما و پرچم پیروزی طبقه کارگر و پرچم پیروزی مردمی است که دی ماه به خیابان آمدند و اعلام کردند که دیگر تحمل نمیکند. منشور

سرنگونی بطور روشن میگوید ما این پیروزی را چگونه ممکن و متحقق میکنیم. اینکه اعلام سرنگونی جمهوری اسلامی و انحلال کامل آن، اینکه تمام نیروهای مسلح رسمی و غیر رسمی، نیروهای رسمی مثل سپاه و ارتش و نیروی انتظامی، غیر رسمی مثل باندهای حزب الله و بسیج لباس شخصی ها، را باید خلع سلاح کرد، اینکه وزارت اطلاعات را باید منحل کرد و در مقابل آن تسلیح عمومی و قدرت دفاع از خود مردم در مقابله با نیروهای بازمانده از جمهوری اسلامی، و یا هر نیروی دیگری که بخواهد به مردم تعرض کند، را طرح کرده ایم. به روشنی گفته ایم که تمام سران جمهوری اسلامی باید به جرم جنایت علیه بشریت دستگیر و محاکمه شوند. اعلام کردیم که کل حوزه های علمیه باید منحل شوند. آزادی بی قید و شرط بیان، لغو قوانین ارتجاعی مذهبی، برابری زن و مرد، آزادیهای سیاسی و آزادی تجمع و تحزب، بیمه بیکاری و تامین یک زندگی شایسته انسانی برای جامعه و مفادی است که در منشور آمده و به حق پرچم پیروزی مردمی است که در دی ماه بیرون آمدند و اعلام کردند که دیگر این وضعیت را قبول و تحمل نمیکند.
نخواستن جمهوری اسلامی به قدمت عمر خود جمهوری اسلامی است، بحث بر سر این است که چگونه میتوان آن را پایین کشید و چگونه میتوان پیروزی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را در این جدال تامین کرد. منشور سرنگونی پرچم این پیروزی است.

همین خاکی: شما در صحبت هایتان و مشخصا در خود منشور سرنگونی هم گفته شده کم هزینه ترین و بهترین راه برای عبور از جمهوری اسلامی در واقع قیام از پایین و یا انقلاب است. نقطه نظر مقابل همین پدیده را ما امروز شاهد هستیم که راست جامعه می گوید. اینکه "اگر جامعه دست به قدرت ببرد و با قیام بکند شیرازه جامعه از هم می پاشد و اصطلاحا می گویند جامعه ایران سوریه ای می شود". کسی که این منشور را می خواند در جامعه بحث های راست جامعه و بحث های ما را هم می شنود شاید این سوال پیش بیاید که چگونه است که راست جامعه دست بردن به قدرت توسط پائین را به عنوان نقطه ضعف می بیند؟ دوست دارم این بحث را کمی باز کنید که چگونه منشور سرنگونی کم دردسرتین و بهترین راه است؟

آثر مدرسی: ببینید دلیلی دارد که به نیروهای سیاسی راست و چپ گفته میشود و طبیعی است که اَلترناتیوهای راست و چپ، شاید درست تر باشد که بگویم اَلترناتیوهای نیروهای بورژوابی راست و نیروهای چپ و طبقه کارگر، در تقابل با هم باشد. تمام جدال و تمام جنگی که در آن جامعه هست و تمام جنگی که بین بورژوازی و طبقه کارگر یا جنگ بین راست و چپ آن جامعه در جریان است بر سر نظام و سیستم سیاسی-اقتصادی-اجتماعی و راه حل هایشان برای آینده است. اگر دقت کنید نه فقط بورژوازی شکست خورده در انقلاب 57، بلکه بورژوازی پیروز در انقلاب 57 (جمهوری اسلامی که با به خون کشید انقلاب 57 توانست خود را تثبیت کند)، همگی میگوید انقلاب ۵۷ خونین بود، ضروری نبود و میشد از طرق دیگری و بدون قیام، که همگی آنرا اقدامی خونین و خشونت آمیز میدانند، تغییراتی در ساختار سیاسی بوجود می آمد. از نظر بالا و از نظر بورژوازی نه فقط انقلاب که هر حرکتی از پایین، هر اعتصاب کارگری، هر تعرضی که پایین به بالا بکند، خشونت آمیز، غیر متمدنانه و غیر دمکراتیک است و مهر این عناوین را به آن میزنند. اما اینکه خودشان سرکوب عریان میکنند، قوانین ارتجاعی که حاکم میکنند، اینکه جامعه را زیر خفقان و استبداد خفه میکنند، اینکه کارگر را به فقر مطلق میکشند، با قوانین ارتجاعی خود آپارتاید جنسی را حکمفرما میکنند، اکثریت جامعه را از زندگی سعادتمند محروم میکنند، عین دمکراسی و تمدن است. نتیجتا طبیعی است که راست راه حلهای ارتجاعی خود را به عنوان بهترین راه حلها بسته بندی کند و در بازار عرضه کند. این شغل "شریف" متفکرین و متخصصین و دستگاه عظیم تحیمق توده ای شان است که راه حلهای ارتجاعی را به عنوان بهترین و سیاسی ترین و آرام بخش ترین و به اصطلاح غیر خشونت آمیز ترین راه حل ها در مقابل جامعه قرار دهند.

به رفراندمی را که اینها در مقابل جامعه گذاشته اند، نگاه کنیم. حالت اول "رفراندم با جمهوری

اسلامی" که فقط یک مغز با در جه بالایی از اتویی میتواند تصور کند که جمهوری اسلامی سرکار است و حاضر است یک رفراندم دیگر آری یا نه راه بیاندازد و اگر نتیجه رفراندم نه به جمهوری اسلامی بود، اینها خیلی غیر خشونت آمیز و خیلی مسالمت آمیر عبا و عمامه شان را میزنند زیر بغلشان و میگویند نتیجه رفاندم قبول و ما همه چیز را میگذاریم و میرویم. این یک شیادی تمام عیار است که نیروهای راست به آن میگویند "راه حل مسالمت آمیز، متمدنانه و دمکراتیک و قرن بیست ویکی"، نمونه این راه حلهای "دمکراتیک و متمدنانه" را در اروپای شرقی و در خود عراق و جاهای دیگر دیده ایم. حالت دوم برگزاری رفراندم بدون جمهوری اسلامی معلوم نیست یعنی چی؟! اگر جمهوری اسلامی توسط مردم سرنگون شده رفراندم بر سر چه چیز بگذاریم؟ قاعدتا دولت موقتی میاید و آینده جامعه و قانون اساسی جامعه را مینویسد و آینده جامعه را تعیین میکند. اگر جمهوری اسلامی سرنگون شده رفراندم بر سر چه چیزی؟ اگر جمهوری اسلامی یا درست تر بگوئیم بخشی از حاکمیت از طریق کودتای درونی کنار رفته است پس هنوز مردم با حاکمیت تعیین تکلیف نکرده اند، هنوز جامعه به آزادی و رفاه نرسیده است. در نتیجه هنوز سرنگونی رژیم در دستور کار مردمی است که آزادی، برابری و رفاه میخواهند. رفراندم بدون جمهوری اسلامی فقط به این معنی است که یک نیرویی مانند امریکا جمهوری اسلامی را تضعیف کرده و حالا بیایم رفراندم کنیم که آیا سلطنت میخواهیم یا جمهوری یا هر چیز دیگری؟! در نتیجه رفراندم بدون جمهوری اسلامی هم یک شیادی مطلق است که باز به عنوان راه حل "مسالمت آمیز"، به عنوان راه حلی که جامعه و بنیادهای جامعه مدنی را دست نخورده نگه میدارد، تحویل مردم داده میشود. در صورتی که در هر دو حالت آن کاملا پوچ است. رفراندم در بهترین حالت یعنی ادامه وضعیت به همین شکل فعلی. رفراندم بیشتر وعده سرخرمن برای ساکت کردن مردم است تا یک اَلترناتیو قابل اجرا!

دقت کنید مهره ها و شخصیتهای اصلی و یه اصطلاح منتقد و اصلاح طلب جمهوری اسلامی میگویند اگر جمهوری اسلامی سیر فروچاشی را طی کند، یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق انقلاب مردم و از پایین نباشد و جمهوری اسلامی با تمام دستگاه سرکوبش خلع سلاح نشده باشد، سرانش دستگیر نشده باشند و تمام شبه نظامیشان را خلع سلاح نکرده باشید، مقاومت میکنند و سناریو سپاه را تحمیل خواهند کرد. اتفاقا آنموقع است که به قول آقای مخملباف، او دوباره میشود "حسن چریک" وقاعدتا تاجزاده هم میشود "مصطفی چریک". آنموقع است تک تک اینها به سران باندهای قومی، ملی، مذهبی تبدیل میشوند که جامعه را به خون میکشند. برعکس تصویر "خشونت آمیز و غیرمتمدنانه ای" که راست از سرنگونی جمهوری اسلامی توسط مردم میدهد، به زیر کشیدن جمهوری اسلامی از طریق یک قیام توده ای که در آن تمام دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی خلع سلاح، منحل و تعطیل شده و بخشهای مختلف بورژوازی از اینکه جامعه را به خون بکشد ناتوان شده اند، کم دردترین و کم مشقت ترین راه است. ادامه حیات جمهوری اسلامی ادامه مسالمت آمیز زندگی مردم نیست، پر هزینه ترین دوران را جامعه ایران در طی چند ده سال اخیر داشته، پر هزینه ترین دوران را طبقه کارگری داشته که سالها است زیر خط فقر زندگی میکند، پر هزینه ترین دوران را جامعه ای داشته که وقتی برای حق نفس کشیدن به خیابان میاید اعدامش میکنند. اتفاقا ادامه حیات جمهوری اسلامی یا دادن امکان به هر کدام از جناحها و باندهای جمهوری اسلامی که برای ادامه حیات خود دست به اسلحه ببرند، سناریو سوریه ای کردن ایران است. تاجزاده ها و مخملبافها دوباره میشوند سران مجاهدین انقلاب اسلامی که سال 58 به کردستان لشکرکشی کرد و در کنار چمرانهای که آن موقع به انقلاب خون پاشیدند. خودشان تهدید میکنند ما دوباره به صحنه میایم و به خون میکشیم. راهی که دست آنها را کوتاه کند نه رفراندم، نه ادامه حیاتشان بلکه قیامی است که کل اینها را از همان ابتدا خلع سلاح و خلع ید مطلق کند و امکان مقاومت و امکان سوریه ای شدن را به آنها ندهد. عامل سوریه ای شدن جامعه ایران نه انقلاب و قیام مردم بلکه خود جمهوری اسلامی و بخشهای مختلف بورژوازی حاکم در ایران هستند.

^[1]

در مورد منشور ...

همین خاکی: در این سوال می‌خواهم وارد این موضوع شوم، کسی که این منشور را می‌خواند و فکر می‌کند که این منشور پرچم و یا آن چهارچوبی است که خواست و مطالبات و افقش را به سرانجام میرساند. از این رو من می‌خواهم این را بدانم که متحد شدن حول برنامه این منشور در جامعه ایران چه معنایی دارد؟

آذر مدرسی: در آن پیام من گفتم و حزب هم گفته که باید حول "منشور" هم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و هم برای مبارزات امروز متحد شد. این یعنی جنبش دفاع از حق زن نباید به هیچ چیز کمتر از برابری کامل و بدون قید و شرط زنان در آن جامعه رضایت دهد. حتی اگر حجاب اجباری را اگر به زور به حاکمیت تحمیل کرده ایم این هنوز قدم اول است، نباید اجازه داد لغو حجاب اجباری را به ماکسیمال آمال جنبش دفاع از حق زن تبدیل کنند. منشور خیلی روشن میگوید آزادی بدون قید و شرط و برابری بدون قید و شرط زن و مرد، لغو تبعیض جنسی در همه شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. این می‌تواند به پلاتفرمی در مبارزه امروز زنان برای آزادی و برابری و پرچم جنبش دفاع از حق زن باشد.

نمونه دیگر بیمه بیکاری برای همه افراد بالای ۱۶ سالی است که جامعه نمی‌تواند برایشان امکان کار کردن را فراهم کند. تامین بیمه بیکاری امروز می‌تواند مطالبه همه کسانی باشد که بیکارند و جمهوری اسلامی و بورژوازی در ایران نمی‌توانند برایشان کار فراهم کنند و زیر خط فقر زندگی میکنند. یا برابری همه شهروندان مستقل از مذهب و جنسیت و ملیت و نژاد و تابعیتشان می‌تواند همین امروز پرچم بخش عظیمی از آن جامعه باشد که به جرم بهایی و مسیحی بودن به جرم سنی بودن مورد تبعیض قرار میگیرند. آزادی همه زندانیان سیاسی می‌تواند مبارزه و پلاتفرم و پرچم بخش عظیمی از آن جامعه باشد که بستگان و دوستانشان به دلیل عقاید و باورهای متفاوتشان و برای یک زندگی بهتر در زندانها هستند. در نتیجه بسیاری از بندهای این منشور می‌تواند همین امروز پلاتفرم مبارزه و پلاتفرم کشمکش جامعه با حاکمیت باشد و نباید به کمتر از این خواسته‌ها رضایت داد. بورژوازی و بخش‌های دیگر راست جامعه تلاش میکنند مطالبات مردم را مرتب قیچی بکنند، پادمان نرود در دوره جنبش سبز میگفتند چون لچک خانم زهرا رهنورد رنگی است پس ایشان نماینده برابری زن اند. در مقابل تمام تلاش بورژوازی برای قیچی کردن مطالبات همین امروز جامعه در مقابل جمهوری اسلامی، منشور پلاتفرم مبارزه همین امروز و برای عقب نشاندن جمهوری اسلامی و برای دست یافتن به یک ذره بهبود است. منشور بهترین پلاتفرم و پرچم جنبشی است که برای آزادی، برای رفاه، علیه فقر به میدان آمده است. باید امروز برای دست یافتن به مطالبات همین امروز تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و برای عقب نشاندن جمهوری اسلامی حول منشور متحد شد. باید در محل کار متحد شد، در محلات و در مراکز تولیدی متحد

شد

در مورد متحد شدن حول منشور برای سرنگونی جمهوری اسلامی هم به همین شکل است. منشور آلترناتیو ما است در مقابل تمام راههای به اصطلاح نیمه‌کاره، تمام آلترناتیوهایی که سعی میکنند سرنگونی جمهوری اسلامی توسط مردم را قیچی کنند. جریاناتی که سعی میکنند دست به شدن قدرت در بالا را به عنوان پیروزی مردم قلمداد کنند. متحد شدن حول منشور و تبدیل آن به پلاتفرم جدال بر سر آینده جامعه یعنی اعلام اینکه صرف توافقات از بالا، حفظ بخشی از سیستم و دست بدست کردن قدرت از بالا پیروزی ما نیست. یعنی تا خلع ید و خلع سلاح کامل دستگاههای سرکوب جمهوری اسلامی پیروزی کامل ما متحقق نشده است. طبقه محروم و طبقه کارگر، بخش ازادخواه جامعه متحد حول منشور سرنگونی، در تحرکات بعدی، در جدال برای سرنگونی جمهوری اسلامی پرچم پیروزی خود را دارد. می‌تواند متحدانه و حول پرچم پیروزی خود، تمام ترفندهای بورژوازی برای عقیم کردن این جنبش را عقب بنشانند و پیروزی خودش را تثبیت کند.

منشور می‌تواند پرچم مبارزه امروز و پرچم پیروزی فردای ما باشد.

همین خاکی: در ادامه این بحث می‌خواهم وارد یک سطح دیگری شوم ، در خودر منشور فراخوان به احزاب و سازمان‌ها وجود دارد که حول منشور متحد شوند و یا حمایت کنند؛ سوالی که پیش می‌آید این است اگر احزاب و یا سازمان‌هایی حمایت کنند آیا محدودیتی وجود دارد که چه نوع سازمانی از این منشور حمایت کند و اگر احزابی حمایت کردند رابطه این احزاب با حزب حکمتیست خط رسمی چگونه خواهد بود و این رابطه چگونه پیش می‌رود؟

آذر مدرسی: ما نامه‌ای سرگشاده به همه احزاب سیاسی نوشتیم و خواستیم از منشور حمایت کنند. طبیعتا احزاب راستی که پلاتفرمشان رفراندم است از چنین منشوری حمایت نخواهند کرد. ولی طبیعا انتظار می‌رود که جریاناتی که خود را در طیف چپ قرار میدهند و علیه رفراندم و علیه آلترناتیوهای راست هستند، از منشور حمایت کنند. یا اینکه راه حل ریادیکالتری که فکر میکنند در این جدال جابگو است را طرح کنند تا ما هم بتوانیم آن را بررسی کنیم.

در نتیجه ما محدودیتی قائل نشدیم و همانطور که گفتم نامه سرگشاده و علنی خطاب به همه احزاب و سازمان‌ها نوشته‌ایم.

در مورد اینکه رابطه حزب حکمتیست (خط رسمی) با سازمانها و جریانهایی که از منشور حمایت کنند چه میشود، قطعاً هدف ما و قصد ما از حمایت احزاب و سازمانها از منشور و یا تعهد آنان به اجرایی مفاد منشور قدمی در راه تشکیل یک جبهه نیست. ما با اینکار طرح تشکیل جبهه‌ای چپ نداریم.

از نظر ما حمایت و تعهد به منشور یعنی تلاشی مشترک برای متحد کردن مردم حول منشور. هر جریانی با هر درجه نفوذی که دارد و با هر درجه امکاناتی که دارد سعی کند جامعه را علیه

آلترناتیوهای راست حول مفاد منشور متحد کند. یعنی متعهد می‌شوند با این منشور قیام مردم را علیه جمهوری اسلامی به پیروزی میرسانند. حمایت و تعهد به این منشور اساساً تصویری در مقابله جامعه قرار میدهد که طیفی از نیروهای سیاسی حول منشوری که می‌تواند پیروزی جامعه را علیه جمهوری اسلامی در قدم اول م تضمین میکند تعهد مشترکی داده اند و برای آن مبارزه میکنند.

طبیعتاً احزاب و سازمانهای چپ مانند جریانات راست خط فاصل‌های خود را دارند. اما می‌توانند مثل جریانات راست نقاط اشتراکی در رابطه با آینده مبارزه فی الحال و در جریان آن جامعه داشته باشند. هدف ما از فراخوان به حمایت از این منشور اساساً این است که اولاً سدی در مقابل سناریوهای راست و ارتجاعی برای آینده جامعه ببندیم و ثانیاً تصویر مشترکی از رفتن جمهوری اسلامی، تصویر مشترکی از دخالت مردم در سرنگونی جمهوری اسلامی، تصویر مشترکی از قیامی که جامعه علیه جمهوری اسلامی میکنند، تصویر مشترکی از اینکه چگونه باید جمهوری اسلامی را سرنگون کرد بدون اینکه امکان خون پاشیدن به انقلاب و جامعه را به ارتجاع داد، را توسط نیروهای چپ در مقابل جامعه قرار دهیم.

این منشور فقط در مورد سرنگونی جمهوری اسلامی است و در نتیجه اختلاف نظر و اختلافات استراتژیکی در مورد انقلاب آتی ایران بحث‌بازی است که مثل هر انقلابی در هر جامعه دیگری در جریان است.

بهرحال همانطور که گفتم ما محدودیتی برای فراخوان خود نداشتیم و در عین حال منشور محملی برای ایجاد جبهه یا اتحاد و ... نیست. فراوان به حمایت از منشور متعهد کردن نیروهای هرچه بیشتری به تضمین دخالت مردم در پروسه سرنگونی و مقابله با سناریوهای ارتجاعی و همزمان نشان دادن صفی در مقابل از نیروهایی راست که تلاش میکنند مبارزه مردم برای جمهوری اسلامی را وسط راه عقیم کنند، است.

همین خاکی: کم کم وقت برنامه ما به پایان میرسد، می‌خواهم در مورد سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب سوسیالیستی حرف بزنیم. ما از یک طرف بحث منشور سرنگونی را داریم و از طرف دیگر می‌گوییم انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی در جامعه ایران. کسی که بیاد و منشور سرنگونی را بخواند و بحث انقلاب سوسیالیستی ما را هم بخواند شاید این سوال پیش بیاید که در نقشه راهی که حزب ما برای خودش دارد مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی و بحث انقلاب سوسیالیستی، اینها در کجا به هم گره می‌خورند و چطور است که منشور سرنگونی می‌تواند پله‌ای باشد برای انقلاب سوسیالیستی؟

آذر مدرسی: استراتژی ما انقلاب سوسیالیستی و برقراری سوسیالیسم است. اما متحقق کردن این استراتژی به قدرت طبقه و حزب آن بستگی دارد. اگر طبقه کارگر و ما کمونیستها قدرت داشته باشیم سرنگونی جمهوری اسلامی را

کمونیست ۲۲۷

بلافاصله با انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کارگری ممکن خواهیم کرد و سرنگونی جمهوری اسلامی بلافاصله به معنی پیروزی انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. به این معنی سرنگونی جمهوری اسلامی بلافاصله بمعنی انقلاب کارگری و به معنای پیروزی انقلاب کارگری است.

ولی به طور واقعی تجربه انقلابات همه جا چه انقلاب 57 ایران و چه انقلاب اکتر در روسیه نشان داده است که سرنگونی یک رژیم دیکتاتور بلافصل به معنی پیروزی انقلاب کارگری نیست. دولتهای دیکتاتوری ویزگیهای خود را دارند و غیر از طبقه کارگر طیفها و لایه‌های دیگری هستند که در سرنگون کردن چنین حاکمیتی ذینفع و فعال اند. بخصوص تجربه انقلاب ۵۷ نشان داده که جدال طبقات و کشمکش بر سر اینکه بعد از این سرنگونی چه نوع حاکمیتی بر سر قدرت می‌آید و چه حاکمیتی را ما خواهیم داشت معمولاً بعد از سرنگونی شروع میشود. منشور سرنگونی اساساً در مورد خود سرنگونی، نحوه و پیروزی آن است همانطور که در سوال قبلی هم گفتم به معنای استراتژی ما برای انقلاب کارگری نیست. استراتژی ما خیلی روشن چه در بیانیه‌ای که در این رابطه دادیم وجه در برنامه و مباحثان این است ما برای حکومت سوسیالیستی و برای انقلاب کارگری مبارزه میکنیم. این را مخفی نکرده‌ایم. منشور سرنگونی به معنی کنار گذاشتن این استراتژی نیست، استراتژی ما انقلاب کارگری است ولی همانطور که گفتم تجربه نشان داده کشمکش بر سر آینده بعد از سرنگونی شروع میشود.

قاعدتاً یک حزب سیاسی و کمونیستی صرفاً خود را برای خوش بینانه‌ترین حالت آماده نمیکند و یا بدنبال سیر خودبخودی اوضاع نمی‌رود. تصور اینکه صرف اعلام تعهد ما کمونیستها به انقلاب کارگری برای پیروزی در مبارزه طبقاتی پیچیده پیش رو کافی است، خام اندیشی مطلق است. باید از امروز خود را برای کشمکش بر سر آلترناتیوهای بعدی، کشمکش بر سر پیشروی از سرنگونی به انقلاب کارگری یا متوقف کردن آن، برای مقابله با آلترناتیوهای ارتجاعی آماده کرد. باید از امروز خود را برای اینکه اولاً سرنگونی را به بهترین وجه و با دخالت جامعه پیش برد و دوماً فردای سرنگونی تضمین اینکه جامعه امکان انتخاب سیستم حکومت بعدی، امکان پیشروی از سرنگونی به انقلاب کارگری و امکان تعیین سرنوشت خود را دارد، آماده کرد. به همین دلیل ما تعهد که داده‌ایم که با سرنگونی جمهوری اسلامی ما نه فقط منشور سرنگونی را متحقق میکنیم بلکه مفاد "بیانیه حقوق جهانشمول انسان" را مبانی قانون اساسی آن جامعه خواهیم کرد.

منشور سرنگونی و جدا کردن مسئله سرنگونی از انقلاب کارگری، دیدن این پیچیده‌گی‌ها، امکانات و حالت‌های مختلف در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی و آماده کردن خودمان، جامعه و طبقه کارگر و کمونیستهای آن جامعه برای مقابله با سیاستهای راست بورژواپی در آن جامعه است.

***با تشکر از رفیق وریا نقشبندی برای کمک در پیاده کردن متن**

۲۲ - برگزاری رفراندم در مناطق کرد نشین غرب ایران، زیر نظارت مراجع رسمی بین‌المللی، برای دادن حق انتخاب آزاد و آگاه به مردم این مناطق برای ماندن در ایران بعنوان اتباع متساوی الحقوق با دیگران و یا جدائی از ایران و تشکیل دولت مستقل. این رفراندم باید با خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان، به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در این همه‌پرسی، انجام شود.

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست (خط رسمی) همه مردم ازادخواه، احزاب سیاسی، تشکل‌های توده‌ای و فعالین سیاسی را فرا میخواند که برای دفاع از جامعه ایران در مقابل هر نوع سازش با جمهوری اسلامی و برای حفاظت از جامعه در مقابل استیلای دارودسته‌های ارتجاعی و باند سیاهی اسلامی، قومی و عنبره‌ای و کانگسترهای سیاسی این منشور را مورد حمایت قرار دهند.

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست (خط رسمی)
فوریه ۲۰۱۸ - بهمن ۱۳۹۶

۱۱- اعلام آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، تحزب و اعتصاب.

۱۲ – اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.

۱۳- اعلام برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرفنظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.

۱۴ - آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

۱۵ - لغو مجازات اعدام.

۱۶ - دسترسی همگانی بویژه تشکلهای توده‌ای مردم و احزاب سیاسی به رسانه‌های جمعی دولتی.

۱۷- لغو تمام پیمان‌های ضد مردمی، نظامی، سلطه‌طلبانه و سرکوبگرانه

۱۸ - لغو تمام کمکهای مالی و نظامی به دسته‌های قومی و مذهبی

۱۹- لغو دیپلماسی سری

۲۰ – تضمین بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده بکار بالای ۱۶ سال. پرداخت بیمه بیکاری مکفی و سایر هزینه‌های ضروری به کلیه کسانی که به علل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار ندارند.

۲۱ – ارجاع مساله تعیین نظام حکومتی آینده ایران و تهیه قانون اساسی به مجمع نمایندگان مستقیم مردم حداکثر ظرف ۶ ماه.

دلیل پیروزی اسلامیون در انقلاب ۵۷ و شکست ما و طبقه کارگر و زحمتکشان این بود که اسلامیون رهبری اعتراضات را تامین کردند. حزب نداشتند اما شخصیت‌های برجسته میان مردم را داشتند و سازمانی قدرتمند و گسترده از شبکه های عظیم مساجد و حوزه های علمیه و امام جمعه ها بوجود آوردند. دلیل پیروزی اسلامیون در انقلاب ۵۷ مسلمان بودن مردم ایران نبود. مردم ایران تا قبل از قیام با فرهنگ و آداب و پوشش غربی زندگی می کردند. خمینی و اطرافیان‌ش نه در ضدیت با نظام سرمایه داری با ارتش و بوروکراسی اداری آن بلکه در ضدیت با نظام شاهنشاهی و شخص شاه در راس جنبش سرنگونی و قیام قرار گرفتند. خمینی رهبر جنبش سرنگونی علیه رژیم شاه شد!

هفتم دی ماه ۹۶ توده های مردم زحمتکش عصیانگر که کارد به استخوانشان رسیده است، آمدند و گفتند، جمهوری اسلامی برود. مردم بی سازمان و بی رهبر و بی افق سیاسی گفتند و می گویند این رژیم بهر قیمت، فقط برود. هرچه بشود بهتر از این است و بطور کامل از آینده قابل زندگی کردن در جمهوری اسلامی قطع امید کرده اند. باید به این مردم حق داد. و کسی را نمیتوان به صبر و انتظار دعوت نمود و یا گفت الان زود است و از این حرف ها. هیچکس نمی تواند شورش ها و عصیان های خودبخودی و حتی قیام مردم را پیشبینی کند و نمی تواند جلو آن را بگیرد...

اما برای جنبش سرنگونی و انقلاب آتی ایران، این تصور و تفکر رایج میان مردم عاصی و گرسنه و بیکار و فقر زده و بخشا اسیر اعتیاد و فحشا و ناامیدی، که سرنگونی به هر قیمت و این برود هر که بیاید بدتر از این نمی شود، سمی کشنده است. در حالیکه هم در انقلاب ۵۷ ایران و هم در همین دهه و جلو چشمان همه دنیا، تجارب انقلابات تا کنونی خاورمیانه از مصر و لیبی و سوریه و عراق و غیره به همان دلیل، بدتر از پیش شد. این تفکر و چشم انداز و توقع از سرنگونی و انقلاب به هر قیمت، باید مبارزه کرد و پس زد. این فوری ترین و حیاتی ترین آموزش و تدارک جامعه برای رسیدن به پیروزی است.

توده های کارگر و زحمتکش وقتی به این واقعیت آگاه شوند که رهبری جنبش سرنگونی تا کنون دست کسی نیست، بلافاصله باید متوجه باشند که در شرایط و توازن قوای کنونی هر جناح و بخش چپ و راست جامعه چه از پایین و چه از بالا هر کدام سعی می کنند مهر خود را بر این اوضاع بزنند. در تداوم اعتراض و مبارزه مردم، پای رهبری سیاسی و عملی به میان می آید و این یک رهبری یک دست و با یک سیاست و افق مشترک نیست. طیف رهبران واقعی و دروغین جنبش سرنگونی بسیار متنوع خواهد بود. این طیف از ملی – مذهبی ها و اسلامیون معتدل (شیرین عبادی ها، آیت الله های ناراضی از ولایت مطلقه فقیه، لیبرال ها، دموکراسی خواهان، رهبران اقوام و ادیان در مناطق مختلف ایران، (سلطنت طلبی و مجاهدین شانس نداشتند) و تا در نقطه مقابل همه آن ها کودتای سپاه و سناریوی سپاه را در بر می گیرد.

طبقه کارگر و کمونیسم ایران دقیقاً باید به این سوال جواب دهد که آیا تن به رهبری با هر افق و با پرچم و سیاست و یا بی افقی خواهد داد؟ جواب این سوال باید منفی باشد. ما به این واقعیت آگاهی که جلوعصیان و شورش و جنبش خودبخودی برای سرنگونی و حتی قیام مردم را نمی توان گرفت و نمی توان از حالا پیشبینی کرد کی اتفاق می افتد. و نباید هم منتظر آن شد. نباید منتظر شورش و عصیان توده ای ناخودآگاه، بدون رهبری و بدون افق و سازمان و یا با رهبری بخشی از بورژوازی و یا فرقه های قومی و مذهبی شد.

در این آشفته بازار، کارگران کمونیست و کمونیست های زن و مرد جامعه، تنها شانس تامین یک رهبری کارگری و کمونیستی بر جنبش اعتراضی و عصیان توده های زحمتکش به طرف یک قیام توده ای و انقلاب از پایین است.

در پاسخ به این وضعیت باید طبقه کارگر و کمونیسم خود در تدارک انقلابی خیزش های سازمانیافته و دارای رهبری و افق سیاسی روشن برای قیام و انقلاب باشد. این تدارک اگر طولانی

شود، ولو جنبش های طبقاتی و اجتماعی و عصیان توده ای فروکش هم کند، اما باز سر بر می آورد و آنوقت ناامادگی و ناپیگیری امروز برای تدارک، تاوان سنگینی را به جامعه تحمیل خواهد کرد. هر اندازه آمادگی سریع و محکم و پیگیر و آگاهانه می تواند مثل سدی باشد در مقابل آوار تبعات سیاستهای بورژوازی علیه انقلاب مردم چه بخش فرصت طلب برای سوار شدن بر موج جنبش های توده ای و چه بخشی که با تمام توان در مقابل آن می ایستد. این سد را باید از همین امروز ساخت. کمونیست های درون طبقه و بخش آگاه طبقه کارگر و کمونیست های جامعه و آزادیخواهان و برابری طلبان اگر به این واقعیت آگاه نشده و یا با ناپاوری و شک و تردید به شرایط کنونی نگاه کنند این سد بسته نخواهد شد و سرنوشت جامعه فاجعه بار می شود.

برای حزب ما و حکمتیست های جامعه روشن است و باید این روشنبینی سیاسی به جامعه گسترش یابد که برای تامین رهبری جنبش سرنگونی علی العموم،

یا باید خمینی دوران انقلاب ۵۷ باشی با صد هزار مسجد و حوزه ها و آژیتاتورهای اسلامی مردم فریب و شبکه های مخفی و بعضا مسلح و حمایت دول خارجی

یا لنین باشی و حزب بلشویک قدرتمند با کمیته های کمونیستی کارخانه و بلشویک ها و آژیتاتورهای کمونیست در میان کارگران، دهقانان و سربازان ...

ما برای رهبری جنبش ها و اعتراضات جاری طبقاتی و اجتماعی می توانیم و باید حزب قدرتمند و مستحکم و اجتماعی لنینی بسازیم.

ما کمونیست ها با این تلاشها می رویم تا پیشروی و پیروزی جنبش های طبقاتی و اجتماعی را به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان و زنان و جوانان تامین و تضمین کنیم! ما باید جامعه را به این واقعیت برسانیم و آگاه کنیم که رفاه و تامین معیشت و امنیت و آزادیهای سیاسی و آزادی پوشش و غیره بدون رهبری قدرتمند طبقه کارگر و حزب سیاسی کمونیستی اش، به دست نمی آید و محال است. بدون این، هر فداکاری و هر دستاوردی قابل بازپس گیری است.

ما به این واقعیت هم آگاهی که علاوه بر موانع سرکوب بورژوازی، تبلیغ خرافات قومی و مذهبی و انتشار حجم عظیم ادبیات ضد کارگری و ضد زن، بخشی از چپ هم به نام کمونیسم و کارگر، به جنبش های اجتماعی و اعتراضات و نفرت توده ای از جمهوری اسلامی بخاطر فقر و فلاکتی که به جامعه ما تحمیل کرده است، آویزان می شود و بدون توجه به افق سیاسی روشن، تامین رهبری کارگری و کمونیستی و سازمان و اتحاد محکم طبقاتی و اجتماعی به موج سواری مشغول و در عمل آب به آسیاب بورژوازی می ریزد. چرا که بخشهایی از بورژوازی ناراضی و خرده بورژوازی هم اعتراضات کارگری و توده ای را دستمایه حل و فصل رقابتهای و تسویه حسابهای درونی خود، قرار می دهند و توده های معترض را به دالانی تاریک هدایت می کنند که کسی از آن سالم بیرون نمی آید. ما کمونیست ها موظفیم در هر گام عملی به جلو از مخاطرات و مضرات این گرایشات به نام کمونیسم بکاهیم، آن را افشا کرده و از پیش پا برداریم.

۱- انقلاب

چنین مرسوم است که هر وقت اتفاقی می افتد، همه یاد انقلاب می افتند و حتی بعضی ها اینقدر هول می کنند که ناگهان خود را در راس و رهبری انقلاب می بینند! خیلی ها هم اندر فواید، ستایش و سرزنش انقلاب، مقالات عریض و طویل و تحلیل و بررسی های کشف تولید و نهایتاً آهی از درون که افسوس چرخ تاریخ آنچنان که مقدر شده است می چرخد و ما در این گردش اراده ای نداریم.

سوالات زیادی حول و حوش انقلاب مطرح است. اصلاً خود انقلاب چیست؟ انقلاب خشونت است یا یکی از اتفاقات اجتناب ناپذیر تاریخ حیات بشر. نقش تصمیم و اراده ی انسان در تدارک، سازماندهی و پیروزی و شکست انقلابات چیست؟ انقلاب یک نوع یا انواع دارد؟ دنیای امروز نیازمند کدام نوع انقلاب است؟ و ...

تاریخ حیات بشر تا کنون انقلابات متعدد و متنوعی را بخود دیده است: قیام بردگان، انقلابات

دمکراتیک، انقلاب صنعتی، انقلاب فرهنگی، انقلاب جنسی، انقلاب انفورماتیک، انقلاب کارگری و...، که انقلاباتی تاریخ ساز و سرنوشت ساز برای تغییر و پیشرفت بشر اند. هنوز هم می شود منتظر انقلابات و تغییراتی رو بجلو در صنعت، علوم، ارتباطات و غیره بود.

اما همه تغییرات و انقلابات گوناگون تاریخ بشر؛ بر متن یک پدیده تاریخی و علمی غیر قابل انکار اتفاق افتاده و می افتند و آن رویارویی و چالش طبقات اجتماعی با هم است که نهایتاً به پیروزی یک طبقه و شکست طبقه دیگر منجر می شود. قیام بردگان به لغو برده داری، انقلابات دمکراتیک بورژوازی به لغو نظام فئودالی و ارباب رعیتی منجر شده است. انقلاب کارگری علیرغم موارد مقطعی کمون پاریس و اکتر ۱۹۱۷ روسیه که دنیا را لرزاند، هنوز بسرانجام نفی نظام سرمایه داری و لغو کار مزدی و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در جهان نرسیده است. تاریخ مبارزه طبقات سرانجام میتواند به پیروزی طبقه کارگر بینجامد. اما این امری محتوم نیست و اراده و تصمیم انقلابی طبقه کارگر آگاه و حزب سیاسی کمونیستی اش را می طلبد!

از پیروزی بورژوازی بر نظام ارباب رعیتی مدت زمان طولانی می گذرد. حدود یک قرن است که دو طبقه اصلی بورژوازی و پرولتاریا در جوامع بشری مقابل هم قرار دارند. بیش از نیم قرن است که در همه جای دنیا و در کوچک ترین و عظیم‌مانده ترین کشور جهان نظام طبقاتی سرمایه داری برقرار است.

آیا شرایط برای انقلاب کارگری و سوسیالیستی و کنار زدن نظام سرمایه داری و طبقه سرمایه دار هنوز فراهم نشده است؟ چرا انقلاب سوسیالیستی اینقدر دور از دسترس و بعضاً ناممکن می نماید؟

هیچکس نمی تواند منکر باشد که تاریخ بشر نه جایی می ایستد و نه دور خود می چرخد. ترمز تاریخ را نمیتوان کشید. تا اینجا تاریخ که ما ایستاده ایم، دوره انقلابات معینی (انقلابات دموکراتیک بورژوازی) بسر آمده و نیاز بشر به تغییر و پیشرفت، نوعی از مبارزه و نوعی انقلاب را می طلبد که تا کنون بسر انجام نرسیده است: انقلاب کارگری.

برای طبقه کارگر و کمونیسم کارگران زمانی انقلاب کارگری و تغییر نظام طبقاتی کنونی به جامعه ای که طبقات لغو شده و دیگر کسی برده مزدی کس دیگری نیست، به دستور می آید و در اولویت قرار می گیرد که موانع بسیار جدی ای از پیش پا برداشته شده باشد.

- **یکی از موانع**، باور و توهمی است که انقلابت دموکراتیک بورژوازی را هنوز معتبر و ادامه دار می داند. درحالیکه همه شواهد و وقایع تاریخی نشان می دهند که دوره انقلابات دمکراتیک بورژوازی بسر آمده است. بورژوازی بیش از نیم قرن است انقلاب دمکراتیک خودش را کرده و نظام سرمایه داری و اقتصاد بازار آزاد و دموکراسی حامی نظام اقتصادی اش را برقرار ساخته و دارد نانش را می خورد و هنوز هم دموکراسی اش الگوی هدایت جامعه بشری است.

با شعار دموکراسی سراغ شاه ایران و بعد صدام حسین و قذافی رفتند و ایران و عراق و لیبی را "دمکراتیزه" کردند. سراغ مصر رفتند و از حمایت حسنی مبارک **دیکتاتور** دست کشیدند و زیر بغل ارتش و ژنرال سیسی "دمکرات" را گرفتند و مصر را دمکراتیزه کردند و با همین شعار سراغ سوریه و هر کجای دنیا که به نظرشان دموکراسی کم آورده می روند تا کل جهان را "دمکراتیزه" کنند!

بنا به این شواهد و دلایل، اولین شرط رهایی طبقه کارگر این است که به انقلابات با پسوند دمکراتیک، نارنجی، سبز، مرحله ای و غیره پایبند و معتقد نباشد. معتقد باشد که جهان امروز از زاویه منفعت طبقه کارگر و مردم زحمتکش به یک نوع و فقط یک نوع انقلاب نیاز دارد: انقلاب کارگری. انقلابی برای تغییر و تحول اساسی در اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه. به معنای سلب قدرت از طبقه سرمایه دار و گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر. بجز این، انقلاب هیچ معنی دیگری ندارد. ولو هر روز صد تا "انقلاب" در این و آن گوشه دنیا اتفاق بیفتد.

- **مانع دیگر** بر سر راه طبقه کارگر و کمونیسم اش که انقلاب سوسیالیستی و کارگری را دور از دسترس و حتی نالازم نشان می دهد این است که می گویند انقلاب کارگری و کمونیسم تجربه شده و

شکست خورده و دموکراسی و اقتصاد بازار، با تجربه بیش از نیم قرن خود، پیروز و الگوی بشر جهان امروز تا بی نهایت است!

اما شکست شوروی و بلوک شرق بعنوان شکست کمونیسم و پیروزی دموکراسی و بازار آزاد، ادعایی است که با فاکت ها و شواهد حتی از زبان خود بورژوازی، تاریخ مصرفش تمام شده است. کدام پیروزی؟ ورشکستگی مکرر اقتصاد بورژوازی و بانک هایش؟ سیاست ریاضت اقتصادی و تحمیل بیکاری و فقر به کارگران و مردم یونان و اسپانیا و ایتالیا و فرانسه؟ کدام پیروزی؟ پیروزی "دمکراسی" در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و ...؟ سازمان دادن فرزندان دموکراسی به نام القاعده در افغانستان و بوکوحرام و دولت اسلامی در عراق و سوریه و جبهه النصره و ارتش آزاد سوریه؟ کدام پیروزی؟

طبق یک امار رسمی ۴۰ در صد مردم برلین شرقی حسرت دوره قبل از فروپاشی دیوار برلین و پیروزی بازار آزاد را دارند. موقعیت کارگران و زنان در افغانستان دوره قبل را مقایسه کنید با وضعیت امروز حاکمیت کرزای و جانشینانش که فرزندان خلف دموکراسی امریکا و غرب اند! امروز دیگر خبری از عریبه کشی بورژوازی غرب و اعلام پیروزی بازار آزاد و دموکراسی بر سرمایه داری دولتی بلوک شرق به نام کمونیسم، نیست.

- **مانع دیگری** که بر سر راه طبقه کارگر و کمونیسم اش برای رهایی قرار دارد، گم شدن افق انقلاب کارگری و کمونیستی در گرداب اوضاع سیاهی است که بورژوازی جهانی از متمدن و غیر متمدن و از ملی و مذهبی و قومی تا سکولارش به جامعه بشری امروز تحمیل کرده است. دنیا را آنقدر سیاه کرده اند و انقلاب را آنقدر زشت و خشونت بار به تصویر کشیده اند و کاری کرده اند که میلیون ها میلیون انسان در کشورهای مهد تمدن و دموکراسی از هر چه انقلاب است هراسان شده و به همین که هست قانع باشند. انقلاب را چنان بدنام و ترسناک کرده اند که مردم این بخش از دنیا دست به کلاه خود بگیرد و خدارا شکر کند و به وضع موجود قانع باشد تا نکند جنگ و ترور و وحشیگری که به نام انقلاب به خورد مردم داده اند دامانشان را بگیرد. پس همین که هست بهتر است.

دنیا را آنقدر سیاه کرده اند که مردم انقلاب کرده به حکومت نوع ژنرال سیسی هم راضی باشند. چرا که در دنیای امروز سناریوهای خطرناک تری پیشاروی ما است. برای بورژوازی که انقلابات دمکراتیکش را کرده و به سرانجام رسانده و دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد و حاکمیت بانک ها و بانکدارها و سرمایه داران بطور "دمکراتیک" برقرار شده و رابطه کار و سرمایه هم بر اساس کار ارزان و کارگر خاموش هم بطور "دمکراتیک" سازمان یافته است و ...، هر تحولی و یا انقلابی در جهان امروز خارج از چهارچوب دموکراسی خود، بی معنی و غیر قابل تصور و تحمل است. اگر احساس شود که تحول و یا انقلاب در یک کشور معین هدف دیگری جز این را در دستور دارد سراغش می روند و با مسلح کردن اقوام و قبایل و مذاهب و نیروهای باند سپاه، به آن خون می پاشند و شیرازه جامعه را چنان می گسلند که تا نسل ها بعد مردم هوس انقلاب نکنند. اتفاقی که این سال ها در خاورمیانه افتاده است.

- **مانع و موضوع دیگری** که طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کشورهایی چون ایران و دیگر نظام های استبدادی و مذهبی با آن روبرو هستند این است که، در چنین سیستم سیاسی و اقتصادی این فرهنگی که به جامعه تحمیل شده است، انسان برای لغوجذاب اجباری و آزادی پوشش باید انقلاب کند! برای گوش دادن به موسیقی و آواز خواندن و رقصیدن باید انقلاب کند و رژیم را ببیندازد. برای پایان دادن به حاکمیت چند دهه ی حسنی مبارک و بشار اسد و شیخ های عربستان و کویت و ...، باید انقلاب کرد. برای هر چیز ولو کوچک باید جنگید و انقلاب کرد. و این بهانه ای شده است تا حتی طرفداران انقلاب کارگری، تغییر این شرایط را پیش شرط انقلاب کارگری دانسته و انقلاب و رهایی طبقه کارگر را به مرحله ی بعد از انقلابات فوق حواله دهند. در حالیکه مساله برعکس است. مقابله با سیاهی های این دوره و هر گشایشی در سیاست و اقتصاد به نفع طبقه کارگر چه در کشورهای مهد دموکراسی

سرنگونی و ...

و چه در دیکتاتوری های کشور‌های دیگر، در گرو مبارزه طبقاتی کارگران برای رهایی و براندازی نظام تبعیض و ستم و استثمار و سرکوب بورژوازی در هر کشور و در هر لباسی است.

تلاش می کنند به بشر بقبولانند که دمرکاسی الگوی خوب و نوع بهتر زندگی بشر است، که مذهب خوشخیم و بهتر داریم، حتی استبداد خوشخیم از نوع اصلاحات و اعتدال و سبز و نارنجی داریم و بهتر از دیکتاتوری عریان است و از این قبیل... پس باید تلاش کرد و مبارزه کرد و زندان رفت و کشته داد تا جامعه به این بهتر ها دست پیدا کند. یا به اعتباری میان بد و بدتر انتخاب کند، چرا که هنوز طبقه کارگر آماده نیست و شرایط برای انقلاب کارگری مهیا نشده است!

بحث بر سر این نیست که مبارزات آزادیخواهانه و رفاه طلبانه و مبارزه برای آزادی و اصلاحات سیاسی و اقتصادی تعطیل شوند و طبقه کارگر سر راست و مستقیم به انقلاب کارگری و سوسیالیستی می رسد و به این مبارزات نیازی نیست. اگر جنبش زنان برای لغو حجاب، جمهوری اسلامی را سرنگون می کند، باید رفت و زد و انداخت. اما هنوز سوال اصلی سر جایش است. گیریم جمهوری اسلامی را انداختیم و لباس پوشیدن و موزیک شنیدن و رقصیدن ولو در خیابان ها آزاد شد، بورژوازی بین المللی باز یک ژنرال سیسی از نوع مصر یا سردار جعفری، موسوی، خاتمی یا شیرین عبادی با جایزه حقوق بشرش را در آستین دارد که با شعار اسلام خوش خیم و معتدل نوع خودشان حاکمیت جدید بورژوازی ایران را برپا کنند. فدای انقلاب، نظامی که قبلا بود سر جایش است. نظامی که کارگر در آن کماکان برده است، زن در آن درجه دوم است، فقر و تبعیض و نابرابری موج می زند، ارتش و پلیس و جاسوس و چماق بربالای سر مردم است، خلاصه چرخ جامعه بر همان پاشنه قبل از انقلاب می چرخد... و تمام چیزی که عاید ما شده در بهترین حالت و فعلا و تا اطلاع ثانوی، لغو پوشش اجباری است! و این هم قابل باز پس گیری است. و این سناریوی ست که در همین دهه های زمان ما در ایران و مصر اتفاق افتاد...

این ها سناریوهای متنوع دنیای امروز و موانع بر سر راه طبقه کارگر وافق انقلاب کارگری و سوسیالیستی اش هستند. همه اینها ضرورت، اهمیت و فوریت انقلاب کارگران را کم رنگ کرده و اساسا این امر را از دستور و وظیفه ی فوری طبقه کارگر تا اطلاع ثانوی خارج می کند. در نتیجه، طبقه کارگر به تدارک انقلاب خود نیاز ندارد. وقتی انقلاب کارگری در دسترس و در دستور نیست، پس کار دیگری باید کرد. وقتی به قدرت رسیدن طبقه کارگر در دستور و حتی در چشم انداز نیست، پس طبقه کارگر به حزب هم نیاز ندارد و کارگران هم جزیی از شهروندان یک جامعه و بخشی از مردم اند که چند نسلی باید اعتصاب کند و اعتراض کند و تظاهرات کند و امضا جمع کند و تومار بنویسد و زندان برود و اخراج شود و بیکار گردد و خانواده هایش متلاشی و تباہ شوند، به فقر و گدایی و تن فروشی کنار خیابان پرتاب شوند تا شاید زمانی "ته قی به توقی بخورد" و گشایشی حاصل شود. آنهم گشایشی در نتیجه الطاف و مرحمت بخشی و جناحی از بورژوازی که خوشخیم تر و اصلاحاتی و اعتدالگرا در مقابل محافظه کار و اصولگرا است!! و این می شود فلسفه زندگی نسل هایی از کارگران و زحمتکشان. زندگی سیاهی که پایانی برای آن متصور نیست.

اما برعکس در جناح بورژوازی چه درحاکمیت و چه در اپوزیسیون تدارک ضدانقلابی همیشه در دستور است. بورژوازی یک لحظه هم از آمادگی برای مقابله با احتمال قیام و شورش گرسنگان و انقلاب کارگری برای زیر و رو کردن نظام فقر و فلاکت و تحقیر و تبعیض، غافل نیست. در دنیای امروز بورژوازی بزرگ و کوچک تا مغز استخوان ضد انقلاب است. یک امر دایمی بورژوازی تدارک ضد انقلابی علیه انقلاب با رنگ وبوی کمونیسم و کارگر است. هر کجا بویی از انقلاب و تغییر به مشام شان بخورد تعداد پلیس شان را زیاد کرده و به بودجه ارتش می افزایند و کمربندها را سفت می کنند. بورژوازی بین المللی برای جلوگیری و یا به انحراف و

شکست کشاندین انقلابات آزادیخواهانه و برابری طلبانه از همه امکانات مالی و جاسوسی و نظامی و آلترناتیو سازی به نفع خود و بهر قیمت استفاده می کنند. بگذاریم که تبلیغات ریاکارانه ی بورژوازی در مورد اینکه انقلاب خشونت است و دمرکاسی و اعتدال و مذاکره و توافق راه حل است نیز، گوش فلک را کر کرده است. حتی این تبلیغات، چپ های دور از وطن واحساساتی و انساندوست و حیوان دوست و گیاه خوار را تحت تاثیر قرار داده و پذیرفته اند که انقلاب "خشونت" است و خشونت بد است!

بنابراین، سوال کلیدی اینجا است که اگر انقلاب کارگری برای طبقه کارگر آنقدر دور از دسترس و یا تا اطلاع ثانوی محتمل و ممکن نیست، چرا بورژوازی با این همه قدرت و ثروت سرسام آور و ظاهر شکست ناپذیرش اینقدر نگران انقلاب کارگری و کمونیسم است! بورژوازی باور دارد و خود اذعان می کند که شبخ مارکس و شبخ کمونیسم برفراز سر جوامع بشری امروز می چرخد! این واقعیت بی برو برگرد نشان می دهد که بورژوازی هشیار است ودرتدارک ضدانقلابی اش اشتباه نمی کند. در عوض، طبقه کارگر و احزاب و جریانات چپ منتسب به طبقه کارگر در دستور قرار ندادن و مسلح نشدن به افق انقلاب کارگری اشتباه مهلکی می کنند.

با این مختصر نگاه به انقلابات و اگر انقلاب این دوره را انقلاب کارگری به معنی خلع قدرت از طبقه سرمایه دار و کسب قدرت توسط طبقه کارگر بفهمیم، رجوع مجددی به انقلاب ۵۷ ایران کمک می کند تا رابطه طبقه ی کارگر، کمونیزم و چپ با انقلاب را بهتر ببینیم. در اینجا سخن با آن طیف و بخش جامعه است که هنوز گوشه چشمی به انقلاب دارند و بدرجه ای از اصلاحات و اعتدال بورژوازی فاصله می گیرند.

پیشتر گفتیم، حتی از دیدگاه وفاداران به انقلاب، پدیده انقلاب و تغییر، آنقدر پیچیده و طولانی و دردناک است که باید بخاطرش یک نیم قرنی و شاید هم بیشتر صبر کرد و انتظار کشید تا "شاید" اتفاق بیفتد. گفته می شود آخر انقلاب که دست ما نیست باید اتفاقاتی بیفتد و شرایطش فراهم شود. باید خمینی ای بوده باشد و از قم به نجف و از نجف به پاریس مهاجرت کرده باشد و سر بز نگاه به ایران بیاید و انقلاب را رهبری کند و ما هم می رویم دخالت می کنیم. انقلابی که ما برایش آمادگی نداشتیم و منتظر آمادگی ما هم نمی شود را، میرویم شرکت می کنیم و پیروزی و شکستش هم دست ما نیست!

هنوز برای خیلی ها معلوم نیست انقلاب ۵۷ شکست خورد یا پیروز شد! یکی می گوید پیروز شد و دیگری می گوید، خیر، شکست خورد. مثلی عامیانه هست که می گوید، " هر قدر پول بدهی همانقدر آش می خوری". درست است که ما چپها و مردم علی العموم برای پیروزی انقلاب خیلی زحمت کشیدیم و حسنه شنیدم و کشته دادیم، اما نیرو و جریانی که از همان ماه ها و روزهای قبل از قیام خیز برداشته بود تا قدرت را بگیرد و برای این کار ملزوماتش را هم داشت فراهم می کرد، معلوم بود که پیروز انقلاب است. و این جریان، بخش ناراضی بورژوازی و خرده بورژوازی ایران بود که پشت خمینی متحد شده و رهبرانشان را در بازار و میان مردم و حتی کارگران و سربازان و ارتش و خیل روشنفکران ملی- مذهبی داشت. هر اندازه دشمن خمینی و جمهوری اسلامی اش باشی اما سرنگونی شاه و سلطنت بدون این نیروهای سازمانیافته پشت جریان اسلامی خمینی و بدون نیروی میلیونی مردمی که به او دل بسته بودند و رهبریش را پذیرفته بودند، حداقل در آن دوره ممکن نبود.

این که انقلاب را ما کردیم ولی خمینی و دولتش شکستش دادند به نظر من تعریف غیرواقعی از انقلاب ۵۷ است. درست است که بخشی از چپ و بخش آگاهتر جامعه تصور دیگری و توقع دیگری از انقلاب داشتند و ضمن اینکه سرنگونی استبداد سلطنتی را می خواستند اما چشم به آزادی و رفاه هم در این انقلاب دوخته بودند. اما برای طرف مقابل یعنی جریان بورژوایی اسلامی به رهبری خمینی، حذف سلطنت از همان آغاز به معنای کسب قدرت توسط خودش بود نه هیچ نیرو و جریان دیگر: "من دولت تشکیل می دهم"، "من تودهن این دولت می زنم"! این اراده و تصمیم کسی است که کسب قدرت به او الهام نشده بود بلکه از همان آغاز به آن چشم داشت و پایه هایش

را در زمین سفت جامعه ایران سازمان می داد. برخلاف کوته بینان و جریانات پوپولیست و عقبنامده ی چپ و راست بورژوایی ایران، خمینی و دوستانش آخوندهایی نبودند که چیزی از دنیا نمی فهمند و اقتصاد را مال خر می دانند. مگر تحمیل ریاضت اقتصادی به مردم کشورهایی در اروپا بهمین معنا نیست؟ مگر به مردم نمی گویند به بخور و نمیر قانع باشید تا من سرمایه ام را نجات بدهم. خمینی هم به زبان خودش به مردم گفت قانع باشید و دندان روی جگر بگذارید تا من پایه های سیاسی حاکمیتم را محکم کنم. این دو تا چه به زبان متمدنانه ی مرکل و اولاند وکامرون... و غیر متمدنانه ی خمینی هر دو یک هدف و معنی دارند.

درست است امریکا و غرب، شاه را رفتنی می دانستند و نگذاشتند ارتش کودتا کند یا زیر بغل خمینی را گرفتند و کمکش کردند به ایران برگردد، اما بدون یک شبکه عظیم از فعالین سیاسی ملی و مذهبی بورژوازی در حوزه ها و مساجد و محلات و شهر و روستاها و حتی بخش بزرگی از جناح چپ خادم بورژوازی از جمله حزب توده و چریک های اکثریت و مجاهد و غیره که همه با هم قدرت بسیج توده ای و میلیونی داشتند، برگرداندن خمینی و قدرت گرفتن به این سادگی نبود یا اصلا غیر ممکن بود. نیروی انقلاب ۵۷ از پایین بود نه با توطئه از بالا و یا مسلح کردن یک جریان باند سیاهی برای کسب قدرت آنطوری که در عراق سوریه و لیبی امروز در جریان است.

بد نیست به نقش طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ هم اشاره ای داشته باشم. طبقه کارگر مستقلا و با شعار و صف مستقل خود در انقلاب شرکت نکرد. درست است که بستن شیرهای نفت بروی افریقای جنوبی و به منظور مخالفت با آپارتاید، در تسریع پروسه پیروزی قیام تاثیر داشت. اما طبقه کارگر بعنوان طبقه بدون حزب سیاسی کمونیستی اش نمی توانست مرز خود را با سیاستهای حاکم بر پروسه انقلاب بکشد. به همین دلیل دولت موقت اسلامی بعد از قیام به آسانی توانست کارگران را سر کار و در کارخانه ها نگه داشته و شوراهایشان را منحل کند.

نتیجتا باید پذیرفت که تدارک انقلاب و تصمیم به کسب قدرت دو فاکتور مهم و تعیین کننده است که جریانات به رهبری خمینی نه بعنوان گله ی آخوند ها، بلکه بخش ناراضی بورژوازی ایران، با اتکا به هر دو، پیروز شد. پیروزی انقلاب در واقع پیروزی کارگران و مردم علیرغم شرکتشان در انقلاب با هر نیت و هدفی، نبود. پیروزی بخشی از بورژوازی بررهبری خمینی بود که در مبارزه علیه شاه هژمونی داشت. ما و بخش آگاه تر در بزیر کشیدن نظام سلطنتی شریک بودیم، اما در پیروزی آن و نتیجه ی قیام شریک نبودیم. چرا که "همانقدر پول خرج کرده بودیم، اش خوردیم."

مردم بجای خود که، تصصیری ندارند و فکر می کردند خمینی بیاید عدالت اجتماعی برقرار می شود. اما کل چپ، منهای بخش بسیار محدودی، چه در میان طبقه کارگر و چه در تشکلهایی از طیف حزب توده و چریک و خط ۳ و خط ۵ و دیگر فرقه های در حاشیه جامعه، در انقلاب ضد سلطنتی و به اصطلاح ضد امپریالیستی، مرز محسوسی با جریان خمینی نداشت. بخش بزرگی از این چپ حتی برای قدرت گرفتن جریان خمینی و دولتس سنگ تمام و از جان و مال مایه گذاشتند. چرا که برای این بخش بزرگ چپ هم، سرنگونی شاه و قدرت گیری خمینی، پیروزی انقلاب ۵۷ بود. چپ چیز دیگری و بیشتری نمی خواست.

این اتفاقی بود که در سال ۵۷ در ایران افتاد. بهمین دلیل است که بقایای همان چپ از سر دلخوری از جریان خمینی امروز هم، گاهی سرنگونی طلب می شود و گاهی نیست. با توجه به این سوابق و تاریخ این بخش از چپ ایران از انقلاب ۵۷ تا کنون، بین جریانات چپ و راست رانده شده و در حاشیه، تفاوت چندانی نیست. همه این ها از منتهی الیه چپ تا منتهی الیه راست، گاهی سرنگونی طلب می شود و گاهی نیست. بستگی به این دارد که باد از کدام طرف می وزد. اگر از طرف جناح احمدی نژاد است احم های چپ و راست اپوزیسیون تو هم می رود و اگر جناح اصلاحات و اعتدال گوشه لحاف قدرت را بگیرند، آشتی برقرار می شود و کسی با کسی کشتی نمی گیرد!

این سرنوشت کل جریاناتی است که در انقلاب ۵۷ با ضدیت با سلطنت و شاه، بعنوان سگ

کمونیت ۲۲۷

زنجیری امپریالیسم امریکا شرکت کرده بود و نه تنها خود تصمیم و برنامه و نقشه ای برای کسب قدرت نداشت بلکه در قدرت گیری جناح مسلط که جریان اسلامی خمینی بود سنگ تمام گذاشته بود. با این هدف و سیاست و رضایت دادن به تبدیل شدن به سیاهی لشکر جریان مسلط و بی ارادگی و بی تصمیمی محض برای گرفتن قدرت و یا حتی مدعی شدن در شریک شدن در قدرت، آیا بخش چپ جامعه و سازمانهایش سرنوشت بهتری جز این که هست را می توانست داشته باشد. خیر!

با این سابقه و ماهیت و خصوصیت چپ در ایران چه در صفوف طبقه کارگر و بخشهای غیرکارگری و در میان جوانان و زنان و چه بیرون از آن و در تبعید و زندان و غیره، جز استقبال فصلی از انقلابات تاریخی و یا رفتن با باد و موج انقلابات این دوره و یا در انتظار آن نشستن و موعظه کردن، انتظاری نباید داشت.

در یک کلام، از دیدگاه این چپ، انقلاب خود اتفاق می افتد و باید منتظرش بود که ۵۰ سال یک بار اتفاق بیفتد و ماهیت و محتوا و اهداف انقلابات این دوره هم، دمرکراتیک است و تامین درجه ای از آزادی و شاید تامین رفاهیاتی که آنهم چند ده سالی دیگر باید طول بکشد تا متحقق شود. الگو و آرزوی این چپ هم، بهشت کشورهای غربی است که تازه رسیدن به آن هم برعهده بورژوازی خودی است که سرمایه اش رشد کند و توسعه یابد و ظرفیت تحمل درجه ای از آزادی های سیاسی را داشته باشد. جناح چپ جامعه ما همچنان سرمایه داری را به پیشرفته و عقبنامده، صنعتی و غیر صنعتی و توسعه یافته و توسعه نیافته...، تقسیم می کند تا وظایف انقلاب دمرکراتیکش را با همکاری بورژوازی ناراضی و چه بسا تحت رهبری آن که وظیفه اش توسعه اقتصادی و سیاسی مملکت است، گوشرد نماید!

بنا بر این توقع تدارک و به استقبال انقلاب کارگری و سوسیالیستی رفتن و حتی اعتقاد به آن از این چپ بشدت بی معنی است. توقع این که این بخش بظاهر آگاه جامعه در تدارک فراهم کردن ملزومات انقلاب کارگری باشد بشدت بیهوده و نامربوط است.

بعنوان کارگر کمونیست و کمونیستهای متعلق به طبقه کارگر، میتوان در دریای مارکسیسم و حقیقت شناسی و جامعه شناسی و سیاستهای متنوع شنا کرد و متاثر شد و یا مخالف و موافق بود. اما سرانجام انسان در مقابل این سوال قرار میگیرد که بالاخره چه؟ کجای این دنیا ایستاده ای؟ به کجا میروی ؟ میخواهی چکار کنی؟ مارکس جواب این سوالات را در یک کلام داده است که تفسیر جهان کافی نیست، باید آن را تغیییر داد. سرانجام در مقابل این سوال که بالاخره چه؟ جواب این است که، **باید قدرت را گرفت!** با هر اندازه نیرو و با اقلیتی و هر جا که امکان داشت باید قدرت را از بورژوازی باز پس گرفت. در جواب مخالفین و ناپاوران باید گفت اگر رژیمهایی را که به روشهای "دمکراتیک" سر کار آمده اند را نشود با اقلیتی انداخت، رژیم های دیکتاتوری را اگر با چند نفر هم بشود باید به زیر کشید.

شفاقترین سیاستها و ایده ها، بالاترین انساندوستی ها، بیشترین فداکاریها اگر نتیجه اش به تغییر چیزی و ایجاد دنیایی منجر نشود که این ایده ها و سیاستها و انسانیتها در آن تحقق یابند و زندگی بهتر و رفاه و خوشبختی و برابری ایجاد نکند، تنها ایده های درستی اند. تحقق ایده ها و آرمان ها و آرزوها جز از طریق انقلابیگری و کسب قدرت سیاسی ممکن نیست.

اگر در چشمان هر کارگر کمونیست یک انسان انقلابی دیده شود که میخواهد آرمانها و سیاستهای انسانی و برابری طلبانه اش متحقق شود، همین امروز و برای همین نسل متحقق شود و بگذار نسلهای آینده خود تاریخشان را بسازند، آنوقت می توان مطمئن بود که افق انقلاب کارگری نه یک ایده و آرزو بلکه امری عملی و قابل حصول و شدنی است. آنوقت معنای دخالت طبقه کارگر با فعالین آگاه و رهبرانش در همه مسایل جامعه از آزادیهای سیاسی، برابری زن و مرد، خلاصی فرهنگی جوانان، حقوق کودک، لغو اعدام و صدها مساله مهم دیگر معنی دارد و در مکان واقعی خود در پروسه مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران و برای حذف آن قرار می گیرد. برای کارگر کمونیست و بخش آگاه طبقه کارگر مبارزه برای هر مطالبه سیاسی و رفاهی و آزادیخواهانه و انساندوستانه، حلقه ای از حلقه های مبارزه برای اعاده قدرت از سرمایه داران

^[1]

به صاحبان اصلی جامعه، - طبقه کارگر و مردم زحمتکش- است.

کارگران کمونیست برای تحقق ایده ها و آرمان ها و سیاستهای کارگری و کمونیستی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه و رفاه طلبانه و ...، به حزب کمونیستی کارگری مثل نان شب نیازمند است. بدون چنین حزبی، کسب قدرت ممکن نیست. غیر ممکن است. اگر مدعی قدرت هستی باید حزب قدرت سیاسی را سازمان داده باشی.

راست ها و بورژوازی در رابطه با خواست و اراده و تصمیم ما برای کسب قدرت ابهامی ندارد. چون کار بورژوازی همین است. کسب قدرت در سر لوحه همه کارها و سیاستهایش است. فلسفه زندگی‌شان است. مگر میشود بورژوا بود و بورژوا ماند اما قدرت را نداشت و دولت را نداشت و قانون و پارلمان و پلیس و ارتش را نداشت! بنا بر این، کسب قدرت برای بورژوازی از بدیهیات کار و زندگی‌شان است. اما وقتی نوبت به کارگر و کمونیستها و حزب کمونیستی کارگری میرسد، هزار دلیل و بهانه به میان می‌آید که نمیشود و زود است و آوانتوریسم است، پس پیوند با کارگر چه شد و یا در یک کشور نمیشود و ...

از زاویه دیگر هم به کسب قدرت سیاسی از جانب حزب کمونیستی کارگری، انتقاد و ناباوری هست. میگویند پس تکلیف اکثریت و مساله دمکراسی و انتخابات و غیره چه میشود؟ شما که میخواهید با اقلیتی قدرت را بگیرید این پایمال کردن حقوق اکثریت است. این دیکتاتوری است و از این حرفها. اما همزمان برای این بخش، دیکتاتوری بورژوازی تحت نام دمکراسی و انتخابات و پارلمان بورژوایی تقدیس میشود.

اما یک حزب سیاسی و کمونیستی که بتواند با هر اندازه نیرو بورژوازی را به زیر بکشد، شانس و فرصت انتخابی آگاهانه را هم به اکثریت جامعه میدهد. انتخاب نه به معنای اعطای حق رای به مردم، یا انتخاب نمایندگانی برای چند سال که ربطی به کار و منافع و زندگی ندارد. انتخاب به معنای دخالت مستقیم خود در سرنوشت خویش. یعنی اداره امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه با دستان خود و بلاواسطه این و آن دولت و پارلمان و غیره، از طریق نمایندگان مجامع عمومی و شوراهایش که دانما قابل عزل و نصب اند.

حزب کمونیستی کارگران، مسلح به سیاستها و نقشه کمونیستی، ابزار قدرت گیری طبقه کارگر است. حزب قدرت سیاسی است نه حزب دایما در اپوزیسیون و تو سری خور و یا حزبی برای تبلیغ و ترویج و آگاهگری صرف و یا حزبی جنیور و کوچک و کم توقع و چشم به دست برادر بزرگها و یا حزبی منتظر بورژوازی و دولت‌هایش تا کی او را به بازی میگیرند یا سرکوبش میکنند و به حاشیه جامعه و به زیرزمینها و کار مخفی سوتش میدهد.

رهایی طبقه کارگر، رهایی زن و جوان و کودک و پیر و برقراری جامعه ای آزاد و برابر بدون قدرت گیری حزب کمونیستی کارگری که همه این محرومان جامعه به آن چشم دوخته و امید بسته اند، ممکن نیست. هر تغییری و هر انقلابی هر چند توده ای و میلیونی هم بدون کسب قدرت از جانب حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر و نماینده رهبر آرزوها و خواستههای توده وسیع زحمتکشان، الزاما خیری به انسان و جامعه نمیرساند، ولو تغییرات مقطعی بوجودآورده و رژیمهایی را هم تغییر داده باشد.

این افقی است که حتی یک لحظه هم برای کمونیستها و کارگران آگاه و سوسیالیست و رهبران جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی قابل صرفنظر کردن و یا غافل ماندن از آن و یا فراموش کردن نیست. این قطب نما و الگوی طبقه کارگر و کمونیسم معاصر است. قطب نمایی برای اقدام. اقدام عاجل و بدون اتلاف وقت. سرخوردگان از انقلابات بورژوایی و یا نشستهگان به انتظار انقلاب احتمالی...، انقلابی نیستند. انقلاب به تدارک، به سازماندهی قدرت طبقه کارگر که بدوا حزب سیاسی کمونیستی اش است و به انقلابیونی که تعجیل دارند نیاز دارد. بدون اینها نباید منتظر هیچ تغییر و تحولی برای رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان بود.

قروردین ۹۷ (مارس ۲۰۱۸)

تعیین حداقل دستمزد سال ۱۳۹۷



گفتگو رادیو نینا با خالد حاج محمدی

ای با کارگران دارد و کارگران باید چطور با این مسئله برخورد کنند؟

خالد حاج محمدی: اول اینکه این ماجرا بطور واقعی تنها مختص به ایران نیست. مسئله رکود اقتصادی و رابطه آن با دستمزد کارگر و تورم و نرخ تورم، مقولاتی است که در طول تاریخ و به قدمت جامعه بورژوایی در جواب به طبقه کارگر و معضلات و مشکلات معیشتی اش داده اند و همیشه سعی کرده اند بر سر طبقه کارگر و جامعه کلاه بگذارند. در اول بحث هم گفتیم که تلاش می کنند کارگر را قانع کنند که بورژوازی و دولت، بعنوان "نماینده" کل جامعه و در قبال کل جامعه، از جمله در قبال سرنوشت طبقه کارگر هم خودش را مسئول می داند. و این قناعت کردن یکی از معضلات جدی است که طبقه کارگر در شرایطی قرار می گیرد و به درجه ای بخشی از طبقه کارگر قانع می شود که این تنها امکان است. و البته دولت و کارفرمایان هم بر روی این مسئله کار می کنند، انرژی می گذارند، تبلیغ می کنند.

رقم هایی که بانک مرکزی بعنوان نرخ تورم و غیره ابلاغ می کنند پوچ است. خود آنها هستند که نرخ تورم را تعیین می کنند. بعنوان مثال در تعیین سطح حداقل دستمزدهای امسال گفته اند که بیست درصد افزایش دستمزد تعیین کرده اند. شما در نظر بگیرید که همین بیست درصد افزایش دستمزد، به دلیل گرانی و بالا رفتن قیمت هر روزه اجناس که در آن جامعه بیداد می کند در کمتر از دو ماه می تواند به کاهش دستمزد تبدیل شود. شما اگر رابطه دلار با پول ایران را در نظر بگیرید که تا پنج هزار تومان بالا رفته است، دیگر بحث بر سر اینکه امروز بیست درصد افزایش دستمزد داشته ایم پوچ است. افزایش دستمزدی که بر اساس آماري که خود رؤسای جمهوری اسلامی و مسئولین ارگان های رسمی بورژوازی ایران اعلام کرده اند به همین شکلش هم چند برابر زیر خط فقر است. این وسط بانک ملی هم مبلغی را بعنوان نرخ تورم اعلام می کند و دولت هم ظاهرا مدعی است که سطح دستمزدها را بالاتر از نرخ تورم اعلام کرده و گویا به طبقه کارگر ایران خیلی لطف داشته اند. همانطور که گفتیم اعلام اینکه نرخ تورم چقدر است یا چقدر نیست آماري است که از کانال های خودشان بیرون می آید و به خورد جامعه می دهند و در اساس ربطی به بهبود زندگی و معیشت طبقه کارگر ندارد. هر چند که رشد تلنیک و علم و دانش بشر و نقش آن در تولید عمومی جامعه قاعدتا باید رفاه و بهبود برای احاد مردم از جمله طبقه کارگر ایجاد کندي چیزی که حتی به آن هم اشاره نمیشود.

مسئله دیگر، وضعیت بد اقتصادی در ایران است که شما عنوان کردید؛ ایران وضعیت اقتصادی خوبی ندارد به دلیل اینکه بورژوازی ایران جوابی برای مسئله اقتصادی ایران ندارد. اگر وضعیت اقتصادی اشان بد است و اگر جوابی به آن ندارند و رونقی در کار نیست، تحویل ما کمونیست ها و طبقه کار بدهند تا راهش بیندازیم. اینکه وضعیت اقتصادی خوب نیست، مختص فقط به ایران نیست. در اروپا و امریکا هم خوب نیست. دوره بحران اقتصادی است و بورژوازی جوابی برای حل آن ندارد که همه اینها بیش از هر چیزی بیان حقیقی است و آن اینکه بورژوازی جوابی به جامعه و جوابی به دنیای ما و نیاز بشر امروز را ندارد و این را هزار بار ثابت کرده که الان هم یکی از همین موارد است. ولی اینکه رشد اقتصادی کم است یا زیاد، امر کارگر نیست. کارگر در آن جامعه کار می کند و حق دارد مثل بقیه انسانها زندگی کند. در نتیجه قرار نیست طبقه کارگر جواب مشکلاتی که یک دولت بورژوایی در جامعه ای مثل ایران دارد را بدهد.

اگر قرار باشد طبقه کارگر جواب این معضلات را بدهد و اگر قرار است جامعه در دست طبقه کارگر و کمونیست ها باشد که ما سیستم دیگری را جایگزین می کنیم و به استثمار و بردگی مزدی خاتمه می دهیم. جواب ما به جامعه ایران و هیچکدام از جوامع دیگر بشری سیستم بورژوایی نیست. سیستمی که مبنای آن استثمار طبقه کارگر است. اینکه کارگر بیکار می شود در اصل پدیده ای است که بورژوازی به آن احتیاج دارد و این پدیده همزاد جامعه بورژوایی و سیستم سرمایه داری است. ترس از بیکاری و پدیده بیکاری یکی از حربه هایی است که با آن کارگر را ارزان نگه می دارند و میان طبقه کارگر برای تامین زندگی

کند که نماینده کارگران هم در این ماجرا دخیل هستند. در شرایطی که تعیین دستمزد کارگران ربطی به تصمیم دولت و یا اینکه نمایندگان کارفرمایان چه می خواهند ندارد. مگر ماشین سازی ها برای تعیین نرخ ماشین آلات خود به جامعه مراجعه می کنند که چه قیمتی روی آن بگذارند تا آنها هم "نمایندگی" بشوند. مگر خوراک و نان و آب و هر چیز دیگری که بشریت در آن جامعه به آن نیاز دارد جز در مواردی که به رقابت در بازار مربوط می شود به جامعه مراجعه می کنند که ببینند نظر مردم چیست؟ تعیین دستمزد کارگر امر خود کارگران است که قاعدتا باید از طریق نمایندگان کارگران تعیین شود و هیچ ربطی به بورژوازی ندارد و هیچ حقی در این تصمیم گیری ندارند. همچنانکه تعیین قیمت اجناس و خورد و خوراک مردم را صاحبان اجناس و بازار تعیین می کنند و به جامعه هم مراجعه نمی کنند.

نکته دیگر این است که خود نفس حداقل دستمزد بطور واقعی حرف پوچی است. تعرضی است که بورژوازی به جامعه می کند. چرا حداقل؟ چرا باید مینا حداقل دستمزد در آن جامعه باشد؟ آنها بر مبنای توازی که هست و بر مبنای قدرتی که کارگران دارند و همچنین بر مبنای امکانی که برای تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر دارند، سعی می کنند میزانی را تعیین کنند و بگویند که این حداقل دستمزدی است که باید تامین شود و ما سعی می کنیم تامین کنیم و آن را بعنوان حداقل دستمزد به جامعه اعلام می کنند. مگر وقتی که صحبت از حقوق نمایندگان مجلس می شود حرفی از تعیین حداقل دستمزد نمایندگان مجلس زده می شود. یا برای مقامات دولتی و رؤسای جمهوری اسلامی، از خامنه ای تا سایر مقامات و نمایندگان آنها در ارگان های مختلف حاکمیت بحثی از حداقل دستمزد و اینکه چقدر نیاز دارند می شود؟ وقتی که صحبت از کارگر می شود حداقل دستمزد در واقع مقداری است که آنها تعیین می کنند برای اینکه کارگر زنده بماند و فردا دوباره بتواند سر کار برود و دوباره تولید کند. و هیچ چیز دیگری برای آنها ملاک نیست وگرنه خانواده کارگری هم همان اندازه نیاز دارد که خانواده مجلس نشینان و رؤسای جمهوری اسلامی و بیت رهبری و سایر مقامات نیاز دارد. از همین رو نفس تعیین حداقل دستمزد، بطور واقعی تعرضی است به طبقه کارگر، به جامعه و به معیشتشان.

همین خاکی: در ادامه صحبت های شما، امسال هم مثل سال های گذشته، وقتی که حداقل دستمزد تعیین شد، دو تا موضوع برجسته تر بود که دولت و نمایندگان کارفرمایان مطرحش کردند. ، در بحث سال های گذشته هم این دو موضوع وجود داشتند و می خواهم نظر شما را در موردشان بدانم. یکی از این موضوعات بحث نرخ تورم بود. که می گفتند که دستمزد باید به میزان نرخ تورم بالا برود و حتی امسال دولت اعلام کرد که حداقل دستمزد بالاتر از نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی بوده و از سوی دیگر می خواهم اول نظر شما را در این مورد بپرسم که این رابطه که دستمزد کارگران باید به میزان نرخ تورم بالا برود چقدر منطقی است؟ و موضوع دیگری که در موردش صحبت می شود و در موقعیت اقتصادی امروز ایران فکر میکنم موضوع مهمی باشد وضعیت اقتصادی است. کارفرمایان در مقابل اینکه نباید دستمزد کارگران زیاد بالا برود، یکی از پاسخ هایشان این است که وضعیت اقتصادی در ایران بد است و اگر دستمزد کارگران بالا برود بنگاه های کوچک و بنگاه های خصوصی که زیر نظر دولت نیستند و سوبسیدهای دولتی دریافت نمی کنند، ورشکسته می شوند و کارگران بیکار می شوند و همچنین وضعیت ما هم بیشتر رکود پیدا می کند. چرا کارگران باید این را از دولت ببینند؟ یا اینکه چطوری باید با این پدیده برخورد کنند. اصلا مسئله رکود اقتصادی و رونق اقتصادی چه رابطه

شوندگان عزیز رادیو نینا، به برنامه امروز ما خوش آمدید. در این برنامه من همین خاکی همراه خالد حاج محمدی، از رهبری حزب حکمتیست (خط رسمی)، حول حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۳۹۷ گفتگویی خواهیم داشت. با ما همراه باشید.

همین خاکی: هر سل در پایان اسفند ماه نمایندگان دولت، کارفرمایان، شورای اسلامی کار و خانه کارگر، در قالب یا به اسم کارگران باهم مذاکره می کنند و سطح حداقل دستمزد را برای سال آینده رقم می زنند. امسال هم این اتفاق افتاد و در پایان کار نتیجه این مذاکرات این شد که رشد بیست درصدی در سطح حداقل دستمزد تصویب شد. و دولت امسال اعلام کرد که رشد حداقل دستمزد بالاتر از نرخ تورم بوده و حتی بخشی از رسانه های رسمی هم این را نتیجه بلاواسطه اعتراضات دی ماه و آوانس دولت روحانی به کارگران معنی کردند.

سوال اولم را می خواهم اینطور شروع کنم. در سال گذشته و تا همین امروز شاهد اعتراضات، اعتصابات و اشکال گوناگون اعتراض کارگری در چهارگوشه ایران هستیم. حتی اعتراضات دی ماه یکی از بارزترین وجوهش خواست معیشتی کارگران بود. به این معنی که وقتی اعتراضات دی ماه را بررسی می کنیم، یکی از بارزترین وجوهش خواست معیشتی کارگران بود که به آن شکل داده. در این شرایط که هر جا کارگران برای خواست و مطالباتشان مبارزه می کنند، دولت و کارفرمایان بعنوان اولین سرکوب کنندگان خواست و مطالبات کارگران را سرکوب می کنند، این سوال پیش می آید که تعیین حداقل دستمزد از جانب دولت و کارفرمایان چه معنایی دارد. اصلا چرا تعیین حداقل دستمزد شکل می گیرد و دولت چرا چنین کاری می کند و چرا این مسئله برای دولت مهم است. همچنین بطور عمومی می خواهم بپرسم که ما بعنوان حزب حکمتیست(خط رسمی) این موضوع را چگونه ارزیابی می کنیم.

خالد حاج محمدی: تا جایی که به خود ماجرا و بحث تعیین حداقل دستمزد بر می گردد، امر مهمی است. و اینکه جمهوری اسلامی به این موضوع می پردازد به این خاطر است که می خواهد جواب یک معضل اصلی در جامعه ایران از زاویه بورژوازی ایران را بدهد. یعنی مسئله این است که دولت و طبقه سرمایه دار و جمهوری اسلامی بعنوان نماینده این طبقه، سعی می کند به معضلاتی که در جامعه ایران با طبقه کارگر وسیعی که دارد و با آن طرف است، جواب خودش را به آن بدهد و جامعه را قانع کند که به سطح دستمزدها و به میزانی که بعنوان حداقل دستمزد تعیین می کند رضایت دهد. بالاخره اداره یک جامعه بورژوایی مثل ایران اینطور نیست که حاکمیت آن یا طبقه سرمایه دار و تئوریسین های آن به آن چیزی که در جامعه مطرح و معضل جامعه است توجه نکنند. سعی میکنند افق خودشان و جواب خودشان را به افق و به جواب طبقه کارگر تبدیل کنند و آنها را به این قناعت برسانند که این سطح از مقدرات است که ممکن است و آنها هم به این سطح قناعت کنند. در نتیجه خود این ماجرا بعنوان تعیین سطح حداقل دستمزدها امر مهمی است.

اینکه در جمهوری اسلامی اینکار بدون دخالت نمایندگان طبقه کارگر و از بالا صورت می گیرد امری است که حاکمیت ایران نمی خواهد طبقه کارگر را در این پروسه دخیل کند. و تلاش می کند که شوراهای اسلامی کار و کلا ارگان هایی که بطور واقعی ارگان های کارگری خود رژیم هستند را بعنوان نماینده کارگران با نمایندگان کارفرمایان و نمایندگان دولت که در واقع هم کارفرما و هم نماینده کارفرمایان و بورژوازی ایران هستند را برای تعیین حداقل دستمزدها سر میز مذاکره بنشانند و سعی میکند اینطور وانمود

تعیین حداقل دستمزد ...

و در نتیجه فروش ارزانتر نیروی کار مسابقه راه می اندازند. و اتفاقاً یکی از مهم ترین و اساسی ترین دلایل انشقاق میان طبقه کارگر همین بیکاری است و خود دولت این وضعیت را بوجود می آورد. در همین جامعه ای که می گویند کار نیست و کارگر بیکار می شود، مردم برای تهیه معیشتشان چند شیفت کار می کنند. اتفاقا ازدیاد کار خیلی هم بالاست. مدرن ترین ابزارها و ماشین آلات را برای بکار گیری کارگران در امر تولید بکار برده اند که بتوانند در مدت زمان هشت ساعت کاری که کارگر کار میکند به اندازه ده ساعت از او کار بکشند. در نتیجه اینها همگی پدیده هایی هستند که زاده جامعه بورژوایی و همزمان ناکارآمدی سیستم بورژوازی که مبنای آن استثمار انسان است . توجیهاتی که میگویند و شما هم اشاره کردید، تئوری هایی هستند که تحویل جامعه می دهند تا طبقه کارگر را قانع کنند که اعتراض نکند، که متشکل نشود، که راه حل های خودش را پیدا نکند و جواب خودش را در مقابل جامعه قرار ندهد و جامعه بورژوایی را کنار نزند.

اینکه بخشی از بورژوازی ورشکست شده یا ورشکست می شود به طبقه کارگر هیچ ربطی ندارد و در واقع مسابقه میان خودشان است. شما در نظر بگیریید الان شرکت های بزرگ چند ملیتی درست شده که یک پای آن چین و آمریکا و پای دیگرش روسیه و بقیه کشورها است و در این پروسه رقابت میان انواع سرمایه ها، بخشی از سرمایه های کوچک در مقابل سرمایه های بزرگتر ورشکست می شوند. این دیگر مشکل کارگر نیست. نفس جامعه بورژوایی همین است. اینکه تبدیل اش می کنند به معضل طبقه کارگر و روی میز طبقه کارگر می گذارند امر آنهاست ولی جواب ما نیست.

همین خاکی: اجازه بدهید وارد سطح دیگری از مسئله شویم و از زاویه دیگری آن را مطرح کنیم. شما در پاسخ با سوال قبلی اشاره کردید که برای مسئله تعیین دستمزد، بخشی از طبقه کارگر این موضوع را قبول می کند و اینکه کارفرمایان و دولت هم سعی اشان بر آن است که این مسئله را به جامعه بقبولانند. در سال گذشته ما شاهد اعتراضات و اعتصابات کارگری زیادی در ایران بودیم. یعنی به وسعت جامعه ایران اعتراضات و اعتصابات اتفاق افتاد و یکی از مشخصات اصلی این اعتراضات بحث حقوق های معوقه بوده که امیدوارم در آینده بتوانیم حول این مسئله و بطور جداگانه مصاحبه ای داشته باشیم چون یکی از موضوعات مهمی است که امروز در جامعه ایران در جریان است. می خواهم این را بپرسم که با توجه به تمام این اعتراضاتی که در سال گذشته اتفاق افتاده و یا اعتراضاتی که در حال حاضر شاهد آن هستیم، شما موقعیت طبقه کارگر و موقعیت جنبش کارگری را در مقابل دولت و کارفرمایان چطور ارزیابی می کنید و فکر می کنید که در سال گذشته موقعیت کارگران به چه شکل بوده است. آیا امیدی هست که در سال ۹۷ شاهد تغییراتی باشیم و وضعیت و موقعیت جنبش کارگری بهتر شود؟

خالد حاج محمدی: ببینید؛ اتفاقی که امسال افتاد و شما هم در صحبت هایتان به آن اشاره کردید، اعتراضات دوره اخیر بود، چیزی که به اعتراضات دی ماه و به شورش گرسنگان مشهور شد. این اتفاق تغییراتی در جامعه ایران ایجاد کرد. اینکه می گویند بیست درصد افزایش حداقل دستمزد داشته ایم، که البته تنها بخش کوچکی ار طبقه کارگر ایران را هم شامل می شود و اکثریت دارند و بخشی هم اصلاً مشمول قانون کار و به همین شکل مشمول این حداقل دستمزد ها هم نمی شوند. ولی همینکه می گویند اتفاقات دی ماه روی بیست درصد افزایش دستمزد ها تأثیر گذاشته یک واقعیت است. بیست درصد افزایش دستمزد از نظر ما تعرض به معیشت طبقه کار است ولی

همینکه بیست درصد افزایش داشته و نه بطور مثال ده درصد را توازن قوا این دوره تعیین کرده است. در تمام دوره های مختلفی که بحث از حداقل دستمزد یا تعیین میزان دستمزد کارگر است را توازن قوا تعیین می کند. اینکه نیروی شما بعنوان نیروی طبقه کارگر در مقابل بورژوازی چقدر قدرت دارد و چقدر متشکل و متحد است و چقدر می تواند برای جامعه بورژوایی تهدیدی محسوب بشود، عوامل تعیین کننده هستند که به کارگر چقدر دستمزد بدهند. بطور واقعی جنگ و جدال بین طبقه کارگر و سرمایه دار است که تعیین می کند چقدر دستمزد تعیین کنند. جنگ و جدالی که در دیمهه اتفاق افتاد کمی توازن را به نفع پایین جامعه و به نفع محرومان و طبقه کارگر عوض کرد و فضای جامعه را عوض کرد. ترس و نگرانی را در دل حاکمیت به درجه زیادی بالا برد و نگرانی از اینکه اگر شورش گرسنگان به عنوان محروم ترین بخش طبقه کارگر فراتر رود و به بخش های اصلی تر و به مراکز صنعتی برسد، معلوم نیست که سرنوشت اشان به کجا برسد و حاکمیت از دستشان خارج می شد. چیزی که در حال حاضر هم به درجه ای در فضای جامعه ایران بحث می شود.

اما تا جایی که به موقعیت طبقه کارگر در ایران بر می گردد، تناقضات مختلفی در این پدیده می ببینیم. از یک طرف ما شاهد یک طبقه کارگر تحصیل کرده، فنی و از نظر میزان تخصص در سطح بالا هستیم که با دوره ای که انقلاب ۵۷ شد قابل قیاس نیست. مسئله دیگر اینکه ایران یکی از بزرگترین مراکز پرولتر صنعتی درخارمیانه است و جنبه دیگر آن اینکه جامعه ایران مثل عربستان و سوریه و حتی مصر هم نیست. ایران کشوری است که دو انقلاب در آن اتفاق افتاده و تجربه این دو انقلاب در رگ و خون و روانشناسی جامعه ایران و به همین اعتبار در میان طبقه کارگر آن هم تأثیر گذاشته است. انقلاب ۵۷ که نمونه آخر آن بود طبقه کارگر نقش جدی ای در آن ایفا کرد. در نتیجه ما با یک طبقه کارگر و جامعه ای سر و کار داریم که انقلاب دیده است.

با این وصف اگر الان وضعیت جامعه ایران را نگاه کنید، فقر و بی حقوقی کمر طبقه کارگر را شکسته است. بیکاری و فقر همیشه بهترین ابزار دست حاکمیت بوده که طبقه کارگر را قانع نگاه دارد و مجبور کند به شرایطی که وجود دارد تمکین کند. همانطور که شما هم گفتید اگر به وضعیت چند سال اخیر طبقه کارگر ایران نگاه کنیم شاهد اعتراضات و اعتصابات هر روزه آنها بوده ایم ولی نود درصد این اعتراضات در چند سال گذشته سر حقوق معوقه بوده است، پدیده ای که در گذشته وجود نداشت. حقوق معوقه چیزی بجز دزدی آشکار حاکمیت و آنهایی که قدرت را در دستشان دارند نیست. یعنی طبقه سرمایه دار و دولتی که دولت آنهاست. در همین جامعه اگر بچه کارگری از روی فقر تکه نانی بردارد بعنوان دزد محاکمه اش می کنند و زندانی اش می کنند ولی دولت و سرمایه دارانش در همین جامعه سه ماه حقوق کاری که انجام شده است را نمی دهند و این یعنی توازن قوای به شدت بدی که به طبقه کارگر و مردم محروم آن جامعه تحمیل شده است و یک فاکتور جدی در ادامه حاکمیت دولت بورژوایی در ایران بوده است.

این توازن قوایی است که خوشبختانه در اعتراضات دی ماه به مقداری به نفع طبقه کارگر چرخیده است ولی هنوز محافظه کاری و انشقاق در میان بخش های مختلف طبقه کارگر ایران عامل اصلی این لطمات بوده است. منظورم از انشقاق فقط نبود اتحاد بین طبقه کارگر شاغل و بیکار نیست که البته پدیده جدی ای هم هست. ترس از بیکاری و نبود امنیت شغلی و غیره پدیده های بسیار جدی هستند که کمر کارگر را شکسته است، ولی علاوه بر این نبود اتحاد میان رهبران طبقه کارگر و کمیونست های طبقه کارگر و اغتشاش سیاسی و فکری و نداشتن افق روشن پدیده هایی هستند که موقعیت به شدت شکننده ای را به طبقه کارگر ایران تحمیل کرده است.

من فکر می کنم در دوره آتی و با تحولاتی که در

دی ماه اتفاق افتاد ما با اعتراضات وسیع کارگری طرف هستیم چون بطور واقعی راه دیگری نمانده است. بورژوازی ایران و دولتش جوابی به معضلات معیشتی طبقه کارگر ندارد. هیچ افق روشنی که بتواند در مقابل جامعه ایران و طبقه کارگر اش، دورنمای بهبودی در وضعیت معیشت طبقه کارگر ایران و محرومین جامعه و یا حتی کاهش آمار بیکاری قرار بدهد وجود ندارد. همه امیدشان به توافقات برجام بود و در دوره ای طبقه کارگر و مردم را راضی کردند که اگر برجام سر بگیرد وضع بهتر می شود. برجام هم به سرانجام رسید و وضعیت بهتر نشد. در حقیقت این کارکارت بازی اشان هم دیگر سوخته است و نه از پایین امیدی به آنها دارند و نه بالا هم افق روشنی برای حل این معضلات دارد. در نتیجه همانطور که قبلاً و در برنامه های قبل تر هم در این مورد صحبت کرده ایم، فکر می کنم که ما با یک دوره جدال رو در روی طبقه کارگر با بورژوازی و دولت اش بر سر معیشت طرف هستیم و فکر می کنم دوره آتی دوره اعتراضات وسیع کارگری خواهد بود. باید تلاش کرد که این اعتراضات به پیروزی ختم شود، موقعیتش تغییر کند و از فضایی که ایجاد شده است تمام تلاشمان را بکنیم که بورژوازی را عقب بزنیم. این کاری است که شدنی و ممکن است. اما اینکه چقدر می توان موفقیت کسب کرد سوالی است که روی میز طبقه کارگر و رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر و همچنین روی میز حزب ما قرار دارد و میزان موفقیت اش بستگی به نقشی دارد که ایفا خواهیم کرد. اگر کمیونیسهای این طبقه جوابی به این اوضاع ندهند و پیروزی و پیشروی هایی کسب نکنند، بورژوازی می تواند این دوره را هم سپری کند و از سر بگذراند و طبقه کارگر را کماکان در موقیت بدتری بگذارند.

همین خاکی: هر سال با وارد شدن به فصل تعیین دستمزدها تکاپویی در اپوزسیون جمهوری اسلامی بر سر این موضوع شکل می گیرد. امسال هم مثل سال های گذشته، بخشی از اپوزسیون، سطحی را برای تعیین حداقل دستمزدها انتخاب کرد که حدوداً پنج میلیون تومان بود و به طبقه کارگر ایران پیشنهاد داده بود که این مقدار را بعنوان سطح حداقل دستمزدها انتخاب کنند. ولی حزب حکمتیست(خط رسمی) در این مورد مثل دوره های قبلی هیچ رقمی را بعنوان حداقل دستمزد به طبقه کارگر در ایران پیشنهاد نداد و کلا در این موضوع شرکت نکرد. سوال من مشخصاً این است که ارزیابی ما از این پدیده چیست و این موضوع را چطور می بینید؟

خالد حاج محمدی: من در صحبت های قبلی هم در رابطه با این موضوع به نکاتی اشاره کردم. به هر حال تا جایی که به بحث حداقل دستمزد ها برگردد ما اصلاً به رسمیت نمی شناسیم. تا جایی که به ما بر می گردد، فکر کنم اگر از هر کارگر آگاهی در رابطه با این موضوع بپرسید جواب خواهد داد که نیاز من هم به اندازه نیاز نمایندگان مجلس است. اگر برای آنها حداقل دستمزد تعیین کردند برای ما هم تعیین کنند. چرا اصلاً حداقل دستمزد؟! در این سطح از دستمزدها که بعنوان حداقل دستمزد تعیین می کنند نه رفاه هست و نه امکان استفاده از امکاناتی که بشر امروز می تواند در اختیار داشته باشد وجود دارد و شامل خانواده کارگری نمی شود. در نتیجه اگر قرار است بحث بر سر مطالبه باشد که کارگر چه می خواهد یا ما بعنوان حزب حکمتیست و کمونیست های آن جامعه چه می خواهیم، اولاً اگر دست ما باشد که اصلاً پدیده دستمزد و بردگی مزدی و غیره را بطور کلی ملغی می کنیم. بحث من الان این نیست ولی اگر قرار بر طرح مطالبه ای باشد، خوب چرا پنج میلیون؟ چرا شش میلیون، هشت و ده میلیون نه؟ بطور کلی از نظر ما طرح این ارقام مبنای واقعی ندارد. به همین دلیل اگر قرار بر این باشد که چیزی غیر از لغو بردگی مزدی و کار مزدی مینا قرار بگیرد، ما هم مثل همه رؤسای مجلس و آقای خامنه ای و امثالهم امکانات و رفاه می خواهیم. اگر قرار بر طرح احتیاجات خانواده کارگری در این جامعه است، احتیاجات

کمیونست ۲۲۷

خانواده کارگری و مطالبات خانواده کارگری هم مثل احتیاجات و مطالبات آنهاست و فرقی ندارد. در نتیجه ما به عنوان حزب سیاسی و کمونیستی از رقم معینی و آنهم به عنوان حداقل شروع نمیکنیم و یکراست این حقیقت را بیان میکنیم که نیاز خانواده کارگر هم به اندازه نمایندگان مجلس است و نه کمتر. در نتیجه وقتی که گفته می شود پنج میلیون یا شش میلیون و آن را بعنوان سطح مطالبات و حداقل دستمزدها در نظر می گیرند، از نظر ما مبنای واقعی ندارد. البته نفس طرح این مطالبات را اساساً چپ ها و کسانی مطرح می کنند که بگویند این سطح از دستمزد در جامعه ای مثل ایران مقدور است و برای آن تلاش می کنند ولی همچنان که گفتم مبنای واقعی ندارد و بازی در میدانی است که آنها تعیین کرده اند. اگر طرح مطالبه مناسبت چرا دنبال حداقل مطالبات باشیم. اصلاً چرا باید وارد این میدان شد. این یک سطح از مسئله است.

مسئله دیگر اینکه، بطور واقعی تعیین سطح دستمزدها در واقع در جدال طبقاتی ای که در جریان است و توازن قوای بین کارگر و بورژوا و موقعیت آنها در آن جامعه است که حداقل دستمزد یا بطور کلی دستمزدها چی باشد را تعیین می کند. همانطور که قبلاً هم گفتم این بازی است که حاکمیت ایران هر ساله تحت عنوان هیئت تحقیق و سید خانواده کارگری و غیره راه می اندازد که طبقه کارگر را به قناعت برساند تا به حداقل رضایت بدهد. همانقدر که کارگر زنده بماند و بتواند سر کار برود و تولید کند تا جامعه بچرخد. ولی در دنیای واقعی دستمزدها را همان توازن قوایی تعیین می کنند که قبل تر راجع به آن صحبت کردم. در نتیجه اگر بحث بر سر طرح توقع آنهم توسط احزاب کارگری و کمونیستی باشد، ما همیشه گفته ایم که کارگران هم باید به اندازه نمایندگان مجلس حقوق بگیرند. هر چند که نمایندگان مجلس اصولاً کاری هم نمی کنند و فقط مفت می خورند. به هر حال در دنیای واقعی، کارگران بر حسب میزان اتحاد در بین صفوف اشان و توازن قوایی که در محل وجود دارد می توانند مطالبات خودشان را تحمیل کنند. به همین دلیل است که ما به عنوان یک حزب سیاسی و نه کارگر در محل کار، هیچوقت وارد این بازی نشده ایم که سید خانواده کارگری چقدر است و چه رقمی را اعلام کنیم.

به هر حال اگر شرایط طوری بود که فرضاً کارگران مراکز صنعتی و ماشین سازی ها حرکتی راه می انداختند و فشار می آوردند، می توانستند اتحادی بوجود بیاورند و بگویند دستمزد کمتر از این مقدار مشخص را در هیچ جا قبول نمی کنیم. می توانست بحث تعیین حداقل دستمزدها و مطالبات کارگران را به شکل دیگری مطرح کرد ولی در شرایط حاضر میزان تعیین کردن و رقم دستمزدها را تعیین کردن برای ما بعنوان یک حزب میدان درستی نیست. به همین دلیل سیاست ما در این مورد متفاوت بوده و فکر می کنیم که میدان واقعی و شاخص اصلی در تعیین حداقل دستمزدها را توازن قوای بین طبقه کارگر و دولت بورژوایی تعیین می کند. از حداقل دستمزد گرفته تا هر مقداری که بعنوان دستمزد به کارگر میدهند یا کارگر میگیرد، در جدال بین کارگر و کارفرما در محل تعیین می شود.

همین خاکی: شما در صحبت هایتان اشاره کردید به اینکه بعد از اعتراضات دی ماه، توازن قوا به درجه ای به نفع طبقه کارگر چرخیده است. و همچنین مسئله انشقاق را مطرح کردید و گفتید که انشقاق بین صفوف طبقه کارگر، توازن قوا و موقعیت طبقه کارگر را در مقابل کارفرمایان و دولت پایین آورده است. به غیر از مسئله انشقاق و پراکندگی بین صفوف طبقه کارگر، می خواهم در مورد جنبه های دیگر این مسئله از شما بپرسم و آن اینکه با توجه به تمام اعتراضاتی که اتفاق افتاده و اتفاق می افتد، چه اشکال دیگری وجود دارد که بتواند طبقه کارگر در ایران را در مقابل کارفرمایان و دولت در موقعیتی قرار بدهد که دولت نتواند فقر مطلق و دستمزد چند برابر زیر خط فقر را به طبقه کارگر تحمیل کند؟ و نهایتاً

کارگران جهان متحد شوید

تعیین حداقل دستمزد ...

اینکه اگر در دی ماه موقعیت طبقه کارگر کمی بهتر شده است، طبقه کارگر باید چه مسیری را طی کند و از چه مشخصاتی برخوردار باشد که بتواند از موقعیت و توازن قوای بهتری برخوردار شود؟

خالد حاج محمدی: این بحث مفصلی است و اینجا من تنها به اشارات کوتاهی اکتفا میکنم. من قبل تر نکاتی را در مورد انشقاق بین صفوف طبقه کارگر بیان کردم. انشقاق نه فقط بعنوان کارگر ایرانی و کارگر خارجی و یا کارگر زن و کارگر مرد یا کارگر بیکار و کارگر شاغل. که البته همه اینها پدیده هایی هستند که همیشه بورژوازی از آن استفاده کرده و در ایران هم همینطور. علاوه بر اینها مسئله بیکاری و ترس از بیکار شدن و نبود امنیت شغلی کارگر را محافظه کار کرده.

بعلاوه و همچنانکه گفتیم انشقاق در افق و اغتشاش فکری و نبود اتحاد در میان فعالین کمونیست طبقه کارگر لطمات جدی به طبقه کارگر وارد کرده است. همین الان مباحثاتی که در محافل کارگری ایران وجود دارد را ببینید یا بخوانید. بعنوان نمونه، اگر اطلاعیه ای که اخیراً جمعی از کارگران فولاد منتشر کرده اند را خوانده باشید، مبنی بر اینکه به تنهایی نمی توانیم کاری بکنیم، می بینید که دست روی واقعیاتی گذاشته اند که جزو معضلات امروز طبقه کارگر در ایران است. اینکه اعتراضات کارگری پراکنده هستند،

اینکه مراکز کارگری از همدیگر دفاع نمی کنند و هر کس دستش را به کلاه خودش گرفته، اینکه مراکز اصلی صنعتی هنوز ساکت هستند. اینکه حتی در دوره دی ماه مراکز اصلی صنعتی مثل ماشین سازی ها و نفت و گاز که به نسبت طبقه کارگر در جاهای دیگر دارای سطح نسبی و بهتری از معیشت و رفاه هستند، وارد این اعتراضات نشدند و همین موقعیت و نبود امنیت شغلی و ترس از بیکاری آنها را محافظه کار کرده. ولی بحث همگی اشان این است که مبارزه بر سر معیشت باید سراسری شود و همگی از این پراکندگی می نالند که واقعی است.

ببینید؛ طبقه کارگر خود بخود متحد نمی شود. نقشی که رهبران کارگری و فعالین کمونیست طبقه کارگر در محل کار و زیست ایفا می کنند حیاتی است. طبقه کارگر بدون کمونیسم بدون نقش محافل و شبکه کارگران کمونیست و رهبران عملی کمونیست و بدون حزب کمونیستی اش نمی تواند به جایی برسد. در اروپا و بقیه جاهای دیگر هم به همین شکل است. در یک دوره ای سه میلیون نفر از کارگران فرانسه سر مسئله بازنشستگی به خیابان ریختند. همان موقع آماری منتشر کردند که هفتاد درصد جامعه طرفدار مطالبات کارگران در فرانسه هستند. هفتاد درصد جامعه طرفدار شما باشد می توانید هفتاد بار جامعه سرمایه داری را سرنگون کنید. ولی در نبود کمونیسم و در نبود حزب کمونیستی اش به جایی نمی رسد. شاید بتوان بهبودی نسبی در زندگی ایجاد کرد. بعلاوه اگر کارگر فرانسه سندیکا و اتحادیه های بزرگ کارگری دارند، کارگر ایران از این هم محروم است. در نتیجه به این احتیاج داری و فکر می کنم اتحاد کمونیست های طبقه کارگر در کمیته های کمونیستی، در کمیته های کارخانه، همان چیزی است که می تواند افقی فرا صنفی و فرا منطقه ای را در مقابل این طبقه و جامعه قرار بدهد و منافع عمومی طبقه کارگر را نمایندگی کند و بعنوان نماینده در مقابل جامعه قرار می دهد. مشکل تحزب کمونیستهای این طبقه و ضعف این بخش است که قاعدتاً جواب مسائل اصلی جامعه را می دهد و سعی می کند نشان دهد که نه تنها مطالبات آنها که اهداف و افق آنها قابل متحقق شدن و ممکن است. و این کار کمونیستها این طبقه و حزب کمونیستی این طبقه است، این همان کاری است که حزب ما تلاش می کند به کمک کمونیسهای این طبقه بکند تا بتواند جامعه را از این مرحله به فاز بعدی ببرد.

اتفاقات دی ماه و فضایی که الان ایجاد شده تا ابد باقی نخواهد ماند. امید به اینکه می توان این رژیم را انداخت، امید به اینکه می توان تغییراتی انجام داد و امید به اینکه این قدرت را داریم که این کار را بکنیم در جامعه به درجه ای رشد کرده است. ولی باید ابزارش را داشت. باید جنگ واقعی را

به مثابه جنگ واقعی پیش برد و این جنگ واقعی. و در این جنگ واقعی طبقه کارگر بدون حزبی، بدون تشکلاتش و بدون اتحاد کمونیست هایش غیر ممکن است که بتواند از یک سطحی پیشتر جلو برود. اگر فشار اعتراضات دی ماه نبود شاید الان صحبت از بیست درصد افزایش حداقل دستمزد هم نبود و در مقابل چهار تا توجیه می آوردند و مسئله را سرهمبندی می کردند. ولی همه اینها تا یک حدی می تواند تأثیرگذار باشد. باید رفت قدم های دیگری برداشت و کارهای دیگری کرد و این ممکن است و خوشبختانه فضای آن هم موجود است و باید به استقبالش رفت.

همین خاکی: به عنوان آخرین سوال، خامنه ای امسال را سال تولید ملی و حمایت از کالای ایرانی نامگذاری کرده است. از سوی دیگر روحانی هم در سخنانش بعنوان سال اشتغال زایی و رونق اقتصادی نام برد. این در شرایطی است که بسیاری از کارخانه های قدیمی در ایران تعطیل شده اند و حتی در همین چند روز گذشته اخباری مبنی بر اضافه نیرو در بخش های خودروسازی مطرح شده و همچنین بحث های دیگری مثل اقتصاد رانتهی و حمایت از کالای ایرانی و اینکه کارگر ایرانی وضعیت بدی دارد چون کالا از خارج وارد می شود و از این موارد.. می خواهم نظر شما را در رابطه با این مورد که بحث حمایت از کالای ایرانی و حمایت از تولید ملی در مبارزات کارگران کجا قرار می گیرد و عموماً طبقه کارگر چگونه باید با این مسئله برخورد کند؟

خالد حاج محمدی: ببینید؛ این چارچوب های ملی و کشوری که بورژوازی برای طبقه کارگر درست کرده، یکی از خاصیت هایش برای بورژوازی همواره این بوده که طبقه کارگر را قانع کند که شما کارگر ایرانی هستید، یا شما کارگر ترکیه ای یا عربستانی هستید. چارچوب های ملی ای که بورژوازی محلی تلاش می کند بازار هایش را نگه دارد. بورژوازی ایرانی تلاش می کند جامعه هشتاد میلیونی ایران را قانع کند که اگر کسی قرار است ماشین بخرد، ماشینی که در ایران تولید می شود را بخرد. برای اینکه سود آن مستقیماً به جیب خودش یعنی سرمایه داران ایرانی برود. کل این پدیده همین است. کل این پدیده اتکا به ابزار ناسیونالیسم علیه اتحاد کارگری است و بعنوان اینکه این کالا تولید ملی است و تولید "خودمان" است به خورد جامعه می دهند که از قبل آن سود بیشتری به جیب بزنند. مگر وقتی بحث از گرسنگی و فقر و فحشا و بیکاری و کودکان کار و غیره می شود، می گویند که این مشکل خودمان و ملت خودمان است و باید رفعش کنیم. پدیده هایی که قبل از هر چیزی محصول خود حاکمیت بورژوازی هستند. ولی وقتی که صحبت از اینها می شود حرفی از ملت و کشور و غیره نیست. بحث فقط بر سر بورژوازی ایرانی است. بحث سر این است که بازار داخلی اش را بتواند حفظ کند. مگر بحث اینکه تولید باید ارزان شود، در نتیجه از دستمزد کارگر بزنید تا تولید ایرانی توان رقابت در بازار خارجی را داشته باشد نتیجه همین سیاست "حمایت از تولید داخلی" نیست. خب معلوم است، اگر شما شدت کار را بالا ببرید و به مزد کمتر هم قانع باشی کالای ایرانی بیشتر تولید می شود و می تواند بازار فلان کشور همسایه را هم در دست بگیرد. ولی اینها معضل کارگر نیست. در واقع این جدال بخش های مختلف بورژوازی در سراسر دنیاست. همین الان انگلیس و آلمان و بسیاری از کشورهای دیگر، بخش زیادی از سرمایه اشان را بخاطر ارزان بودن نیروی کار در چین به آنجا منتقل کردند. مگر در اینگونه موارد آنها مرز می شناسند. پس چرا مرزهای ملی اشان را به رسمیت نمی شناسند. این جدال آنهاست و سعی می کنند به جدال کارگر و به نفاق میان طبقه کارگر تبدیلش کنند. حس انترناسیونالیستی و حس اینکه بعنوان یک طبقه جهانی در مقابل کل بورژوازی جهانی قرار دارید را سعی میکنند کور کنند و اما در دنیای واقعی کارگر ایرانی و غیر ایرانی، کرد و ترک و عرب ندارد. اینها تقسیمات بورژوازی برای کور کردن چشم طبقه کارگر است که مانع خودآگاهی و اتحادش بعنوان جزوی از یک طبقه جهانی بشوند و می خواهند این احساس را در او بکشند بخاطر اینکه بورژوازی بتواند حاکمیت خودش را ادامه بدهد. اگر این کارها را نکنند نمی تواند اعمال حاکمیت کند. همه این مرزها و چارچوب ها و تقسیمات جغرافیایی را بوجود

نسبت به منافع خودش کور کند تا بتواند حس ناسیونالیستی و حس ملی را در آن بالا ببرد. بورژوازی و دولت آن به هر میزان که بتواند این احساسات را اشاعه بدهد به همان میزان موقعیت کارگر در مقابل بورژوازی و در مقابل طبقه حاکم ضعیف می شود.

این حربه آنهاست و بیشتر از این چیزی نیست. وگرنه مسابقه بورژوازی ایران با بورژواهای کشورهای دیگر به کارگر چه ربطی دارد. من بعنوان کارگر در آن جامعه زندگی می کنم و هر جنسی ارزانتر باشد آن را می خرم. همه جای دنیا به همین صورت است و این قانون دنیاست.

آوردند که دنیا را میان خودشان تقسیم کنند. سعی می کنند سرمایه اشان را هم میان خودشان تقسیم کنند. با هم رقابت دارند، جدال دارند، ولی هیچکدام از اینها مسئله طبقه کارگر نیست و نباید باشد. کارگر در تمام دنیا یک طبقه است. نه مذهب نه ملیت، هیچکدام از اینها به کارگر مربوط نمی شود و نباید از همدیگر جدایشان کند.

در مورد رونق و وضع اقتصادی ایران قبلاً گفتیم، اما این بحث حمایت از تولید ایرانی و تولید ایرانی بخیرید تازگی ندارد. این شعاری بود که زمان شاه هم مطرح می کردند. در هر مملکت دیگری هم از این شعارها هست. مگر برکزیت هم در انگلیس بر اساس همین شعارهای سرمایه خودی و کشور خودی و غیره نبود که بخش زیادی از مردم و طبقه کارگر را پشت خود آورد که از اتحادیه اروپا جدا شود. به هر حال اینها مسئله کارگر نیست بلکه سعی و تلاش بورژوازی برای درست کردن حس ناسیونالیستی و حس ملی و اینکه ما یک کشور هستیم و غیر است. ناسیونالیسم ایدئولوژی طبقه حاکم است که سعی می کند جامعه را بر این اساس نگه دارد و طبقه کارگر را

حیات، کار و استثمار

حیات پایه ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیان حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست های جامعه اعلام میکند.

حکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیت: به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا: نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

جند برداشت یا تحریف "خودبخودی"

در این زمینه به چند برداشت یا تحریف نه چندان "خودبخودی" از مارکس - لنین و خط حکمت که اینجا موضوعیت دارد و مستقیماً به بحث امروز مربوط میشود اشاره میکنم.

۱ - لنین و مرحله بندی انقلاب

گفته میشود که لنین معتقد به مرحله بندی انقلاب، آنطور که چپ سنتی آن را میفهمد، است. به این معنی که لنین معتقد بوده است که بنا به درجه رشد نیروهای مولده در روسیه، انقلاب در این کشور دو مرحله دارد. مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی و وی با توجه به درجه رشد سرمایه داری در روسیه اصولاً انقلاب روسیه را دمکراتیک میدانست. اما وقتی که لنین در تزه‌های مشهور خود در آوریل ۱۹۱۷ انقلاب روسیه را سوسیالیستی اعلام کرد و با توجه به اینکه به زحمت میتواند از "تکامل نیروهای مولده" در فاصله فوریه ۱۹۱۷ تا آوریل همان سال حرف زد، این بینش به این نتیجه میرسد که با طرح "تزه‌های آوریل"^۱ در واقع لنین بینش سنتی و دیدگاه مرحله بندی انقلاب را کنار گذاشت و در واقع به خط تروتسکی چرخید. از نظر این بینش "تزه‌های آوریل" به معنی کنار گذاشتن بحث "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان"، انقلاب دمکراتیک، بحث‌های دو تاکتیک، یا بحث‌های مربوط به دولت موقت انقلابی است. تاریخ نگاران آکادمیک، تروتسکیست‌ها، چپ رادیکال اروپا که بعد از تجربیات استالین و بعد از فروریختن بلوک شرق "حسن نظری" به لوگزامبورگ و تروتسکی پیدا کرده اند و همینطور بعضاً چپ نو و مکتب فرانکفورت و آن بخش از چپ سنتی ایران که بعد شکست انقلاب ۵۷ رسماً یا عملاً به نفی لنینیسم رسید این ایده‌ها را تکرار میکنند. البته نباید عجیب باشد که متوجه شویم که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری هم درست همین "سوتفاهم سنتی" را در مورد لنین دارد و آنرا به تفاوت قائل شدن میان دیدگاه "انقلاب مرحله‌ای" منصور حکمت در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و برنامه حزب کمونیست ایران از یک طرف و برنامه حزب کمونیست کارگری از طرف دیگر تعمیم داده است. اثبات نادرستی این دیدگاه یکی از محورهای اساسی بحث من در سال ۲۰۰۰ در باره انقلاب روسیه و در روشن کردن تمایز میان بلشویسم و لنینیسم است.

۲- انقلاب دمکراتیک و خصلت غیر سرمایه داری جامعه

گفته میشود که مبنای تاکتیک‌های لنین تا سال آوریل ۱۹۱۷ و انقلابی که آن را دمکراتیک مینامید از خصلت غیر سرمایه دارانه بودن جامعه روسیه ناشی میشود. حال که جامعه ما سرمایه داری است این نسخه‌های لنین کاربردی در جامعه امروز ما ندارد. این یک تحریف جا افتاده است که در تمایز با لنینیسم آن را بلشویسم خوانده‌ام^۲. این تحریف پیش فرض سوسیالیسم اردوگاهی چینی و روسی، لیبرالیسم چپ تروتسکیستی و البته پوپولیست‌های خودمان هم بوده و هست. بر اساس این پیش فرض هدف شرکت در انقلاب‌های غیر سوسیالیستی در کشورهای غربی که هنوز "سرمایه داری غالب نیست"، رفع موانع رشد سرمایه دارانه جامعه است و نه حل معضل ذهنی طبقه کارگر و مردم زحمتکش. این برداشت، موافق هر طرف از معادله سوسیالیستی یا دمکراتیک که باشید برداشت مشترک پوپولیسم ایران و سنت تروتسکیستی ایران (مثلاً وحدت کمونیستی) در دوره انقلاب ۵۷ بود و یک برداشت تئوریک منشویکی است که به آن خواهیم پرداخت. این برداشتی است که هنوز در میان چپ متعلق به کمونیسم بورژوازی دست بالا را دارد.

۳- برنامه دنیای بهتر و بحث جمهوری دمکراتیک انقلابی

ناسیونالیسم سپردند.

امروز هم که جامعه وارد یک دوره بحران انقلابی میشود همین سوال مجدداً در مقابل ما قرار گرفته است. طبعاً پاسخ همه جانبه به این مسئله در ظرفیت جلسه امروز نیست. به سهم خود تلاش میکنم طی سلسله بحث‌هایی که اعلام کرده‌ام^۳ تصویر کامل تری از پاسخ به این سوال را مطرح کنم. جلسه امروز در واقع پیش درآمد متدیک یا روش شناسانه بر این مجموعه بحث‌ها است.

امروز هم به اعتقاد من صف کمونیسم و صف اپورتونیزم، صف طبقه کارگر و طبقه بورژوا و صف جنبش سوسیالیستی و جنبش‌های بورژوازی در تئوری و در تاکتیک درست همین جا از هم جدا میشوند. معلوم میشود که مستقل از هر قافیه پردازی چپ یا راست، یک نیروی سیاسی چه راهی را در مقابل جامعه قرار میدهد. آیا راه انقلاب سوسیالیستی را در مقابل جامعه قرار میدهند و یا راهی را طرح میکنند که طبقه کارگر و مردم انقلابی را به پیاده نظام تحقق افق‌ها، آرمان‌های این یا آن جنبش بورژوازی تبدیل مینماید.

تترک سیاسی موجود در حزب کمونیست کارگری ایران، که در سخنرانی‌اتی به آن خواهیم پرداخت، هم در نهایت حول همین مسئله دهان باز کرد. پشت تمام زیر پا گذاشتن قرارها و موازین تشکیلاتی، توپنه‌گری، محفل بازی و کل اپورتونیزم تشکیلاتی از جانب رهبری جدید حزب کمونیست کارگری، همین اختلاف سیاسی واقعی وجود داشت. اختلافی که از تغییر اوضاع سیاسی ایران ناشی میشد.

تاکید من این است که پشت اختلافات درون حزب کمونیست کارگری اختلاف حول مسئله "کمونیستها و انقلاب" قرار دارد. اختلافی که احزاب کمونیست را همیشه در چنین شرایطی به انشقاق کشانده است. به اعتقاد من در اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری در این دوره خط چپ سنتی (مارکسیسم انقلابی) یک منشویسم وارونه یک پوپولیسم پشت و رو را نمایندگی کرد. میگویم پوپولیسم پشت و رو به این دلیل که پوپولیسمی که حول انقلاب ۵۷ شکل گرفت شرق زده و ضد امپریالیستی بود این یکی غرب‌گرا و مدرنیست. پوپولیسم پشت و رو مثل لباس پشت و رو. همان فابریک و همان سیستم فکری است با نتیجه‌گیری‌های پشت و رو که راجع به آن صحبت خواهیم کرد.

از منصور حکمت، لنین و مارکس خواهیم خواند مضمون این اپورتونیزم و آخر این پوپولیسم از نظر تئوریک بر این "تلاش" استوار است که میخواید سوسیالیسم را با اتکا به یک جنبش همگانی، خلقی و مردمی پیاده کنید. پوپولیسم و لیبرالیسم چپ ایران در دوره انقلاب ۵۷ میخواست با جمهوری دمکراتیک خلق و با انقلاب خلقی و با انقلاب ۵۷ سوسیالیسم را متحقق کند. منشویک‌ها هم در انقلاب روسیه همین کار را میخواستند انجام دهند.

در نتیجه برای طبقه کارگر و کمونیست‌های امروز ایران بسیار حیاتی است که با دید کاملاً روشنی به این مسئله نگاه کنند. و تصویر روشنی داشته باشند که چگونه تحولات جاری در ایران را به نفع طبقه کارگر و به نفع رهایی قطعی انسان به سر انجام رسانند.

تلاطم انقلابی در ایران، تنها انقلابی‌گری پرولتری و کمونیستی را به حرکت در نمی‌آورد. تحرک انقلابی آفتابی است که همه سنت‌های سیاسی خفته را بیدار میکند. جنبش‌های طبقاتی مختلف راه حل‌های خود برای جامعه بحران زده را صریح‌تر در مقابل جامعه قرار میدهند. مقابله با گنج سری و سردرگمی تاکتیکی در جنبش کمونیستی طبقه کارگر که محصول نفوذ سنت‌ها، افق‌ها و جنبش‌های دیگر است حیاتی است. بدون داشتن تصویری روشن از اهداف فوری و آتی برای انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر تاکتیک عاری از تناقض و نوسان امکان پذیر نخواهد بود.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست‌ها، رهبران و آژیتاتورهای کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده‌اند که از جدال‌ها و مباحثات دوره‌های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ‌گاه تعلق خاصی به جمع‌بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت.



کمونیست‌ها و انقلاب:

منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت

کورس مدرسی

مقدمه کمونیست: بحث کمونیستها و انقلاب بخش اول سخنرانی کورس مدرسی در انجمن مارکس- حکمت در تیر ماه ۱۳۸۴ (ژوئیه ۲۰۰۵) است. این بحث علیرغم اینکه ۱۳ سال قبل گفته شده و قطعاً مهر آن تاریخ و دوره را بر خود دارد، اما حاوی نکات بسیار ارزنده‌ای در برخورد به پدیده انقلاب و بحران انقلابی و رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی است. به همین دلیل و با توجه به تحولات دوره اخیر و اعتراضات دیمه و بحث‌های متعاقب آن، آنرا در کمونیست منتشر و توجه خوانندگان را به آن جلب میکنیم.

کمونیست‌ها و انقلاب:

منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت

قسمت اول

فهرست

- ۱ - مقدمه
- ۲ - چند برداشت یا تحریف "خودبخودی"
 - ۱ - لنین و مرحله بندی انقلاب
 - ۲ - انقلاب دمکراتیک و خصلت غیر سرمایه داری جامعه
 - ۳ - برنامه دنیای بهتر و بحث جمهوری دمکراتیک انقلابی
 - ۴ - مفروضات:
 - ۵ - فصل ۱ - انقلاب و طبقه کارگر
 - ۱ - انقلاب و شرایط انقلابی
 - ۲ - تلاطم انقلابی، طبقه کارگر کدام انقلاب؟
 - ۳ - توضیحات

مقدمه

رابطه طبقه کارگر و کمونیستها با انقلاباتی که در جامعه شکل میگیرد اساسی‌ترین مسئله در مارکسیسم است. اگر قرار است مارکسیسم ابزار تغییر باشد و نه تفسیر، آنوقت مهمترین و تعیین کننده‌ترین مقطع تغییر، دوره‌های انقلابی است. ماهیت جریان‌های مدعی مارکسیسم و کمونیسم را درست حول همین مسئله میتوان تشخیص داد. سیاست در رابطه با دوره‌های انقلابی بطور کلی و خود انقلابی که شکل میگیرد نه تنها فاصله میان مارکسیسم و اپورتونیزم، نه تنها فاصله میان جنبش‌های اجتماعی مختلف و متضاد بلکه به فاصله میان انقلاب و ضد انقلاب تبدیل میشود. در این دوره مسئله این است که طبقه کارگر و کمونیست‌ها برخوردشان به انقلابی که شکل میگیرد چیست؟ چگونه سیاست‌شان را در رابطه با هر انقلاب تنظیم میکنند و به یک انقلاب معین چگونه برخورد میکنند؟ چه پرچمی را بر میدارند و اصولاً یک انقلاب را چگونه ارزیابی میکنند؟

برای این موقعیت‌ها یک تاکتیک عام و واحد وجود ندارد. اگر وجود داشت آنوقت اصولاً تاکتیک لازم نبود. به عکس پیچیدگی اساسی این دوره‌ها است که تفاوت لنینیسم و خط حکمت را از دنباله روی از اوضاع و تسلیم وضع موجود شدن برجسته میکند.

گفتیم که در شرایطی که جامعه دچار تلاطم انقلابی میشود سیاست کمونیست‌ها و طبقه کارگر اهمیت بلاواسطه عملی و سرنوشت ساز مییابد. روشن است که ما تلاش داریم انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر را سازمان بدهیم. اما، و این، یک امای مهم است، نه تنها همه انقلاباتی که در جامعه اتفاق می‌افتند انقلابی سوسیالیستی نیست بلکه به عکس، بجز انقلاب اکتبر که کمونیست‌ها آن را سازمان داده‌اند، در سایر اوقات، جامعه، طبقه کارگر و کمونیست‌ها با دوره‌های انقلابی و یا با انقلاباتی روبرو شده‌اند

کمونیست ها و ...

"بد فهمی" دیگری که البته از همان "تصاویر" بالا عمیقاً تأثیر گرفته است و به صفوف حزب کمونیست کارگری بر میگردد این است که گفته میشود اینکه در برنامه دنیای بهتر نامی از "جمهوری انقلابی" برده نشده است دال بر این است که منصور حکمت بدون یک نقد رو باز و صریح بحث خود در دفاع از جمهوری انقلابی و کل جدل خود علیه لیبرالیسم چپ در این زمینه را پس گرفته است. ایده باز هم این است که همانطور که لنین که در تزه‌های اوریل بحث های دو تاکتیک را زیر چلکی پس گرفت، منصور حکمت هم با بحث کمونیسم کارگری و برنامه دنیای بهتر کل بحث های دوره حزب کمونیست ایران در مورد جمهوری انقلابی، بحث در باره جمهوری انقلابی در نوشته "دولت در دوره های انقلابی"، و دفاعیه او از این بحث در جدل با لیبرالیسم چپ که با پرچم "انقلاب سوسیالیستی است" به میدان آمده بود را کنار گذاشته است. این برداشت در واقع نسخه خانگی همان "سوتفاهم" های بند های قبلی است.

به اعتقاد من این برداشت ها به لحاظ فاکت غلط و از نظر تئوریک بسیار سطحی و غیر مارکسیستی هستند. این برداشت ها ناشی از نظری فکری متعلق به سیستمی هستند که همیشه در مقابل نتیجه گیری های پراتیک مارکس و بخصوص لنین ایستاده است و به همین اعتبار هیچگاه متوجه نکته محوری در خط منصور حکمت نشد.

در ادامه بحث بعضا به همین مسائل بر خواهم گشت و این مشاهدات را مستدل خواهم کرد.

مفروضات

در بحث امروز دانسته هائی را باید فرض بگیریم. کسی که به این بحث گوش میدهد یا بعدا به آن مراجعه میکند بداند که چه موضوعاتی را اینجا تکرار نمی کنیم یا به آنها نمی پردازم.

نظرم را راجع به انقلاب سوسیالیستی، قیام، طبقه کارگر، تصرف قدرت سیاسی، حزب و قدرت سیاسی، تجربه انقلاب روسیه، جنبش های اجتماعی و رابطه شان با احزاب و طبقات را جاهای دیگری نسبتا به تفصیل توضیح داده ام و اینجا فرصت تکرار آنها را ندارم. اگر در بحث بعد از ارائه سخنرانی پرداختن به این مسائل لازم شد به تناسب فرصت به آنها خواهیم پرداخت. خواننده یا شنونده بعدی این مباحث اگر لازم بداند ناچار است به نوشته ها و سخنرانی های قبلی رجوع کند. اما کماکان تأکید بر بعضی از این مفروضات شاید مفید باشد.

۱ - اینجا در مورد ضرورت سوسیالیسم بحث نمیکنم. فرض بر این است که شنونده یا خواننده این بحث ضرورت سوسیالیسم را قبول دارد و فکر میکند که طبقه کارگر باید انقلاب سوسیالیستی بکند. در نتیجه بخشی از چپ، بخصوص چپی که از دهه نود بیرون آمد و به این نتیجه رسید که کلا سوسیالیسم عملی نیست یا وقتش نیست و باید فعلا تنها برای رفرم مبارزه کرد و وضعیت معیشت کارگران و بهداشت را بهبود داد یا باید فرهنگهای مختلف را با هم آشتی داد و غیره مخاطب این بحث گرفته نشده اند.

بحث را از این حکم شروع میکنیم که طبقه کارگر نیازمند انقلاب سوسیالیستی است. بردگان جهان امروز ناچاراند برای رهائی از قید بردگی قیام کنند. همان طور که شکست اسپارتاکوس نمیتواند مبنائی برای قبول بردگی از جانب بردگان قرار گیرد، شکست انقلاب اکتر، کمیت طبقه کارگر و یا هر کاستی ای در تئوری مارکس نمیتواند مبنای عدم تلاش طبقه کارگر برای یک انقلاب سوسیالیستی فوری و همین امروز باشد. کمونیسم و تلاش برای انقلاب سوسیالیستی قبل از اینکه یک مکتب باشد یک جریان اجتماعی همزاد جامعه سرمایه داری است و این جامعه از آن گریزی ندارد. در این رابطه میتوانید به بخش دوم بحث انقلاب روسیه مرجع کنید^[۱].

۲ - طبقه کارگر نمیتواند در چهار چوب دولت

بورژوازی تغییر بنیادی به وجود بیاورد. بر عکس روابط بورژوائی که در متن جامعه فنودالی رشد کرد، روابط سوسیالیستی نمیتواند در بطن جامعه بورژوائی رشد کند. پیش شرط انقلاب سوسیالیستی این است که طبقه کارگر قدرت سیاسی را بگیرد و دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال کند. این جمع بندی مارکس و انگلس از تجربه کمون پاریس است و این نکته ای است که بیانیه تاسیس حزب کمونیست کارگری حکمتیست از آن شروع میکند، میگوید:

در ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی، استقرار حکومت کارگری یعنی جمهوری سوسیالیستی و تحقق برنامه "یک دنیای بهتر" مبارزه میکند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این هدف است.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست ایجاد یک حزب سیاسی مدرن، اجتماعی و توده ای کمونیستی در ایران و تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد. (تاکید از من است)

همین حکم بدیهی مارکسیستی مورد اعتراض حمید تقوائی قرار گرفته است. گویا طبق این حکم ما میخواهیم انقلاب سوسیالیستی را عقب بیندازیم. البته برای کسی که با سرنگونی جمهوری اسلامی به "مشروطه اش میرسد" و این سرنگونی را همان انقلاب سوسیالیستی میداند چنین برداشتی از مارکس بسیار طبیعی است. از نظر تئوریک بحث حمید تقوائی تماما بی سر و ته و سطحی گری مطلق تئوریک است. بحث ما یک تز پایه ای مارکسیستی است، این حکم پایه ای ماست که انقلاب سوسیالیستی را وقتی میتوان کرد که طبقه کارگر قدرت را گرفته باشد. جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی با جنبش سوسیالیستی یکی نیستند.

۳ - از نظر ما تصرف قدرت توسط طبقه کارگر به این معنی است که حزب سیاسی طبقه کارگر قدرت را بگیرد. طبقه کارگر تنها با یک حزب کمونیستی میتواند قدرت را بگیرد. در بحث حزب و قدرت سیاسی نظرم در این مورد را به تفصیل توضیح داده ام^[۲]

خصوصیت بعضا تخصصی این بحث و ضرورت نقل قول های مفصل

امروز فرم ارائه بحث با فرم ارائه بحث های تا کنونی در انجمن مارکس و انجمن مارکس - حکمت تفاوت دارد. قبلا در بحث بیشتر معطوف به سخنان خود سخنران بود و نقل قول های زیادی مطرح نمیشد. در بحث امروز من ناچارم مکرر به بحث های مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت رجوع دهم و بخش هائی از گفته ها و نوشته های آنها را اینجا نقل کنم. امیدوارم بحث خسته کننده نباشد و دقت تان را از دست ندهید.

فصل ۱ - انقلاب و طبقه کارگر

۱ - انقلاب و شرایط انقلابی

قبل از پرداختن به رابطه طبقه کارگر و انقلاب باید ابتدا دو مفهوم که اینجا مورد استفاده من است را از هم جدا کنم. اول شرایط یا بحراناتقلابی است، و دوم انقلاب به عنوان یک عمل مشخص خیزش برای سرنگونی دولت حاکم از جانب توده مردم.

الف - اوضاعی که به آن شرایط، بحران و یا تلاطم انقلابی گفته میشود را میتوان به شیوه های مختلف تعریف کرد. اما مضمون اساسی این تعریف ها این است که قدرت دولت توسط اعتراض توده ای به مصاف طلبیده شده است و سرنوشت قدرت سیاسی نا معلوم است. شرایط انقلابی تنها اشاره به نفس وجود اعتراض و درجه گستردگی آن ندارد. ممکن است در شرایطی اعتراضات بسیار گسترده و حتی خشن و قهر آمیز در جامعه وجود داشته باشد بدون اینکه شرایط انقلابی باشد و یا جامعه در یک بحران انقلابی به سر ببرد. وجود شرایط انقلابی اشاره به این واقعیت دارد که مسئله قدرت سیاسی دولت به

چالش کشیده شده است و دولت بی ثبات جلوه میکند. لنین میگوید وقتی که "بالائی ها نمیتوانند حکومت شان را اعمال کنند" و پائینی ها هم "نمیخواهند این حکومت را قبول کنند". اما در همان حال یک تعادل قوای موقت میان اعتراض توده ای و دولت وجود دارد.

دوران بحران انقلابی بنا به تعریف موقت است. بی ثباتی دولت و بحران انقلابی در جامعه باید دیر یا زود به نفع یکی از طرفین یک سره شود. جامعه نمیتواند طولانی مدت در بلا تکلیفی بسر ببرد.

به اعتقاد من شکل گیری شرایط انقلابی در جامعه مستقیما محصول فعالیت احزاب نیست یعنی چنین شرایط انقلابی در یک جامعه مستقیما به اراده، نقشه و یا طرح یک حزب سیاسی بستگی ندارد.

شکل گیری اوضاع انقلابی در جامعه به فاکتور های بسیار پیچیده و متنوعی بستگی دارد که خارج از حیطه تاثیر گذاری بلاواسطه احزاب سیاسی قرار میگیرند. از جمله این فاکتور ها باید به تاریخ، سنت اعتراضی و سنت های سیاسی در یک جامعه، جغرافیا، وضعیت اقتصادی جامعه، اوضاع جهان، جنگ، صلح، اقتصاد دنیا، اتفاقات و کشمکش های موجود در جامعه و منطقه غیره اشاره کرد. این فاکتور ها در کنار هم و در مقاطع خاصی جامعه را به تلاطم سیاسی ای دچار میکنند که در آن دولت در مقابل اعتراض توده ای بی ثبات میشود. تأکید میکنم که در شرایط انقلابی این اعتراض مردم است که عامل بی ثباتی است نه عواملی دیگر مانند دعوا های داخلی رژیم یا خطر کودتا و غیره. در اوضاع انقلابی مردم در میدان هستند و قدرت دولت را نادیده میگیرند، دولت را به چالش میبلیند گرچه هنوز نمیتوانند آن را سرنگون کنند. دولت هم نمیتواند مردم را به عادی کردن اوضاع و رفتن سر کار و زندگی عادی مجبور کند. در شکل گیری اوضاع انقلابی احزاب سیاسی یکی از فاکتور های (و نه فاکتور تعیین کننده) هستند.

بعکس شرایط انقلابی که شکل گیری آن خارج از محدوده عمل مستقیم احزاب سیاسی است تبدیل شرایط انقلابی به انقلاب یعنی تلاش مستقیم برای سرنگونی دولت توسط مردم معترض، اینکه این انقلاب منجر به سرنگونی دولت میشود یا نه و بالاخره اینکه این انقلاب به چه سیستم یا نظام حکومتی منجر میشود موضوعاتی هستند که مستقیما به پراتیک احزاب سیاسی مربوط میشوند. به عبارت دیگر اینکه آیا شرایط انقلابی معینی به یک انقلاب تبدیل میشود و آیا این انقلاب پیروز میشود یا نه همگی به نقش احزاب سیاسی یعنی به نقش عنصر ذهنی، عنصر آگاه و عنصر دخالتگر بستگی پیدا میکند. احزاب و سنت های سیاسی عامل اصلی شکل دادن به تاریخ در این دوره ها هستند.

در بحث " جبر یا اختیار؟ منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ"^[۳] در انجمن مارکس- حکمت مفاهیمی مانند جبر و اختیار و عنصر عینی و عنصر ذهنی در تبیین مارکسیستی جامعه مورد بحث قرار دادیم. اینجا بطور خلاصه باید بگویم که منظور من از عنصر ذهنی، عنصر یا عامل فاعل تغییر در جامعه، عنصر تغییر دهنده و آن کسی که میتواند جامعه را تغییر دهد است. هرچه بیرون از این عنصر ذهنی قرار بگیرد در محدوده داده یا شرایط عینی است.

در نتیجه برای طبقه کارگر، جامعه سرمایه داری شرایط عینی یا ابژکتیوی است که انقلاب سوسیالیستی را ممکن میکند. اما وضعیت یا موقعیت ذهنی طبقه کارگر عینی فاعل این انقلاب عامل ذهنی یا سوژکتیو است. وقتی به حزب نگاه میکنید، حزب عنصر ذهنی یا سوژکتیو است و بقیه شرایط بیرون عوامل ابژکتیو میشوند.

دایره و محدوده عمل عنصر ذهنی را چارچوب عمومی امکاناتی که شرایط عینی یا ابژکتیو فراهم آورده است تعیین میکند. جامعه سرمایه داری شرایط ابژکتیو برای انقلاب پرولتری را بوجود آورده است و انجام این انقلاب منوط به آماده بودن عامل ذهنی یعنی خود طبقه کارگر است. امروز هر قدر هم شما بخواهید نمیتوانید جامعه را به بردگی یا به یک شیوه تولید من در آوردی عبور

دهید. این ممکن نیست. شرایط عینی آن وجود ندارد.

به هر حال، بحث من این است، اینکه آیا دولت سرنگون میشود، آیا مردم قدرت را میگیرند، و اینکه بعدا چه بر سر این قدرت می آید فاکتور هایی هستند که عامل ذهنی و بویژه احزاب سیاسی در آن تأثیر بلاواسطه و تعیین کننده ای دارند. مثلا در تبدیل بحران انقلابی ای که در ایران جریان است به یک انقلاب سوسیالیستی ما یکی از فاکتور های اصلی و تعیین کننده آن هستیم.

ب - انقلاب بدون پسوند و پیشوند از نظر من یعنی تلاش مستقیم مردم برای سرنگونی دولت است که ممکن است پیروز شود یا شکست بخورد. وقتی میگوئیم جانی انقلاب شد منظور این است که مردم به خیابان ها ریختند و تلاش کردند تا دولت را سرنگون کنند. اینکه این انقلاب پیروز میشود یا نه و اینکه در نتیجه این انقلاب چه پرچمی به قدرت میرسد موضوع دیگری است. به این اعتبار قیام یک مقطع از یک انقلاب است.

در همین راستا وقت میگوئیم که انقلاب سوسیالیستی در روسیه اتفاق افتاد به این معنی است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه طبقه کارگر را به قدرت رساند. هنوز حرفی در مورد انجام انقلاب به معنی اجتماعی و تجدید سازمان جامعه نیست و هنوز در محدوده قدرت سیاسی بحث میکنیم. فردای انقلاب اکتر طبقه کارگر دستمزد میگرفت، کار مزدی هنوز وجود داشت پول ابزار مبادله بود و دست یابی مردم به مواد مورد نیازشان بود.

برای اشاره به اینکه طبقه کارگر شروع به تغییر دادن نظام تولید کرده است بیشتر از کلمه انقلاب کمونیستی استفاده میکنم گرچه گاه از انقلاب سوسیالیستی هم استفاده میشود. بهر حال باید آن را در متن مورد استفاده معنی کرد. مثلا وقتی میگویم پیش شرط انقلاب سوسیالیستی تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است منظور این است که وقتی برای تغییر مناسبات تولید طبقه کارگر باید بدوا قدرت را گرفته باشد. در نتیجه ابزار گرفتن قدرت سیاسی حزب است و مثلا با اتحادیه و سندیکا نمیشود کار مزدی را لغو کرد.

۲ - تلاطم انقلابی، طبقه کارگر، کدام انقلاب؟

فرض را بر این میگذارم که همه قبول داریم که انقلاب مورد نظر کمونیست ها و طبقه کارگر، انقلابی که فکر میکنیم جامعه به آن نیاز دارد، انقلابی که فکر میکنیم آزادی و برابری را تأمین میکند یک انقلاب سوسیالیستی است. هدف فوری و بلاواسطه کمونیست ها و طبقه کارگر تحقق این انقلاب است. گفتم که در جامعه سرمایه داری بنا به تعریف شرایط عینی این انقلاب فراهم است و آنچه باید فراهم شود شرایط ذهنی یعنی آمادگی طبقه کارگر برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. هر زمان ما بتوانیم بخش قابل توجهی از طبقه کارگر را برای این انقلاب آماده کنیم انقلاب عملی است. این بحث را هم در سخنرانی "حزب و قدرت سیاسی"^[۴] مفصل مورد بحث قرار داده ام.

اما شاره کردم که مسئله از اینجا شروع میشود که تلاطم انقلابی نتیجه عمل مستقیم احزاب سیاسی

کمونیست را بخوانید
کمونیست را بدست
کارگران و فعالین
کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

کمونیست ها و ...

نیست. فاکتور های متنوعی در شکل دادن به آن دخیل هستند و در واقع طبقه کارگر و احزاب سیاسی با این تلاطم روبرو میشوند. احزاب سیاسی نه خواست محوری انقلاب را شکل میدهند و نه صف بندی در دو طرف انقلاب را در ابعاد اجتماعی و در شعور اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر تعیین میکنند. اینکه چه صفی در مقابل دولت ایستاده است و برای سرنگونی آن تلاش میکند بستگی به اوضاع و احوال دارد.

سوال اینست که سیاست کمونیست ها و سیاست طبقه کارگر در برخورد به چنین تلاطم انقلابی باید چه باشد؟ چکار باید بکنند؟ این سوالی است که پیش پای همه ما قرار میگیرد. جامعه را یک تلاطم انقلابی فرا میگیرد: مردم شلوغ میکنند کارگران اعتصاب میکنند، دولت بی ثبات و ناتوان به نظر میرسد و جامعه دچار تلاطم انقلابی است. سوال این است کمونیستها چه باید بکنند؟ باید چه سیاستی را در پیش گیرند؟

این مسائل برای نسل ما بار دوم است که مطرح میشود. بار اول انقلاب ۵۷ بود و بار دوم شرایط امروز. جریان اسلامی در سال ۵۷ فراخوان تظاهرات میداد. کمونیست ها باید چه عکس العملی نشان میدادند؟ کارگران نفت باید اعتصاب میکردند؟ امروز در متن تلاطم عمومی جامعه هخا، الحواز، ناسیونالیست هات ترک و فارس و کرد و غیره به مناسبت های مختلف در اعتراض به دولت و در جهت سرنگونی دولت فراخوان اعتراض یا تظاهرات میدهند. سیاست کمونیست ها باید چه باشد؟

میخواهم بگویم سوالی که مطرح کردم یک سوال صرفاً تئوریک نیست. یک مسئله بسیار واقعی در مقابل کمونیست ها و طبقه کارگر است.

در کشور های پیشرفته غربی شاید مسئله کمتر از کشور های عقب مانده و استبدادی پیچیده باشد. در هر تلاطمی صورت مسئله قدری روشن تر است. به این دلیل که شکاف اساسی بین طبقه کارگر و کل بورژوازی است و به محض شروع تحریک طبقه کارگر و توده مردم کل بورژوازی برای دفاع از سیستم در مقابل آن صف مینبندد. گرچه اینجا هم مسئله پیچیدگی های خود را دارد.

اما در اکثر نقاط دنیا مسئله همین درجه روشنی را هم ندارد. به این دلیل که جامعه حول مسائلی به حرکت در می آید که علاوه بر طبقه کارگر طبقات دیگر (به عنوان طبقه و جنبش و نه آحاد مردم) به حرکت در می آورد و ذهنیت و خواست جامعه انعکاس همین اختلاط جنبش ها و اهداف طبقاتی تفاوت است. به عبارت دیگر قطب بندی و پلاریزه شدن جامعه در این تلاطم انقلابی میان جنبش پرولتری و جنبش های بورژوازی نیست. مخلوط تر و مبهم تر است. نه خواستی که جامعه را به حرکت در می آورد یک خواست

سوسیالیستی است و نه پلاریزاسیون جنبشی جامعه حول طبقه کارگر و بورژوازی انجام شده است.

وقتی میگویم خواست سوسیالیستی نیست معنی اش این نیست که مورد علاقه طبقه کارگر نیست. به این معنی است که علی الاصول بدون از بین بردن مالکیت خصوصی و بدون از میان بردن سرمایه داری میشود آن خواست را عملی کرد. مثلاً یکسانی حقوق زن و مرد. این احتیاج به سوسیالیسم ندارد. یا جدائی مذهب از دولت، یا ستم ملی که مردم را در مستعمرات و سرزمین های اشغالی به حرکت در می آورد.

همین امروز در عراق مردمی که علیه وضع موجود یعنی اشغال و مسائل ناشی از آن به حرکت در میآیند فقط کارگران نیستند هر آدم عادی هم در این متن جلو می آید. یا مثلاً آفریقای جنوبی جنبشی علیه آپارتاید شکل میگیرد که با شعار "هر انسان یک رای (one man one vote) خود را بیان میکند. این جنبش و سازمان چتری و فراگیری که از آن بوجود آمده است) یعنی (ANC) نه قول سوسیالیسم داده است و نه قرار بوده جامعه را عوض کند. قرار بود تبعیض نژادی در سطح قانون را لغو کند همین کار را هم کرد.

بحث بر سر این است که جامعه حول مسائل و مطالبی به حرکت در میآید که حل آن مسائل و تحقق آن مطالبات بدون اینکه رابطه کار و سرمایه به هم بخورد ممکن است. به عبارت دیگر بخش هایی از جنبش ها و احزاب بورژوازی میتوانند خواستار انجام آن شوند.

حل مسئله ملی و یا آزادی بیان و تشکل و برابری حقوقی زن و مرد میتوانند در چارچوب یک حرکت بورژوازی متحقق شوند. اما بیکاری جزئی از سیستم تولید و باز تولید سرمایه داری است. بیمه بیکاری را میشود در چارچوب یک جنبش بورژوازی متحقق کرد اما بیکاری را نمیتوان از بین برد.

کل مردمی که به میدان می آیند فقط کارگر و فقط تحت تاثیر جنبش کمونیستی این طبقه نیستند. مردم طبقاتی اند: خرده بورژواها، دهقان، کارگر و بورژوا را در برمیگیرد. و علاوه این مردم بطور عادی سنت و فرهنگ داده در جامعه یعنی سنت بورژوازی را منعکس میکنند.

مثلاً سال ۵۷ دهقانان در رابطه با زمین بسیج شده بودند. برای مصادره زمین و یا برای نگاه داشتن آنچه که داشتند. همان زمان سوال این بود که آیا کمونیست ها و طبقه کارگر باید از این خواست بورژوازی دهقانان حمایت کنند یا نه؟ کومهله آن زمان در پاسخ به این سوال فلج شده بود. نمیدانست باید چه سیاستی را در پیش گیرد. از یک طرف دهقانان بعضاً به تصرف و تقسیم مزارع یک پارچه بزرگ شرکت های سهامی زراعی پرداخته بودند و از طرف دیگر در مقابل

مالکین مقاومت میکردند.

میخواهم بگویم آنچه که کاراکتر یا مسئله انقلاب میشود دلخواه نیست و راست روده از سرمایه داری بودن جامعه نتیجه نمیشود. و اتفاقاً اینجاست که سیاست پرولتری و غیر پرولتری و سیاست راست و چپ معنی پیدا میکند و نه در آرزو کردن یا نکردن انقلاب سوسیالیستی بطور کلی.

یک فاکتور مهم دیگر این است که وقتی جامعه به سمت بحران انقلابی یا انقلاب میرود جامعه شکاف برمیآورد. دوره انقلاب یعنی دوره ای که جامعه به بخش انقلاب و ضد انقلاب تقسیم میشود که در مقابل هم صف می کشند. این مشاهده ای است دیدن آن سخت نیست. آنچه که دشوار میشود این است پاسخ به این سوال است که دو طرف این قطب انقلاب و ضد انقلاب را کدام جنبش ها و کدام طبقات تشکیل میدهند. یا افق حاکم بر این دو طرف افق کدام جنبش ها است. پاسخ به این سوال در تعیین تاکتیک طبقه کارگر نقش تعیین کننده دارد. اگر به این سوال غلط جواب بدهید به اصطلاح جای دوست و دشمن را عوضی میگیرید.

برای مثال در انقلاب اکبر، که یک انقلاب پرولتری بود که طبقه کارگر را به قدرت رساند مسئله محوری صلح، نان و زمین بود. هیچیک از این خواست ها فی نفسه سوسیالیستی نیستند. یک حکومت بورژوازی هم ممکن بود به صلح تن بدهد، تقسیم اراضی کند و حداقل معاش را تأمین نماید. اما در فاصله فوریه تا اکتبر در شکاف جامعه حول این خواست ها تقریباً کل جنبش ها و احزاب بورژوازی یک طرف ایستاده بودند و طبقه کارگر و دهقانان که اساساً توده اصلی سربازان را هم تشکیل میدادند به گرد جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایستادند.

کل بورژوازی یک طرف و بخش اعظم طبقه کارگر و بخش وسیعی از خرده بورژوازی یعنی دهقانان در طرف دیگر ایستاده بود. پانین کشیدن دولت موقت کرنسکی به معنی این بود که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر کل جنبش های بورژوازی را به زیر کشیده است.

به عکس انقلاب اکبر در انقلاب فوریه این شکاف میان عقب مانده ترین سنت بورژوازی (تزاریسیم) از یک طرف و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، و جنبش های بورژوا - لیبرالی، مشروطه خواه، نارودنیک و غیره از طرف دیگر بود. سرنگونی دولت تزار به عکس سرنگونی دولت کرنسکی به معنی پیروزی جنبش سوسیالیستی نبود به معنی پیروزی "دمکراسی" و یا یک جنبش همگانی بود.

میخواهم بگویم وقتی راجع به انقلاب صحبت میکنیم اولاً باید روشن باشد که چه خواست یا خواست هایی به محور انقلاب تبدیل شده است و این خواست ها چه خصلت طبقاتی دارند و ثانیاً ترکیب جنبش هایی که در دو طرف این شکاف

انقلاب ایستاده اند چیست و سرنگونی دولت به معنی پیروزی چه کسی و چه جنبشی است [۱].

با این مقدمه به بررسی تاریخی برخورد کمونیست ها در مقاطع تعیین کننده میپردازیم و بطور اخص سه موضوع را مورد بررسی قرار میدهیم:

۱ - مارکس و انگلس: از مانیفست کمونیست تا انقلابات ۱۸۴۸

۲ - لنین: انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷

۳ - منصور حکمت و انقلاب در ایران ادامه دارد

توضیحات

[۱] - منصور حکمت، "آناتومی لیبرالیسم چپ"، منتخب آثار یک جلدی صفحه ۴۵۵، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

[۲] - اشاره به مجموعه بحث ها در انجمن مارکس - حکمت در سال ۲۰۰۵ تحت عنوان "کمونیست ها و انقلاب"، "حزب کمونیست کارگری و تناقضات آن" و بالاخره "انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها" است که فایل های صوتی آنها در سایت انجمن مارکس - حکمت

www.marxhekmatsociety.com قابل دسترس هستند

[۳] - لنین، "راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" منتخب آثار یک جلدی صفحه ۴۵۳

[۴] - کورش مدرسی، "لنینیسم، منشویسم و بلشویسم: بررسی انقلاب روسیه" نشریه حکمت شماره ۳ صفحه ۱۰۹، همینطور در www.hekmat.cc

[۵] - همانجا

[۶] - کورش مدرسی، "حزب کمونیستی و قدرت سیاسی، کمونیسم کارگری و چهار تجربه" نشریه حکمت شماره ۱ و ۲ و همینطور در www.hekmat.cc

[۷] - کورش مدرسی، "جبر یا اختیار"، منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ، نشریه حکمت شماره ۲ همینطور در www.hekmat.cc

[۸] - کورش مدرسی "حزب کمونیستی و قدرت سیاسی"...

[۹] - کورش مدرسی "لنینیسم، منشویسم و بلشویسم"...

جهت اطلاع علاقمندان شرکت در کنگره نهم حزب

آخرین زمان برای ثبت نام و شرکت در کنگره نهم حزب ۱۰ آوریل ۲۰۱۸ است.

با توجه به محدودیت جا و امکانات پانسیون از همه علاقمندان میخواهیم حداکثر تا این زمان فرم

ثبت نام خود را به آدرس ایمیل حزب بفرستند.

hekmatistparty@gmail.com

دبیرخانه حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱ آوریل ۲۰۱۸

چرا پراکنده ایم، چگونه متحد شویم!

مظفر محمدی

مخاطب این یادداشت کمونیست ها، روشنفکران چپ و رادیکال جامعه است!

افراد، محافل و جمع های روشنفکران چپ و کمونیست بسیار وسیع و بوسعت جامعه ایران هستند. این روشنفکران با هر گرایش سیاسی مستقل یا تعلق سازمانی و حزبی، در مجموع یک بخش فعاله ی جامعه را تشکیل می دهند. بخصوص در آکسیونها و صفوف اعتراضات اجتماعی و مناسبت های مختلف گاهی سنگ تمام می گذارند. اما این بخش قابل توجه فاقد هویت اجتماعی است. معمولا گفته می شود فلان کار، کار چپ ها است یا فلان اعتراض دست چپ ها و یا فلان شعار مال چپ ها است. انگار چپ ها اشباحی اند که میولند ولی فاقد هویت اجتماعی و سازمانی و اتحاد و همبستگی اند.

در سالهای اخیر بخصوص نیاز مبارزه مشترک و منفعت مشترک، این چپ را بهم نزدیک کرده و به اتحاد عمل هایی رسانده است. این نیازی عینی و اجتماعی است وچه بسا از آن گریزی نیست. با این وجود هنوز صفوف چپ پراکنده است و پس از هر عمل و تحرک اجتماعی محافل و گرایشات و جمع های چپ هر کدام به خلوت های خود بر می گردند و منظر اتفاق بعدی هستند.

این چپ پراکنده و متفرق و بعضا فرقه ای، حوزه فعالیت اجتماعی خاصی ندارد. مثلا تا حالا گفته نشده به دلیل وجود چپ ها و کمونیست ها، سندیکای انقلابی فلان بخش کارگری توانست قراردادهای سفید را پاره کند و کارفرما را ملزم به تن دادن به قرارداد دایم کند. یا نمایندگان انقلابی کارگران فلان بخش صنعتی بزرگ امسال فلان درصد افزایش دستمزد را به دولت و کارفرما تحمیل کردند. یا سازمان متحد بخشی از کارگران بیکار فلان منطقه بیمه بیکاری را از دولت گرفتند... یا فلان تشکل مستقل معلمان توانست مطالباتش را به کرسی بنشاند. یا فلان سازمان زنان چپ و سوسیالیست خواستار برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد هستند و شبکه های محافل زنان سوسیالیست گسترش یافته است ... و الی آخر.

فراموش نمی شود که در یک مقطع تاریخی معین، دانشجویان کمونیست و چپ شعار دانشگاه پادگان نیست و کارگر، دانشجو اتحاد، اتحاد را بر پیشانی دولت بورژوازی ایران کوبیدند.اما این اندازه از چپگرایی و اعتبار کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران چنان پراکنده و متفرق است که گاهی اینجا و آنجا ردی در گوشه ای از رفتن سراغ کارگر، روزی در تجمع بازنشستگان و معلمان و پرستاران و روز بعد جلو زندان و برای آزادی دستگیر شدگان و این و ان اتفاق سیاسی و یا بلایای طبیعی از آن می توان دید و بس.

حوزه فعالیت برای چپ حوزه اجتماعی معین نیست. مثلا شرکت در تجمعات و تظاهرات و غیره حوزه کارمعین و ثابت و متمرکزی نیست. چرا که اجتماعات و آکسیون ها می آیند و می روند. یا عرصه کار روشنفکری و آگاهگری خود یک عرصه است اما عرصه کار فکری است که خیلی ها چپ هم نیستند اما می کنند . اگر این کار در خدمت وحدت بخشی در گوشه ای از جامعه و یا در میان بخش معین جامعه نباشد، این هم پراکنده و کم تاثیر است. یا فعالیت در مدیای مجازی، بررسی ها و تحقیق و تحلیل و ترجمه ادبیات مارکسیستی و کارهای هنری و ادبی و شعر و فیلم ونمایشنامه و غیره، یا استفاده از مدیای دولتی و قانونی برای ابراز عقاید و نظرات چپ... همه این ها کارهای مثبتی هستند، اما اگر هدف معینی را تعقیب نکرده و تاثیر اجتماعی معین نگذارند باز کارهای خوب اما پراکنده اند.

یک مثال در مورد جنبه ای ای از فعالیت متمرکز و هدفمند مانند کار آگاهگرانه می تواند تفاوت ها را نشان دهد. فرض کنید جمع متحدی از روشنفکران کمونیست، ادبیات کارگری تولید می کنند و به محافل و محلات کار و زندگی کارگران می رسانند. این ادبیات می تواند ادبیات کلاسیک مارکسیستی مانند مانیفست و جزوات کارگری و مباحث نظری

و سیاسی معین در مورد اوضاع ایران و منطقه و جهان تا مسایل مشخص تر مانند دستمزد کارگران، بیمه بیکاری، یا در مورد جنبش های اجتماعی مثل جنبش برابری زن و مرد و لغو حجاب و غیره باشد. این ادبیات چه در یک نشریه یا جزوات و کتابچه ها و غیره از آنجا که نیازی از طبقه کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی را بر آورده می کند، می تواند به سرعت و به وسعت قابل توجهی در محافل کارگران ودر میان فعالین و رهبران کارگری و اجتماعی زنان و از آزادیخواهان دست بدست بگردد. و یا پیدا کردن راه و امکان برگزاری کلاس های آموزش مارکسیستی برای کارگران و از این قبیل...

این یک کار هدفمند و با نقشه و قابل ارزیابی است. مثلا می توان در فاصله ۶ ماه ثمره ی آن را چید. نتیجه این کار هدفمند علاوه بر روشنگری و آگاهگری می بایست متحد شدن طیف رهبران عملی و فعالین کمونیست کارگران را در پی داشته باشد.

روشنفکران کمونیست اگر بپذیرند که نمی توانند سازمانده اعتصاب کارگران، شرکت در اعتراض و مبارزات کارگری و رهبر و سازمانده مستقیم این جنبش باشند، آن وقت می توان فهمید که کمک رساندن فکری و سیاسی و رساندن ادبیات کمونیستی و کارگری به زبان ساده به محافل و شبکه های فعالین و رهبران کارگری چقدر کارساز و با اهمیت است.

آنچه که امروز شاهدش هستیم این است که روشنفکران کمونیست چه مستقل وچه با گرایشات سیاسی و سازمانی معین، این نوع کار هدفمند و متمرکز و با نقشه و قابل اندازه گیری و ارزیابی را در دستور ندارند. هر جمع و محفل کمونیست در واقع بهر کاری دست می زنند و خود را بهر دری می زنند و ظاهرا به همه چیز کار دارند، هنوز هم می ببیند که خیلی چیزها را از دست داده اند و نمی رسند. این پراکنده کاری و پخش شدن و بهر موضوعی سیاسی و عملی نوک زدن، علیرغم حجم کار زیاد اما بعد از مدت معینی وقتی پشت سر را نگاه می کنی، هنوز صاحب عرصه ای نشدی، عرصه معینی را فتح نکردی و امر متحد کردن یک موضوع کار را به انجام نرساندی. در این شیوه کار، هیچ ساختمانی درست نمی شود. هیچ خشتی روی خشت اتحاد کارگری و جنبشی گذاشته نمی شود و اگر جایی خشتی روی خشت گذاشته می شود اما با دیوار ناقص و بدون سقف رها می گردد.

در این شیوه کار متخصص و معمار عرصه ای ساخته نمی شود و حتی بعد از مدتی خود محافل و جمع های روشنفکران کمونیست از هم می گسلند و در کنار هم نمی مانند.

معطوف به محیط و موضوع معین کار

انتخاب موضوع کار و مبارزه و فعالیت دلخواهی نیست. مثلا من اراده می کنم رهبرکارگری بشوم. یا رهبر جنبش دانشجویی یا زنان یا معلمان و ... مساله این است که یا تو همین الان رهبر عرصه معین اجتماعی هستی، مثل کارگران یک کارخانه، تشکل معلمان، سندیکای فلان بخش کارگری، جنبش آزادیخواهی زن و غیره... یا اگر نیستی این رهبران وجود دارند و تو سراغشان را می گیری و تلاش می کنی افق و خط سیاسی معین را به میانشان ببری و به محک بگذاری و سعی کنی انتخاب کنند. (البته مشروط بر اینکه خودت آن خط سیاسی درست و افق روشن را داشته باشی).

در یک کلام اصل بر این است که یا خودت رهبر بخش معین و جنبش معین اجتماعی هستی (کارگر، زن، معلم، دانشجو، جوان، کار محله ای و ...)، یا رهبران این عرصه ها را با خودت همفکر و همکار و همراه می کنی. و فرض بر این است که عرصه ها و جنبش های اجتماعی بدون رهبر نیستند.

تا همین حالا با قاطعیت می توان گفت که رهبران تا کنونی کارگری و مدنی و اجتماعی از افق سیاسی و نقشه کار روشن و مبارزه رادیکال و کشاندن توده های هر چه بیشتری به میدان، کم می آورند. این رهبران و مبارزین با هر اندازه فداکاری که کرده و می کنند، اما ناتوانی شان در متحد کردن و توده ای کردن صفوف خود در هرجا که هست، در کارخانه، در سندیکا، در کانون های صنفی معلمان و تشکلهای دیگر، پیروزی را سخت تر کرده و بخش و اقلیت فعال و فداکار را هم بعد از مدتی خسته و حتی مایوس می کند و بعضا به پرداختن بهای سنگین می رساند.

برای کمونیستهای رهبر چه در درون طبقه و چه بیرون از آن اصل بر این است که کمونیسم به ابزار مبارزه طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی تبدیل شود. و باز اصل بر این است بدون این، مبارزات کارگری و اجتماعی به هر نتیجه ای برسد، نتیجه مطلوب طبقه کارگر و صف آزادیخواهی و برابری طلبی جامعه نخواهد بود. و این ممکن نیست مگر اینکه خود عمیقا به متحقق و عملی شدن آن باور داشته باشی. این امر متحقق و عملی می شود، وقتی که:

- کارگر کمونیست کارخانه برای تامین رهبری واقعی کارگران، بدوا رفقای کارگر کمونیست و سوسیالیست و رهبران عملی و محافظشان را فتح و متحد و همراه می کند و اتحاد طبقاتی و اخوت کارگری را تامین و تضمین می نماید.

- دانشجوی کمونیست، برای تامین رهبری مبارزات دانشجویان دانشگاه، بدوا دانشجویان چپ و کمونیست و آزادیخواه و برابری طلب را متحد و همراه می کند و توده دانشجویان را به میدان مبارزه سیاسی می کشاند.

- زنان سوسیالیست و کمونیست، رهبر و سخنگوی خواست و آرزوی زنان برای آزادی و برابری می شود و بدوا زنان برابری طلب را متحد و همراه می کند و شبکه زنان سوسیالیست و برابری طلب را ایجاد و بهم گره می زند.

- معلم کمونیست، بدوا معلمان چپ و کمونیست و مبارز را متحد و همراه می کند و کانون های صنفی معلمان را فتح و مبارزه معلمان برای خواستهایشان را هدایت می کند و به پیروزیهایی می رساند ...

محافل چپ و کمونیست پیشروی خود را چگونه ارزیابی می کنند؟

یک معیار پیشروی در سنت چپ و کمونیست ها این است که محفل و جمع خود را از ۱۰ نفر به ۲۰ و ۳۰ و بالاتر برساند. این بخودی خود مثبت است. اما هنوز ارزیابی درستی از پیشروی نیست. معیار پیشروی در مبارزه، اجتماعی است. یعنی این است که یک محفل کمونیستی یا شبکه محافل شان با هر تعداد، کدام عرصه کارگری و اجتماعی را فتح کرده است. بزرگ شدن محافل و جمع ما چقدر ما را به عرصه های اجتماعی متصل کرده است. برای مثال حضور احمد در محفل کمونیستی ما به معنی حضور یک رهبر و عضو سندیکای کارگری، رهبر مبارزه فلان بخش کارگران برای افزایش دستمزد یا گرفتن معوقه ها و یا فعال عرصه بیکاران برای متحد کردن کارگران بیکار و مبارزه برای گرفتن بیمه بیکاری و... است.حضور این قبیل آدم ها به این معنی است که ما عرصه یا عرصه هایی را فتح کردیم یا داریم فتح می کنیم. برای دیگر عرصه ها هم مثل زنان، معلمان، دانشجویی و غیره هم این صحت دارد. به این ترتیب، کمونیسم اجتماعی و ابزار مبارزه کارگران و اقشار دیگر اجتماعی می شود.

کمونیسم با جمع شدن هرچه بیشتر روشنفکران کمونیست دور هم و بیربط به جامعه و عرصه های مبارزه طبقاتی و آزادیخواهانه...، اجتماعی نمی شود. کمونیسم فقط ابزار نورافشانی نیست، ابزار مبارزه طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی در دستان کارگران کمونیست کارخانه ها و محلات کارگری و جنبش های آزادیخواهان ه و برابری طلبانه ی اجتماعی است.

کمونیسم ابزار تحبیب ما در جمع ها ومحافل بچه های کمونیست و یا تسکین آمال ما با شعارها و سرودهای انقلابی در میان ما خودی ها نیست. کوله پشتی های ما بهنگام رفتن به کوه نیست.

کمونیسم ابزار متحد شدن کارگران در مبارزه بی امان طبقاتی برای پیروزی است. هر نوع محبوبیت و موقعیت های مثبت ما در جمع خودی ها یا در رقابت با غیر خودی ها اگر به این امر کمک نکند، جز هدر دادن و هرز رفتن نیرو نیست.

دراین باره نمونه ها و فاکت های کمی وجود ندارد. مثلا، کسی که ۲۰۰ - ۳۰۰ نفر را هر بار جمع می کند و به کوه می برد، افتخار می کند و بخود می بالد که این همه آدم را می تواند جمع کند. اما سوال این است که هدف شما که خود را کمونیست می دانی چیست؟ این کار تا آنجا که به سلامتی و اوقات خوشی گذراندن آنها کمک می کند، شاید کار نیکیی است، اما وقتی این کار را بحساب چپ وکمونیسم می گذاری، دیگر باید گفت یک جای کار عیب دارد. این ۲۰۰ نفر که از کوه برگشتن در شهر و محلات و کارخانه ها و دانشگاه ها و در میان بیکاران و زنان پخش می شوند. ۲۰۰ نفری که تو محبوب شان هستی، حتما می فهمند که چپ و کمونیستی یا حداقل آزادیخواه و برابری طلبی. این ها چند نفرشان آزادیخواهی تو را نمایندگی می کنند؟ ۲۰۰ نفر آدم وقتی به شهر برمی گردند در محلات کار و زندگی پخش می شوند. سوال این است که کدام گوشه کار و گوشه لحاف تو کارخانه ها، محلات، دانشگاه ها و در صفوف معلمان و جوانان و زنان دستشان است؟ حضور آنها در محله به معنای تغییر فضای محله به نفع انسانیت، حرمت زن و کودک و عقب نشینی ارتجاع هست یا نه؟

یا کمونیست ورزشکاری که در میان ورزشکارهای شهر بیاو برو دارد و وقتی از خیابان رد می شود خیلی ها کلاهشان را به نشانه احترام از سر بر می دارند، کجای فعل و انفعالات اجتماعی و تغییر چیزی به نفع جامعه و مبارزه و تلاش مردم برای نفس کشیدن راحت، بهبودی در نان سفره کارگر و بیکار و اتحادی در صفوف کارگران و مردم ... قرار دارد؟ این ها معیارهای اجتماعی کار کمونیست ها و محافل وجمع ها و گروه ها و کلوپ هایشان است. یعنی متحد کردن و باز هم متحد کردن و دست فعالین و رهبران کارگری و مبارزین اجتماعی را در دست هم قرار دادن و ایجاد صفی مستحکم در مقابل اجحاف و زورگویی سرمایه داران و استبداد و سرکوب و ارتجاع...

اگر این اتفاق نیفتد هر جمع و محفل و کلوپ کمونیست ها، در واقع جمع همفکران است. حتی جمع همراهان و همکاران هم نیست. این جمع و محافل شبانه، روزشان را با هم می گذرانند و خصوصیت این چپ روشنفکری جدا از طبقه و جامعه و چسب درونی شان، همفکر بودن است نه منفعت مشترک طبقاتی و اجتماعی . این نوع روشنفکر چپ، سیال است و مدام در معرض استحاله و عوض کردن جا و مکان. بهترین و بیشترین مشغله هایشان جدال گرایشات درون محافل گوناگون چپ است که همدیگر را قبول ندارند و زیر پای همدیگر را خالی می کنند و فول می گیرند و آتو و بهانه گیری و گیر دادن بهمدیگر و کنجکاوای در مورد روابط سیاسی و سازمانی همدیگر و از این قبیل... در حالی که اگر کار متحد شدن و متحد کردن امر همیشگی هر کمونیستی باشد، و یا هر گونه محبوبیت در میان بخشی از مردم، ابزاری باشد برای متحد کردن، بقیه مسایل حاشیه ای می شود. فرقه بازی زشت و مذموم می شود، منفعت مشترک طبقاتی و اجتماعی و انسانی و آزدیخواهانه و دلسوزی و انساندوستی جایی برای رقابت های تنگ نظرانه این و آن گرایش سیاسی باقی نمی گذارد.

اتحاد کمونیست ها

ما همواره کارگران کمونیست و سوسیالیست و کمونیست های جامعه را صرف نظر از گرایشات سیاسی یا وابستگی سازمانی شان به این و آن جریان، به اتحاد حول منفعت مشترک طبقاتی و اجتماعی فرا خواندیم. کمونیست های با گرایشات سیاسی و سازمانی متفاوت الان در موقعیت تعیین تکلیف گرایشی خود و کسب قدرت نیستند. ما امروز به اتحاد صفوف کمونیست های طبقه کارگر و در میان اقشار زحمتکش و تهیدست و جوانان بیکار و زنان تحت ستم و تبعیض، مثل نان شب محتاجیم. طبقه کارگر به صفی از رهبران کارگری که منفعت مشترک طبقاتی آنها را با هم متحد کند نیاز دارد. زنان تحت ستم و تبعیض جنسی به صفی از دختران و زنان آزادیخواه و

چرا پراکنده ایم...

برابری طلب حول منفعت مشترک رهایی از ستم و تبعیض نیاز دارند. جوانان بیکار و خیل عظیم بیکاران، معلمان و دیگر اقشار اجتماعی تنگدست به اتحاد صفوف خود مثل هوا نیازمندند. و این امر فوری و فوتی و حیاتی همه کمونیستهای درون طبقه کارگر و کل جامعه است.

ما همچنان بر این اتحاد طبقاتی و اجتماعی و انسانی و انساندوستانه و آزادیخواهانه و برابری طلبانه پا فشاری می کنیم و با هرگونه مانع و مزاحم این امر حیاتی، جدال صریح و قاطع و بی تعارف داریم. سنت کار غیر اجتماعی و چریکی و کوهی و محفلیسم روشنفکرانه و فرقه گرایی و شارلاتانیسم و لمپنیسم در صفوف کارگران کمونیست و کمونیست های جامعه باید بر بیفتد و سنت کار اجتماعی، انسانی، دلسوزانه و انساندوستانه و متحد کننده ی مبارزه طبقاتی کارگران شاغل و بیکار و مبارزات اجتماعی زحمتکشان و محرومان و زنان... جای آن را بگیرد. این کاری نیست که باید چند سال طول بکشد.

خوشبختانه ما امروز شاهد طیفی از کمونیست های از این نوع و جنس هستیم که ولو هنوز هژمونی ندارند، اما توانسته اند در جای جای جامعه، سد تفرقه و تشنت و پراکندگی صفوف چپ و کمونیسم را شکسته و بشکنند.

جامعه ما به این نوع کمونیسم و رهبران کارگری و اجتماعی در صفوف زنان، معلمان، جوانان... مثل نان شب نیاز دارد. در بیرون از سوخت و ساز درون طبقه کارگر و سوخت و ساز جامعه عظیم زحمتکشان و جوانان بیکار و زنان تحت ستم و بیربط به منافع اکثریت محروم جامعه و بیربط به امر متحد کردن و سازمان دادن و هدایت کردن مبارزات جاری و مداوم طبقاتی و اجتماعی، اتفاقی نمی افتد و هر ادعایی شبیه یک شعبده بازی ناشیانه است که خیلی زود دستش رو می شود.

به اسانلو رهبر سابق سندیکای کارگران شرکت واحد نگاه کنید که دارد برای رهبری انقلاب آتی ایران امضا جمع می کند!! آیا واقعا یک کارگر کمونیست و کمونیستها و آزادیخواهان و برابری طلبان متحد کننده ی صفوف زحمتکشان و جوانان و زنان در ایران وحتى رفقای سابق خود در سندیکا، باید برای این شعبده بازی ها تره خرد کنند؟! آیا این ورجه ورجه های نیابتی روشنفکران زبان دراز و بی مایه می تواند رهبران واقعی کارگری و اجتماعی که کار شبانه روزشان متحد کردن و سازمان دادن اعتصابات کارگری و مبارزات سیاسی اجتماعی در جامعه است، به چیزی امیدوار کند؟ آیا این همان تشکیل دولت کارتنی نوع مجاهدینی نیست؟ یا کسی چون رضا رخشان که تا همین دیروز یکی از رهبران سندیکای کارگری بوده، امروز و هر روز فوش نامه ای صادر و حواله این و آن می کند، می تواند الگو و سرمشق رهبران کارگری و اجتماعی باشد؟

جواب منفی است.

این سنت ها از محفلیسم درونی روشنفکران کمونیست و فرقه گراها تا کارهای پراکنده و غیر متمرکز، فعالیتهای چریکی و کلوپ های کوهنوردی و محبوبیت های فردی دلخوش کنک بدون منفعت متحد کنندگی، یا تشکیل رهبری "انقلاب" توسط اسانلوها و یا تیراندازی کور و چریکی نوع رضا رخشان ها و غیره و غیره نمی تواند و نباید الگو و سنت جمع و محافل کمونیست ها و سوسیالیست ها و آزادیخواهان و برابری طلبان جامعه باشد.

جمع ها و محافل فقط همفکران، باید به جمع ها و محافل و شبکه های کمونیست ها و آزادیخواهان و برابری طلبان در عمق جامعه، در روابط طبیعی و اجتماعی با هنر متحد کردن و سازمان دادن توده هر چه وسیع تر طبقاتی و اجتماعی تبدیل شوند.

محافل غیر طبیعی و غیر اجتماعی و در خانه های شبه تیمی خودی ها به شدت مضر است. این کار چریکی هم نیست، ادای کار چریکی در آوردن است. زندگی غیر طبیعی و غیر اجتماعی زندگی شبه چریکی است. کسی که در محله نمی شناسندش، درکارخانه نمی شناسند یا در دانشگاه و در میان زنان سوسیالیست و برابری طلب که نمونه های برجسته اش در ۸ مارس امسال شاهد

بودیم نمی شناسند...، چریک علنی است و منتظر اتفاقات و وقایع پیش بینی نشده. منتظر آکسیون است. منتظر شلوغ شدن است تا برود و فیلی هوا کند یا شعاری بدهد.

از این شبه چریک ها در صف جریانات و احزاب چپ هم کم نیستند که منتظرند "ته قی به توقی" بخورد و قیام و انقلاب بشود. این سمی است که به جامعه هم بعضا تزریق می شود و کسانی را هم مسموم و آلوده می کند.

جامعه به کارگران کمونیست و رهبران واقعی و متحد کننده و دلسوز و انساندوست که هوای همدیگر را دارند و دستهایشان در دست هم است نیاز دارد. جامعه به کارگران و کمونیست هایی از جنس یوسف افتخاری ها نیاز دارد که از باکو به ایران برمی گردد و مستقیما به بزرگ ترین مرکز کارگری ایران در جنوب و به میان کارگران شرکت نفت می رود. پاتوق کارگران را پیدا می کند و در قهوه خانه ای با چند کارگر نفت دوست می شود و به خانه شان می رود. کارگران از فشار و ستم انگلیسی ها می نالند که آن زمان شرکت نفت را در انحصار خود داشتند و مهندسان و تکنیسین های انگلیسی در ویلاهای با محوطه سبز و پر از چمن و درخت زندگی می کنند و کارگران نفت در آلودگی ها و در هوای بالای ۴۰ درجه گرما کار و زندگی می کنند. یوسف در مدت کوتاهی رهبران کارگران را پیدا می کند و بزرگ ترین اتحادیه کارگران نفت جنوب را سازمان می دهد و انگلیسی ها را بار کشتی کرده و بیرون می اندازد. رضاشاه یوسف را به تهران دعوت کرده و می گوید کاری که تو کردی من نتوانستم... "کتاب خاطرات یوسف افتخاری را هر کمونیست متعهد و جدی و هر کارگر آگاهی باید بخواند..."

طبقه کارگر از این جنس کمونیست ها و رهبران لازم دارد. روشنفکر کمونیست باید اول بیاموزد که رابطه اجتماعی و انسانی و دلسوزانه و رفیقانه در بیرون خانه های شبه تیمی آنها است. در کارخانه ها و محلات کارگر و زحمتکش نشین است در میان بیکاران و جوانان بیکاری است که هیچ امیدی به آینده ندارند. این ها هیچ کلوپ و خانه های محفلی شبه تیمی نمی توانند تشکیل دهند. در میان زنان آگاه و دختران عاصی از تحقیر جنسی است که در مقابل پلیس روسری هایشان را روی چوب هوا می کنند. جامعه ما تشنه اتحاد و همبستگی و همسرنوشتی و رفاقت و انساندوستی و آزادی و برابری است.

جمع خودی ها را از ده به بیست و صد رساندن، جمع همفکران خودی است. اتحاد حول ایدئولوژی و بعضا فرقه خاص خود است. این هم سیال است و ماندنی نیست. اما اتحاد طبقاتی و اجتماعی کارگران و زحمتکشان و جوانان آگاه و زنان برابری طلب حول منفعت مشترک طبقاتی و اجتماعی و انسانی و برای یک زندگی مرفه و آزاد و انسانی و برابر، ثابت و ماندنی است و به آسانی نمی پاشد.

روشنفکر کمونیست خارج از سوخت و ساز محلات کار و زندگی کارگران رهبر کارگری نمی شود. اما روشنفکر کمونیست می تواند در آگاهگری و نشان دادن افق کمونیستی و طبقاتی کارگران را کمک کند. روشنفکر کمونیست به حکم موقعیتش که توانسته و می تواند کتاب بخواند و در میدیای مجازی بلولد و اطلاعات جمع کند و تجربه بیاموزد برای کارگر و زحمتکش مثل کتاب متحرک و ناطق است.

دانشجوی کمونیست سخنگوی جوانان دردمندی است که می داند گرفتن مدرک لیسانسیه و فوق لیسانس هم برایش زندگی نمی آورد. بی افق و بی آینده است.

دختر جوان و زن سوسیالیست و برابری طلب، سخنگوی میلیون ها میلیون زن تحقیر شده و بیحقوق و سرپرست خانواده است که با چنگ و دندان از زندگی و حیاتش دفاع می کند!

روشنفکر کمونیست اگر کارگر نیست، اگر دستش به جایی بند نیست، باید متوجه باشد که در محفل و خانه چند نفره پسر و دخترشان ایزوله اند. منتظر اتفاقات خارج از اراده خودشان اند. باید از این سنت و این شیوه کار به اصطلاح کمونیستی دور شد و با جامعه ی انسان های کارکن و اجتماعی در محل های کار و محلات زندگی جوش خورد و مبشر آگاهی و مسبب اتحاد توده های وسیع محرومان جامعه شد.

کارگران آگاه تشنه آموزش مارکسیستی و کمونیستی و تجارب مبارزه طبقاتی و اشکال اتحاد کارگری اند. شایسته آموختن مارکسیسم و اندوختن تجارب اتحاد و سازماندهی کارگری اند...

بالاخره طبقه کارگر باید متحد شود. باید سازمان های کارگری و همبستگی های مبارزاتی کارگری وسیعا گسترش پیدا کند باید حزب خود را بسازد. باید به سیاست و خط مشی کارگری و افق انقلاب کارگری مسلح شود. باید به جریان کمونیستی واقعی و سالم دسترسی و امکان انتخاب پیدا کند.

روشنفکر چپ ژورنالیست، هنرمند ، شاعر، نویسنده، فیلم ساز، خواننده، سرود ساز و غیره خوب است اما نه می تواند در عمل و روی زمین سفت جامعه اتحادی بوجود بیاورد و نه می تواند به حزب سیاسی طبقه کارگر و محرومان جامعه تبدیل شود. اما کارگران کمونیست، رهبران و فعالین واقعی طبقه کارگر و کمونیست های درون جامعه و جوش خورده با محرومان در محل های کار و محلات زندگی، در میان معلمان، جوانان که اکثریت شان از خانواده های کارگر و زحمتکش اند و در میان زنان ستم دیده و تحقیر شده در ۴ دهه حکومت مذهبی ضد زن...، اجزای پیکره اتحاد سراسری محرومان و گردان های ایجاد حزب کمونیستی کارگران و سازندگان جامعه برای آزادی و برابری و خوشبختی و باز گردان حرمت و اراده و اختیار به انسان اند!

از خودمان بپرسیم که آدم این نوع کار و این سنت و این رفاقت و انساندوستی و پیمان اتحاد و مودت و اخوت انسانی هستیم یا نه. می خواهیم از این جنس کمونیست ها باشیم؟ اگر نیستیم برویم بشویم. کار سختی نیست. اما کار پرحوصله و پیگیر و شبانه روزی و خستگی ناپذیری است و نتیجه ی شیرین اتحاد و همدلی و همکاری و همبستگی و رفاقت و همسرنوشتی به بار خواهد آورد.

کمونیست های کارگر و زحمتکش و در دانشگاه ها و مدارس و در میان زنان و در محل های کار و محلات زندگی باید از سنت جریانات و گروه های چند نفره چپ فرقه ای فاصله بگیرند و متحد شوند. هزاران کمونیست در تبعید در احزاب و جریانات گوناگون تقسیم شده اند. بخش بزرگی از این چپ هم، اسیر فرقه گرایی، خودپرستی و سیاستهای واژگونه و مغایر با منفعت اتحاد طبقه کارگر و محرومان جامعه و چاخان گوها و کنار گودنشین ها بی اند که فقط بلدند بگویند لنگش کن. در درون این چپ، صدها فعال و کادر و انسان دلسوز و انساندوست که وحدت و منفعت و مصلحت طبقه کارگر در خونشان است اسیر این از خود بیخود شدن های الکی چپ اند. این بخش کمونیست های در تبعید می توانند این زنجیر اسارت را پاره کنند و تمام تلاش خود را به متحد کردن صفوف خود و کمک به اتحاد طبقه کارگر و محرومان جامعه معطوف کنند. وگرنه کل این بار بر دوش کارگران کمونیست و سوسیالیست ها و آزادیخواهان و برابری طلبان اعماق جامعه ایران افتاده و می افتد.

اتحاد، تنها رمز پیروزی ما است.

ما نمی خواهیم بورژوازی را متحد کنیم. بورژوازی به اندازه کافی متحد است و همه جناح ها و بخش هایش در سراسر جهان هوای همدیگر را دارند. ما می خواهیم اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان و جوانان بیکار و زنان تحت ستم و محرومان و دست فروشان و تن فروش ها را متحد کنیم. ما می خواهیم قدرت را از اقلیت مفتخور و لمپن و فاسد و جانی بگیریم و جامعه ای آزاد و برابر بسازیم. این را کدام کارگر و زحمتکش و زن سرپرست خانواده و تن فروش و جوان بیکاری است که نفهمد. ایراد در نفهمی جامعه نیست. در موانعی است که بر سر راه اتحاد و همبستگی شان بوجود آورده اند. کمونیسم در ایران و آزادیخواهی و برابری طلبی می تواند از عهده برداشتن این موانع بر آید. تسریع و تعجیل در انجام این مهم و امر حیاتی و مماتی، بدوا صف متحد کمونیست ها و کارگران آگاه و جوانان مبارز و آزادیخواه و زنان برابری طلب است. توده وسیع محرومان جامعه درد را می شناسند اما اسیر پراکندگی صفوف خود و سنت های غیر کارگری و غیر انسانی و ضد اتحاد طبقاتی و اجتماعی اند که مثل زنجیری بر دست و پایشان نشسته است. اتحاد طبقاتی و همبستگی مبارزاتی

کمونیست ۲۲۷

آگاهانه این زنجیر را می گسلد. ما اگر امروز با "کارگران جهان متحد شوید" فاصله داریم، اما با اتحاد کارگری و همسرنوشتی و همبستگی توده عظیم محرومان زن و مرد جامعه مان فاصله زیادی نداریم.

فروردین ۹۷ (آوریل ۲۰۱۸)

هرجا اتحاد کارگران

و آگاهی آنها نسبت

به اینکه اعضاء یک

طبقه جهانی اند

تقویت میشود، هرجا

کمونیسم بعنوان

دورنمای انقلاب

کارگری در میان

کارگران رسوخ

میکنند و با هر رفیق

کارگری که به

کمونیسم و به

محافل و سلول های

کمونیستی کارگران

نزدیک میشود، یک

گام به انقلاب

کمونیستی نزدیک

تر شده ایم. سلول

ها و محافل

کمونیستی کارگری

که امروز تشکیل

میشوند، فردا کانون

های رهبری انقلاب

کارگری و پایه های

قدرت حکومت

کارگران را تشکیل

خواهند داد .

منصور حکمت

دولت کردی؛

چیزی که آرزو بود و حالا باید سرنگون شود!

محمد فتاحی

تظاهرات های صدها هزار نفر در شهرهای کردستان عراق برای نان، برای دستمزد و حقوق های پرداخت نشده، برای آزادی و حرمت، علیه فساد و تبعیض و... مدتهاست صحنه های تکراری در سرتاسر آن منطقه است. و حالا که این یادداشت را می نویسم، بطور غریبی صحنه های وقایع تاریخی نزدیک به سه دهه گذشته به مانند فیلم فشرده ای در ذهن من رژه میروند؛ اعتراض نیروهای کوردایتی در شهر سلیمانیه سال ۱۹۹۱، علیه تظاهرات شوراها که شعار میدادند، "شورا شورا بس کنید، ملت از شما متنفر است" (شورا شورای چیتانه، میله ت رقی لیتانه). بعدها، اسم دولت اقلیم کردستان، ساختمان دولت اقلیم کردستان، اربیل پایتخت کردستان، کاک مسعود کردستان، مام جلال کردستان، همه و همه چه شادی و شوری، چه افتخاراتی و چه عظمت و غنیمتی شده بود برای ناسیونالیسم و طبقه حاکمه، تا سمفونی روزهای پیروزی اش را بنوازد.

آن روزها وسیعا از ناسیونالیست ها شنیده می شد که "فکر میکردند دولت و کشورداری فقط برای فارس و ترک و عرب آمده است، ما نشان میدهیم که کرد از آنها تواناتر و موفق تر جلو خواهد رفت..." البته این را حقیقتا درست می گفتند. به زودی ثابت شد که دولتمدار و حاکم و رئیس و وزیر و وکیل "کرد"، دست برادران "فارس و ترک و عرب" خویش را از پشت بسته اند، در فساد، در جارو کردن پول و ثروت جامعه، در باز کردن حساب های بانکی بی‌شمار در غرب و شرق، در تبعیض و تحقیری که همه جا و به همه روا می بینند.... "دولت فارس" تنها در عدم پراخت دستمزدها به کارگران از آنها جلو بود. در سالهای اخیر، دولت کرد با عدم پراخت دستمزد کارگر و حقوق معلم و دکتر و پرستار و دانشگاهی و کارمندان بخش های مختلف، دست رقیب "فارس" خود را از پشت بسته است. با حذف وظیفه تامین آب و برق و خدمات اولیه شهری از لیست وظایف دولت "کرد"، انصافا اینها دست تقریبا هر دولت بی وظیفه ای را در این جهان از پشت بسته اند.

همین "پیشروی" های دولت کردی اما البته کار دستش داده است؛ اگر روزی ساختمان پارلمان و بارگاه احزاب و رئیس و روسا و وکیل و وزیر مایه افتخار خیلی ها بود، امروز همان مردمی که روزی جهالت ملی و قومی طوق گردن شان برای بندگی سران قوم بود، حالا اگر دست شان برسد، خشت خشت دیوار آن افتخارات کذابی را در می آورند. آتش زدن مقرات و بارگاههای احزاب در ماه گذشته به هر رهگذر ساده ای میرساند که آن روزها که خرافه ناسیونالیستی و افتخار ملی و حاکمیت "کردی" و "کرد" بودن میتوانست "ملتی" را دست بسته پشت سر مرتجعترین ها و فاسدترین های سیاستمداران و احزاب ناسیونالیست کرد ببرد، امروز اوضاع چیز دیگرست.

ما این واقعیت را در تمام دوران زمامداری ناسیونالیسم کرد بیان کرده ایم که دولت "خودی" همانطوریکه خود شاهدیم، تفاوتی با دول دیگر همین منطقه ندارد. دولت "کردی" فارسی و ترکی و عربی" و آن دیگری، هیچوقت به معنی دولت خودی برای "فارس و ترک و عرب و عجم" زبان نیست. دولت در تمام دنیا دولت طبقه حاکمه است. عنوان دولت خودی یک حقه بازی در روز روشن از طرف ناسیونالیست هاست. دولت فارس(ایرانی) دولت یک طبقه است همانطوریکه دولت ترک و عرب و آن دیگری است. به همین دلیل، صرفنظر از تفاوت های زبانی و احتمالا فرهنگی، سیستم سیاسی اقتصادی تمام آنها در پایه ای ترین شکل خود دقیقا مشابه هم اند. در همه آنها سرمایه دار استثمار کننده کارگر است. در همه آنها حرمت و کرامت و زندگی مردمان زحمتکش جامعه نزد حاکمان پیشیزی ارزش ندارد.

گفتن این واقعیت به تنهایی اما دردی دوا نمیکند. تاکید بر این واقعیت آشکار تاکید است به ضرورت ایجاد صف متفاوت از طبقه سرمایه دار و ناسیونالیسم مدافع و ایدئولوژی آن. تاکید است بر

نیتنا: اگر با یک دوربین، انقلاب ۱۳۵۷ ایران و حوادث آن به تصویر کشیده شود، بدون شک کردستان و اتفاقاتی که درانجا افتاد، یکی از صحنه های مهم انقلاب خواهد بود. روایت های زیادی از اتفاقات در کردستان وجود دارد از ناسیونالیستهای کرد گرفته تا خود جمهوری اسلامی، هرکدام به شیوه ای روایت کرده اند و هرکدام سعی کرده اند نقش کردستان و اتفاقات افتاده در آن دوره را به گونه ای بازنمایی کنند. برای نمونه ناسونالیست ها سعی می کنند تمام منفعت این پدیده را به جیب احزاب ناسیونالیست بریزند و جمهوری اسلامی هم سعی کرده با مورد خطاب قرار دادن کردستان به جبهه کفار، کشتار و حملات وحشیانه اش را توجیه کند.به نظر شما نقش کردستان در انقلاب وبخصوص پس از قیام بهمن و جدال انقلاب و ضد انقلاب در ایران چه بود ؟ هرچند وقتی که از تقابل جمهوری اسلامی با انقلاب در کردستان حرف زده می شود همه جنگ و تقابل نظامی را به یاد می آورند ابعاد توده ای ترو کشمکشهای غیر نظامی چه بود و چه جایگاهی داشت ؟

مظفر محمدی: انقلاب ایران انقلابی ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری شاه بود. تظاهرات و اعتراضات توده ای در ایران علیه استبداد و قدر قدرتی نظام شاهی و خفقان و زندان و شکنجه و اعدام ها بود. همزمان با شهرهای بزرگ ایران و با کمی تاخیر تظاهرات های علیه رژیم شاه در شهرهای کردستان هم شروع شد.

شکستن درب زندانهای شاه و آزادی زندانیان سیاسی یک خواست و هدف اولیه تظاهر کنندگان و سرانجام قیام کنندگان بود. در این دوران، هنوز بحث گشایش سیاسی در نظام شاهی با ترس و نگرانی از جانب بورژوازی حاکم عنوان می شد، تلاشهایی در جامعه برای ایجاد نهادهای صنفی و مدنی شروع شد. از جمله در سال ۱۳۵۶ ما معلمان سندج کانون معلمان را سازمان دادیم. ساواک شاه مانع نشد اما آمدند و عکس و فیلم گرفتند و در روزهای تظاهرات ها از آن علیه ما استفاده کردند. بهنگام اوجگیری اعتراضات و تظاهرات در تابستان و پاییز ۵۷ سرعت پیشروی اعتراضات و تظاهرات ها چه به لحاظ گستردگی و توده ای شدن و چه طرح شعارهای رادیکال باور نکردنی بود. رژیم شاه با آن همه دستگاه های عریض و طویل پلیسی و نظامی نتوانست عهده دار مردم شود.

اواخر پاییز ۵۷ بود که شعار مرگ بر شاه داده شد. و این آخر خط بود. زمانی که کارگران نفت لوله های نفت را بستند در واقع گلوی رژیم شاه هم فشرده شد و با قیام ۲۲ بهمن ۵۷ این رژیم به پایان عمر ننگینش رسید. با پیروزی قیام که به سرنگونی رژیم شاه منجر شد اما وظایف انقلاب تمام نشده بود و حتی باید گفت تازه شروع می شد. اما تداوم انقلاب تا پیروزی نهایی و بر انداختن نظام سرمایه و برقراری حکومت کارگران و جامعه سوسیالیستی آزاد و برابر، اتفاقی بود که متاسفانه نیفتاد. جریانات اسلامی وابسته به خمینی که در شبکه های مساجد و تکایا و حوزه های علمیه در تار و پود جامعه تنیده و سازمان یافته بودند و با حمایتی که امریکا و غرب از خمینی کردند و او را به تهران برگردانند و ارتش را دست نخورده تحویلش دادند.... این جریان توانست بر اوضاع مسلط شود.

در مدت زمانی کوتاه شوراهای کارگری را منحل و مردم را خلع سلاح و مخالفین نظام اسلامی را دسته دسته قتل عام کردند. کشتارهایی که در دهه ۶۰ به اوج خود رسید. و به این ترتیب انقلاب شکست خورد و به اهداف آزادیخواهانه و برابری طلبانه اش نرسید.

در کردستان اما جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته نشد و از همان آغاز جنبشی آزادیخواهانه و در دفاع از قیام و انقلاب شکل گرفت و مقاومت و مبارزه ای سیاسی و نظامی گسترده سازمان یافت. کردستان در این زمان منطقه امنی

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی درباره

انقلاب و کردستان

شد برای همه فعالین سیاسی که رژیم اسلامی را برخاسته از انقلاب ندانسته و آن را ضد انقلاب می دانستند.

همچنین کردستان منطقه ای شد که کمونیست های سراسر ایران و از جمله کردستان یک حزب سراسری به نام حزب کمونیست ایران در این منطقه تشکیل دادند. که به یک قطب چپ و کمونیستی قدرتمند در ایران تبدیل شد.

در دل مقاومت مردم کردستان علیه حملات پی در پی جمهوری اسلامی به کردستان، در واقع دو جنبش متفاوت با اهداف و سیاستهای متفاوت در جریان بود. یکی جنبش ناسیونالیسم کرد و دیگری جنبش انقلابی و سوسیالیستی کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان کردستان. این دو گرایش و جنبش اجتماعی تا به امروز در کردستان هر کدام به حیات خود ادامه داده اند.

جنبش انقلابی کردستان علاوه بر این که به درست به جمهوری اسلامی و رفرانندوم خمینی لیبیک نگفت وجواب رد داد، در همان حال به گرایش و جنبش قومی وناسیونالیستی کرد هم جواب رد داد و در همه این سالها در سنگر مبارزه با جمهوری اسلامی و علیه قوم گرایی و مذهب و تفرقه در صفوف طبقه کارگر ایستاده است. این را هم بگم که رهبری جنبش ناسیونالیسم کرد به خمین لیبیک گفت. اما این لیبیک در مقابل موج عظیم آزادیخواهی و انقلابی مردم علیه جمهوری اسلامی به جایی نرسید و برای حزب دمکرات جایگاه و حرمتی نخرید.

این سنت و این تجربه که ما کمونیست های کردستان نمایندگی کردیم نتیجه اش این بود کارگران کردستان و زنان وجوانان آزادیخواه و برابری طلب در ابعاد وسیعی پرورده و از آگاهی نسبتا خوبی برخوردار شوند. فعالین کارگری کمونیست و سوسیالیست در میان کارگران عروج کنند. وسنت مبارزه و مقاومت رادیکال باعث تداوم مبارزه جویی مردم علیه جمهوری اسلامی و ایستادگی در مقابل ستم و سرکوب سیاسی و مذهبی و تبعیض جنسی تا حد آپارتاید جنسی شد. فضایی که تا به امروز وجود دارد.

در جواب بخش دیگر و آخر سوالاتن باید بگم که اگرچه برای مدتی جنبش مقاومت و انقلابی کردستان با مبارزه مسلحانه شناخته می شد و این بر مبارزات کارگری و توده ای علیه جمهوری اسلامی سایه انداخته بود، اما خیلی زود و همزمان با مبارزه مسلحانه اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی در کردستان شروع شد. اتحادیه ها و شوراهای کارگری مدت زمان طولانی تری دوام یافتند. شورای کارگران شاهو و نقش این شورا در مبارزات کارگران در برگزاری اول مه با حضور رهبران برجسته کارگران و شورایشان چون جمال چراغویسی مثل ستاره ای در جنبش کارگران در کردستان می درخشد. اول مه های کارگری در تمام این ۴ دهه با وجود افت و خیزهایش ادامه یافته و تجمعات زنان برابری طلب به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن هم یک سنت برجسته اجتماعی در کردستان است که سیاست آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی را مدام به چالش کشیده است. آکسیون هایی به مناسبت دفاع از حقوق کودکان و نهادهایی برای این کار، دفاع از طبیعت و محیط زیست، اعتصابات عمومی علیه اعدام ها و جنایات جمهوری اسلامی، تجمعات برای دفاع از کوبانی و علیه داعش و غیره همگی سنت ها و روش های مبارزه طبقاتی و اجتماعی وسیاسی و انساندوستانه کارگران و زحمتکشان و مردم آزادیخواه کردستان بوده است که با وجود افت مبارزه مسلحانه تا کنون ادامه داشته و مردم کردستان به این باور رسیده اند که سنت پیشمرگایه تی سابق و بویژه سنت ناسیونالیسم کرد که پیشمرگایه تی را ناجی مردم و مبارزه مردم را در حاشیه آن می دید را کنار بزنند. ما مدام این سنت و روش را روی میز جامعه کردستان گذاشته ایم که اگر زمانی نیاز به اسلحه باشد، مردم در محل کار و زندگی خود می توانند برای دفاع از خود و مبارزاتشان مسلح

اولین اصلی که

کارگر باید در رد و

قبول یک قانون کار در

نظر بگیرد اینست که

من بعنوان یک عنصر

آزاد در این جامعه در

سرنوشت خودم، در

محیط کار خودم، در

تعیین اینکه نیروی کارم

را دارم در ازاء چه

میفروشم و در چه

شرایطی قرار است کار

کنم و غیره، چقدر سهم

و نقش دارم . اولین

شاخص اینست که

کارگر بعنوان یک عنصر

آزاد و یک شهروند

صاحب اختیار ظاهر

بشود.

منصور حکمت

شوند. گارد آزادی و مردمی ما که مسلح شدن در محل کار و زندگی برای دفاع از آزادی و حرمت انسانی و تعرض دشمن به مردم است، در جواب به همین نیاز است.

نینا: باتوجه به اینکه در دیماه گذشته اعتراضات وسیعی علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی شد و تحت همین شرایط سرنگونی رژیم به بستر اصلی جامعه تبدیل شد، بدون شک بررسی تجارب در سال ۱۳۵۷ در کردستان اتفاق افتاد، میتواند راهنمای خوبی برای پیش برد انقلاب آتی ایران باشد از این رو در این سوال می خواهم شما در مورد نقش و جایگاه کردستان در انقلاب آتی حرف بزنید و در این باره با توجه به اینکه بحث سوریه ای شدن ایران این روزها از جانب اصلاح طلبان حکومتی مطرح می شود، کردستان ایران با تجاربی که دارد می تواند در انقلاب آتی چه نقشی ایفا کند و سخن شما امروز با فعالینی که در کردستان هستند و در پی این هدف که رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شود مبارزه می کنند چیست ؟

مظفر محمدی: سالگرد انقلاب ۵۷ امسال در شرایطی است که خیزش های اجتماعی و تداوم آن در جریان و در پیش است. این روزها به بهانه انقلاب ۵۷ کل صفوف بورژوازی و روشنفکرانش بسیج شده اند تا بگویند جمهوری اسلامی محصول انقلاب ضد شاه بود و خوب بود. و همه هشدار می دهند که نباید اشتباهات شاه را تکرار کنند و به سرنوشت او دچار نشوند.

بورژوازی حاکم ایران امسال در آینه ی بزرگداشت انقلاب بهمن ۵۷ تصویر خودش را بجای شاه و همان سرنوشت را در انتظار خود می بیند. و این در حرف همه شان هست. به نظر من هشدارروشنفکران بورژوازی که جمهوری اسلامی نباید اشتباهات شاه را تکرار کند خیلی دیر مطرح شده. خیلی دیر شده است. در یک مقایسه کوتاه میخوام بگویم که تشابهات وضعیت جمهوری اسلامی با حاکمیت شاهنشاهی چقدر زیاد و نزدیکه:

برای مثال: شاه و دربار یک نظام شدت انحصار طلب در اقتصاد و سیاست و اداره جامعه با یک شبکه نظامیان ارتش و پلیس و ساواک و ژاندارمری، بود. و در جمهوری اسلامی هم بیت رهبری خامنه ای و انحصارات مالی و قبضه قدرت سیاسی و نظامی و شبکه سرداران سپاه و بسیج و پلیس مخفی و لباس شخصی و حزب الله و غیره، همان نظام استبدادی شاه را تداعی می کند.

در نظام شاهی، هرگونه فعالیت سیاسی، تشکل و اعتصاب و تحزب ممنوع بود. همانطوری که امروز در جمهوری اسلامی همه این فعالیت ها ممنوع است و حتی اگر عضو بسیج نباشی کار پیدا نمی کنی و یا اگر شغل داشته باشی امنیت نداری، در رژیم شاه هم تنها یک حزب درباری به نام رستاخیز بود و بس....

سیستم پلیس مخفی شاه یعنی ساواک حتی در مقایسه با وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه و بسیج، دستگاه سرکوب کوچک تری بود. شبکه جاسوسان رژیم شاه که چشم و گوش شاه بودند همان شبکه جاسوسان اطلاعاتی و امنیتی و حزب اللهی رژیم جمهوری اسلامی و در واقع چشم و گوش بیت رهبری اند.

در نظام شاهی دستگاه های دولتی دیگر غیر از دربار مثل مجلس و دولت و دستگاه قضایی تنها نوکران دربار شاه بودند و بس. استقلال قوه های قضاییه و مجریه و مقننه پوچ بود. همانطوریکه در جمهوری اسلامی سه قوه در واقع فرمال اند و تمام تصمیمات و دستورها از بیت رهبری و شبکه نظامیان و اطلاعاتی های دوروبرش بیرون میاد.

استبداد و اختناق نظام پهلوی زمینه های نارضایتی و اعتراض عمومی مردم ایران بود. تازه آن زمان و تا مقطع قیام ۵۷ ایران، گرانی و فقر و بیکاری و گرسنگی به این وسعت و فلاکت

کنونی نبود. حجاب اجباری نبود و دخالت مذهب در زندگی مردم مثل امروز نبود.

خلاصه بگم، جمهوری اسلامی نه محصول انقلاب مردم بلکه بر علیه آن و ضد انقلاب عروج کرد تا حافظ و مدافع نظام سرمایه داری و پلیسی و استبدادی و ضد کارگری و ضد مردمی رژیم شاه باشد. همان سیستم را حفظ کرده و حتی به آن افزوده است. از مذهب علیه زن و علیه مدنیت و انسانیت و روح و روان انسان و تباهی جوانان استفاده کرده است. اسلام را به کشورهای دیگر صادر کرده است. نظام های جنایتکاری چون رژیم اسد، رژیم قومی مذهبی عراق، حزب الله لبنان و حوثی های یمن و دیگر جریانات تروریست را زیر پر و بال اسلام شیعی خود گرفته و به قیمت خالی کردن سفره ده ها میلیون کارگر و زحمتکش مخرج سر پا نگه داشتن و صرف تسلیح و تغذیه این دولتها و نیروهای تروریست و ارتجاعی کرده است. اینها در افزوده های جمهوری اسلامی به نظام شاهنشاهی قبلی است. بقیه کپی همان نظام است. بیت رهبری همان دربار شاه است که همه تصمیمات از انجا می آمد. اطلاعات سپاه و بسیج و لباس شخصی و شبکه های جاسوسی همان ساواک شاه و پلیس و زندان و شکنجه گرانش است. سرمایه دار همان سرمایه دار و کارگر هم بیحقوق و با دستمزد زیر خط فقر و میلیون ها بیکار است.

امروزه و در آستانه سالگرد انقلاب ۵۷ زمینه های خیزش و اعتراضات عمومی و توده ای همانند سالهای ۵۶ و ۵۷ دوران رژیم شاه وجود دارد.

خوبه یادآوری کنم که شعار مرگ بر شاه زمانی داده شد که فقط دو سه ماهی به قیام ۵۷ مانده بود. در حالی که امروزه شعار مرگ بر خامنه ای که عین همان مرگ بر شاه است خیلی زود به میدان آمده و من جایی گفتم که مردم بپا خاسته حرف آخرشان را اول زدند. با این حساب نباید مدت طولانی ای عمر برای جمهوری اسلامی، موند باشد. در نتیجه بورژوازی حاکم ایران و دربار بیت رهبری و حول و حوشهایش حق دارند در این سالگرد تصویر خود را بجای شاه و ساواک و ارتش و خیل مفتخوران و نوکران سه قوه اش را که کاملاً شبیه و عین همدن را در آینه سالگرد انقلاب ۵۷ ببیند.

خیزش دی ماه پیش در آمد طوفانی است که در پیش است. باید خود را برای تدارک آن آماده کرد. بورژوازی و همه ارگان های دولت و مجلس و قوه قضاییه و نیروهای نظامی و امنیتی و سپاه و غیره بسیج شده اند تا جلو تحولاتی که شروع شده است را بگیرند. اصلاح طلبان می خواهند جاهایی را پینه وصله کنند، اصولگرایان صفوفشان بهم ریخته، همگی متفقند که گشایش اقتصادی در پیش نیست. تنها راه باقی مانده برایشان، مقابله با خیزش ها و اعتراضات و تظاهرات و قیام های آتی مردم است.

مردم از هر دو جناح عبور کرده و آب پاکی روی دست همه ریخته اند. مرگ بر خامنه ای آخر خط جمهوری اسلامی است.

بیشروی مبارزات و اعتراضات و سازمان دهی و رهبری آن و تامین پرچم و افق سیاسی آن تضمین می کند که انقلاب بعدی ایران انقلابی کارگری و برای ایجادجامعه سوسیالیستی باشد. غیر از این نباید انتظار تحول جدی داشت و چه بسا اوقات بدتری را باید انتظار کشید.

تا آنجا که به نقش کردستان در انقلاب آتی ایران برمی گردد، گفتم اعتبار چپ و کمونیسم در کردستان به این منطقه ویژگی خاصی بخشیده است. از جمله این خصوصیت باعث شده است که کارگران و زحمتکشان کردستان به عروج ناسیونالیسم قدرتمند و قومگرایی و سنی گری که در کردستان عراق و بغل دست این منطقه به قدرت رسید را با چشمان باز نگاه کنند و تحت تاثیر موج و فشار ناسیونالیسم و کردایه تی قرار نگیرند. اگر چه هنوز این خطر بر بالای سر کردستان قرار دارد و کاملاً رفع نشده است چرا

که احزاب ناسیونالیست و قوم پرست و جریانات سنی سلفی و غیره در کمین نشسته اند تا در فضا و شرایط معین بیابند و منشا خطر و سناریوی بدی برای کردستان شوند. این را ما کمونیست ها باید تضمین کنیم که اتفاق نیفتد.

کمونیسم و چپ در کردستان در آغاز کار جمهوری اسلامی در مقابل این رژیم سنی بست و جنبشی انقلابی را نمایندگی کرد این بار هم کمونیسم و کارگران آگاه کردستان از آن ظرفیت و پتانسیل برخوردارند که هم نگذارند اپوزیسیون بورژوازی شاهی و مجاهدینی و ملی و سبز و غیره بیابند و مدعی جانشینی حاکمیت کنونی شوند و بیت رهبری را بردارند و یک بورژوازی لیبرال و یا دمکرات شده را جایش بگذارند و هم چنین نگذارند ناسیونالیسم و قوم پرستی و سلفی گری بر چهره کردستان خون بپاشد. این وظیفه بسیار حیاتی ما در اوضاع کنونی و آتی کردستان بخصوص در شرایط انقلابی و جنبش سرنگونی و قیام و انقلاب آتی ایران است.

در کردستان خوشبختانه نسل انقلابیونش توانسته است نسلهای بعد از انقلاب ۵۷ و جنبش انقلابی کردستان را بطور مداوم با سیاست ها و سنت های انقلابی و آگاهگری سیاسی و افق پیروزی بر جمهوری اسلامی آشنا و آگاه کند. بهر اندازه جنبش های اجتماعی کارگران، زنان، جوانان و آزادیخواهان در ایران متأثر از دمکراسی خواهی غربی و سوسیال مدیا و پیشرفتهای بشر قرن ۲۱ باشد که به خودی خود مثبت است، و آزادیخواهی و برابری زن و مرد و سکولاریسم و جدایی دین از دولت را در بطن خود دارد، اما، هنوز این جنبش ها با آگاهیهای سوسیالیستی و کمونیستی و ضد سرمایه داری و جامعه آزاد و برابر فاصله دارد و در نتیجه در معرض انواع گرایشات بورژوازی و ضد کارگری و ضد کمونیستی قرار دارد و آسیب پذیر است. این را طبقه کارگر آگاه و کمونیست ها باید تضمین کنند که این خواستهای رادیکال را دستمایه پیشروی به طرف انقلاب کارگری و حکومت کارگری قرار دهند.

در کردستان اما، قدرت و اتوریته و اعتبار کمونیسم و سوسیالیسم و برابری و افق انقلاب کارگری و جامعه سوسیالیستی بدرجه زیادی قابل رویت و مشاهده است. و این می تواند کردستان را به یکی از سنگرهای مهم و قدرتمند قیام و انقلاب آتی ایران به سوی انقلاب کارگری و تحقق سوسیالیسم و برابری تبدیل کند.

امروزه یک وظیفه بسیای حیاتی و مهم ما کمونیست ها در کردستان و بویژه حزب ما حزب حکمیتست خط رسمی، این است که این سنگر را مستحکم کنیم. قدرت کمونیسم را بیشتر کنیم. کارگران کمونیست بیشتر، زنان و جوانان کمونیست بیشتر در عرصه های مبارزه اجتماعی و جنبشهای اجتماعی نقش رهبری و هدایت کنندگی برعهده بگیرند. این تضمین می کند که انقلاب بعدی ما به سرنوشت انقلاب بهمن ۵۷ دچار نشود.

کمونیستها، طبقه کارگر، آزادیخواهان و برابری طلبان و جوانان مبارزه باید به این حقیقت واقف شوند که بدون رهبری طبقه کارگر بدون افق انقلاب کارگری نباید انتظار پیروزی را داشت. طبقه کارگر این رسالت را برعهده دارد و کمونیستهای طبقه کارگر در مقابل این وضعیت وظیفه بسیار سنگینی برعهده دارند. بخصوص در شرایط کنونی این یک وظیفه عاجل و حیاتی است. تحولات بسیار سریع خواهد بود. کارد به استخوان ها رسیده. عصیان در خون و رگ میلیون ها مردم می جوشد. نباید گذاشت این نیرو تلف بشه، هرز بشه . به بیراهه برده شود و به پیروزی نرسد.

پیروزی تنها در یک انقلاب توده ای به رهبری طبقه کارگر برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد حکومت کارگری و تحقق آزادی و برابری است.

ما باید در کردستان تضمین کنیم که این سنگر مهم پشتوانه قدرتمندی و الگویی پیروزمند برای تحولات آتی در سراسر ایران باشد. ما باید نه تنها بتوانیم مانع بشیم ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری جامعه را الوده کنند و مزاحمت یجاد کنند

کمونیست ۲۰۷

بلکه باید بتوانیم کردستان را بعنوان سنگر کمونیسم و کارگر و آزادی و برابری نگه داریم و به ایران معرفی کنیم.

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق

طبیعت نیست، مخلوق جامعه و

تاریخ انسان است. ملیت از این

نظر به مذهب شبیه است. اما

برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی

حتی در سطح فرمال هم انتخابی

نیست. بعنوان فرد نمیتوان به

ملیت خاصی گروید و یا از آن

برید. (هرچند برخی محققین ملت

و ملی گرایی چنین تعابیر

سوپرکتیوی از این مقوله بدست

داده اند.) این خصوصیت، ملیت و

تعلق ملی را از کارآیی و برندگی

سیاسی باورنکردنی ای برخوردار

میکند. طوقی است بر گردن توده

های وسیع مردم که کسی منشاء

آن را نمیداند و نمیتواند جستجو

کند و با اینحال وجود آن آنقدر

طبیعی و بدیهی است که همه آن

را بخشی از پیکر و وجود خویش

میبندارند. اما نسل ما این شانس

را دارد که در زمان حیات خود

بطور روزمره شاهد خلق ملتهای

جدید و بی اعتباری مقولات ملی

قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی

را بعنوان یک محصول اقتصاد

سیاسی لمس کند و چه بسا نقد

کند. ملیت یک قالب برای دسته

بندی و آرایش دادن به انسانها در

رابطه با تولید و سازمان سیاسی

جامعه است. ملت جمع افرادی با

یک ملیت یکسان نیست، برعکس،

تعلق ملی فرد محصول نازل شدن

هویت ملی جمعی بر اوست. این

ملل نیستند که جدا و یا ملحق

میشوند، بلکه این الحاق ها و

جدایی های تحمیلی به توده های

انسانی است که ملتها را شکل

میدهد. ناسیونالیسم محصول

سیاسی و ایدئولوژیک ملتها

نیست، برعکس، این ملتها هستند

که محصول ناسیونالیسم اند .

منصور حکمت از نوشته ملت،

ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

زنده باد سوسیالیسم



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سپیده آزند

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

دولت قوم پرست و جنایتکار اسرائیل را باید به زیر کشید!

قتل عام اخیر دولت قدم پرست اسرائیل از مردم بیگناه و معترض فلسطین، برجای گذاشتن حداقل ۱۶ کشته و هزاران مجروح در تظاهرات اعتراضی آنها، بار دیگر چون پتکی بر سر بشریتی که دهه ها است شاهد مظلومیت مردم فلسطین و توحش دولت قوم پرست اسرائیل است، بشریتی که هربار با این جنایات خشم و فریاد حق طلبی اش بلند شده است، کوبید!

ابراز نگرانی شورای امنیت و دولت های متحد و حامی اسرائیل، ابراز ناخشنودی سازمان ملل از ابعاد افسارگسیخته جنایات دولت قوم پرست اسرائیل، تنها و تنها ریاکاری، بی شرمی و وقاحت سران جهان "متمدن" را به نمایش میگذارد. ریاکاری و بی شرمی سران جهانی را به نمایش میگذارد که همزمان با جنایات دولت قوم پرست اسرائیل و آنچه که آنها دهه ها است با مردم بی گناه فلسطین میکنند، در جدال قدرت با هم بر سر قربانی شدن این و آن جاسوس مشترک، روسی یا آمریکایی، بریتانیایی یا کره ای و چینی، آشوبی جهانی براه میاندازند.

انتظار از این قدرت ها که علاوه بر ریاکاری در ابراز نگرانی، در این میان کاری در مقابل افسار گسیخته دولت جنایتکار و قوم پرست اسرائیل انجام دهند، توهمی بیش نیست.

فراخوان رئیس تشکیلات خودگردان فلسطینی محمود عباس، که: "جامعه جهانی باید وارد عمل شود و از ملت ما حفاظت کند" و انتظار از سران "جامعه جهانی" که نه تنها امروز منفعتی در احقاق حقوق مردم فلسطین ندارند که دهه ها از آن سود برده اند، تنها و تنها باز گذاشته شدن سر این زخم قدیمی بی حقوقی مردم فلسطین و رها نگاه داشتن افسار جنایات دولت قوم پرست اسرائیل علیه حق طلبی آنها است.

به این جنایات تنها و تنها تعرض بشریت متمدن، در اسرائیل و در فلسطین، و در سراسر جهان، میتواند پایان دهد. در دفاع از مردم فلسطین، و برای کوتاه کردن دست تعرض دولت قوم پرست اسرائیل، باید طبقه کارگر در اسرائیل و در سراسر جهان، بشریت متمدن و آزادیخواه و عدالت طلب، به میدان بیایند و سران حاکم بر جهان سراسر به عفونت کشیده شده توسط آنها را، مجبور به عقب راندن دولت قوم پرست اسرائیل کنند.

به زیر کشیدن شدن دولت قدم پرست اسرائیل، اولین و مهم ترین قدم در احقاق حقوق مردم بی گناه و مظلوم فلسطین است.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

اول آوریل ۲۰۱۸

۱۲ فروردین ۱۳۹۷

زنده باد سوسیالیسم